بسم الله الرحمن الرحیم

سپاسِ بیقیاس مر حضرتِ خالق الجنّ و الانس را که اساسِ دینِ اسلام از امداد[1] عدلِ پادشاهانِ دین دار[2] چنان رفیع و مستحکم کرد که حَتّیٰ اِذَا بُعْثِرَمَا فِي الْقُبُوْرِ خلل نگیرد - و حمد بیحدّ مر ملکِ احدِ صمد را که بنیادِ ملّتِ کفر[3] از صلابتِ شمشیرِ شهریارانِ جان سپار چنان پست و خراب گردانید که اِلیٰ یَوْمِ النُّشُوْرِ عمارت نپذیرد - و قَالَ[4] عَلَیْهِ السَّلَامُ اَلدِّیْنُ وَ الْمُلْکُ تَوْأَمَانِ - و صلواتِ نامیات - و تحیّاتِ زاکیات - بر زبدهٔ مخلوقات - و خلاصهٔ موجودات - بهتر و مهترِ عالم - سیّد اولادِ آدم - محمد بن عبد الله ابن عبد المطّلب بن هاشم بن عبد مناف[5] و عَلیٰ آلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ الْاَخْیَارِ - خصوصاً بر چهار یار برگزیدهٔ حضرت پروردگار آن خلیفه بتحقیق - خیر المصاحب و الرفیق - امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - قال اللّٰهُ تَعَالیٰ فِيْ شَانِهِ ثَانِيَ الْاِثْنَیْنِ اِذْ هُمَا فِي الْغَارِ - و آن تاج الاصفیاء - حُجَّةُ اللّٰهِ علی الْاُمَرَاءِ[6] - اَلْمُسْتَظْهِرُ بعَوْنِ الْمَلِکِ الْوَهَّاب - امیر المؤمنین عمر الخطّاب - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - قَال اللّٰهُ تَعَالیٰ فِيْ شَانِهِ اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ -

---

[1] B. and M. استمدادت

[2] B. دین داران

[3] M. ملت صلابت

[4] M. قوله

[5] B. adds قاتل مشرکانِ دیار عرب و کفار after عبد مناف

[6] B. الامر

و آن اَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ - صَفْوَةُ الْاَوْلِيَاءِ - جامع نظم قرآن - امیر المؤمنین عثمان ابن عفّان - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ اللهُ تَعَالَىٰ فِيْ شَانِهِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ - و آن ختم الخلفاء - مُعین الضعفاء - اسد الله الغالب - امیر المومنین علي بن ابي طالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - قَالَ اللهُ تَعَالَىٰ فِيْ شَانِهِ تَرَيٰهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُوْنَ فَضْلاً مِّنَ اللهِ وَ رِضْوَانًا - و آن دو جگر گوشهٔ رسول - نورچشم زهراء بتول - كَسَوَادِ الْبَصَرِ فِي الْعَيْنَيْنِ - امیر المومنین الحسن و الحسین - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ[1] وَ رَضُوْا عَنْهُ - وَ عَلَى جَمِيْعِ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِيْنَ - وَ الْاَئِمَّةِ الْمَهْدِيِّيْنَ الْمَرْضِيِّيْنَ - اَلَّذِيْنَ قَضَوا بِالْحَقِّ وَ بِهِ كَانُوا يَعْدِلُوْنَ - كه هريكى مقتداى دين و اصحاب يقين بوده اند - قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَصْحَابِي كَالنُّجُوْمِ بِاَيِّهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اِهْتَدَيْتُمْ[2] *

اما بعد عرضه میدارد دعاگوی کافهٔ اهل اسلام[3] - و کمترین بندگانِ ملک علّام

يحيى بن احمد بن عبد الله السيهرندي[4]

وَفَّقَهُ[5] اللهُ عَلَى الطَّاعَةِ - وَ عَصَمَهُ[6] عَنِ الْمَعْصِيَةِ - كه چون خداوند تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ زمامِ سلطنتِ[7] مملكتِ هندوستان بدستِ تصرّفِ خدایگانِ عالم - بادشاه بني و بنات آدم - مالكِ ملوكِ العرب و العجم -

---

1 B. عنهما　2 M. اهديتم　3 M. كافه اسلام
4 B. السيرندي　5 B. وفق　6 B. عصمة
7 B. زمام سلطنت و قوام مملكت هند و سند

الواثق بتائید الرحمن **معزّ الدنیا والدین ابو الفتح حضرت مبارک شاه**[1] **السلطان** خَلَّدَ اللّٰهُ مُلْکَهٗ وَ سُلْطَانَهٗ[2] وَ اَعْلَیٰ اَمْرَهٗ وَ شَانَهٗ - ابن الخان الکبیر الکریم المرحوم المغفور نصیر الدولة والدین خضر خان - طَابَ ثَرَاهُ - وَجَعَلَ الجَنَّةَ مَثْوَاهُ داد - و بر تختِ دارالملکِ دهلي که تخت‌گاه بادشاهانِ کبار - و شهریارانِ نامدار بود اجلاس بخشید - جهان و جهانیان از فرطِ عدل و احسانِ آن بادشاه - آسمان جاه - بتشریف امن و امان مشرّف گشتند - مگر طایفهٔ بغي و فرقهٔ کفار - از مهابتِ تیغِ آبدار - و صلابتِ عساکرِ جرّار[3] در کنجِ ادبار - خسته و خوار خزیده ماندند - خداوند تبارک و تعالی سایهٔ همای دولت - و ظِلِّ چترِ سلطنت - ظِلُّ اللّٰهِ فِي الْعَالَمِ[4] - تا بقای اولاد آدم - بر سرِ جهان و جهانیان باقي و پاینده دارد - و از نکبات و بلیّاتِ آخرالزمان در پناه و عصمت خویش[5] جای دهد *

* رباعي *[6]

همي خواهم که برخوردار باشي ز تخت و بخت و اقبال و جواني[7]
بنـــام نیک کشـــورها بگیـــری بکام خویـــش دولتهـــا برانـــي

القصه این دعاگوی خواست تا بشرفِ خاکبوس حضرتِ همایونِ اعلی - اَعْلَاهُ اللّٰهُ تَعَالَیٰ[8] دایماً مشرّف گردد - هیچ پیشکشی لائقِ

---

[1] M. ابو الفتح مبارک شاه
[2] B. سلطانه و شانه
[3] B. و در کنج
[4] B. العالمین
[5] M. خویش نهد
[6] M. قطعه
[7] B. بخت اقبال جواني
[8] M. الله دایما

خدمتِ بادشاهان نداشت - قصهٔ سلاطینِ ماضیه[1] نَوَّرَ اللهُ بُرهَانَهُم که در تخت گاهِ دهلي حَرَسَهَا اللهُ تَعَالَی عَنِ الحَادِثَات ضابط بودند از تواریخ مختلف تا جلوس خدایگان مغفور فیروز شاه نَوَّرَ اللهُ مَرقَدَه جمع آورده - بعده از رُوَاتِ[2] ثِقات هرچه معاینه شده درین سطور مسطور[3] گردانیده *

* بیت *

نـزدیـکِ آسمـــان چه برد هدیهٔ زمین
در پیشِ بادشاه چه کشـــد خدمتی[4] گدا

و این کتاب را تاریخ **مبارک شاهي** نام داشته آمد[5] - اگر قبولِ نظرِ خسروانهٔ حضرت اعلی گردد امید است که بنده[6] مستوجبِ مرحمت و درخور شفقت شود - و سرِ بخت بآسمانِ سعادت و دولت رساند - وَ المُوَفِّقُ هُوَ اللهُ *

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ذکر سلطان[7] سعید شهید مرحوم مغفور معزّ الدنیا والدین سلطان محمد[8] سلم غوري طَابَ ثَرَاهُ وَ جَعَلَ الجَنَّةَ مَثوَاه

چون اسلام در ملکِ دهلي و اقالیم هندوستان از سلطان سعید مرحوم مغفور آشکار شد[9] ابتدا[10] از ذکر او کرده آمد[11] - سلطان سعید

---

1 M. ضابط بودة اند
2 B. رواة و ثقاة و هرچه
3 M. درین مسطور
4 M. خدمت گدا
5 B. آید
6 B. بندة مسوّدت
7 B. السعید
8 M. محمد بن سام
9 M. شدة
10 B. ابتداء
11 M. کردة آمد القصة سلطان

بادشاهِ بزرگ و محتشم پسر سلطان[1] بهاء الدین سام برادر زادهٔ سلطان علاء الدین جهان سوز بود - چون بعد نقلِ سلطان سیف الدین پسر سلطان علاء الدین جهان سوز- ملک غور را سلطان غیاث الدین محمد[2] برادر مهتر سلطان سعید ضابط شد - سلطان سعید را اقطاع تکنا باد[3] داد - سلطان سعید هم در اول سال ولایت غزنین که طایفهٔ غُزّ- سلطان موسوم[4] خسرو ملک نبیسهٔ سلطان مغفور محمود غازي را بیرون کرده بودند مي تاخت - در سنه تسع و ستین و خمس مائة سلطان غیاث الدین از غور لشکرها جمع کرده در غزنین آمد - طایفهٔ غُزّ که ضابط غزنین بودند چون طاقتِ مقاومت نداشتند بضرورت عطف کرده باز در ولایتِ خویش رفتند - غزنین را سلطان غیاث الدین قابض شد - و مملکت غزنین هم بر سلطان سعید مفوّض کرد و بخطاب سلطاني مشرّف گردانید - و خود سمت فیروز کوه[5] که دار الملک او بود مراجعت فرمود - اول سال سلطان معز الدین سعید[6] مرحوم اطراف غزنین را در ضبط آورد - سال دوم سنه سبعین و خمس مائة اقطاع گردیز[7] فتح کرد - در سنه احدیٰ و سبعین و خمس مائة سمت اُچه[8]

---

1 B. پسر سلطان شهاب الدین سام. But this reading is wrong as Shihābuddīn was the epithet of Muḥammad Ghorī, see Lane-Pool, Muhammadan Dynasties, p. 292.

2 M. محمود

3 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 115, gives تکیناباد (*Tigīn-ābād*). Dow in his translation of Firishta spells the word as *Tunganabad* and locates it in the province of Khurāsān. Briggs has *Tukuabad*, but the correct pronunciation is *Tigīnābād*. It was a city between Ghaznin and Ghore. See Raverty, Trans. of Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 110, *n.* 5.

4 M. سلطان مرحوم

5 M. فروز کوه

6 M. معز الدین مرحوم

7 B. and M. کردیر. Ṭabaḳāt Nāṣirī gives کردیز (Gardaiz). It is the name of a large *darah* (long valley with hills on two sides, and a river running through it) of the Tājīks, well-watered, and once very populous and well-cultivated. To the east and south-east the Afghāns live. In Akbar's reign there was a strong castle here named Gardaiz also. See Raverty, p. 449, *n.* 9, and p. 498, *n.* 7

8 M. اُچ

و تهته[1] و ملتان لشکر کشید - طایفهٔ تهته در حصار اُچّه محصّر شده با سلطان محاربه کردند - بعد مدتی بعون الله تعالی حصارِ اُچّه فتح شد - اقطاع ملتان و اُچّه مرسپه سالار علی کرماخ[2] را داد - و خود طرف دار الملکِ غزنین مراجعت فرمود - در سنه اربع و سبعین و خمس مائه[3] میان ملتان و اُچّه شده سمت گجرات لشکر کشید - و رای بهیم دیو[4] لعین ضابطِ گجرات پیل بسیار و سوار و پیاده بی شمار داشت با سلطان مرحوم مقابل شد - میانِ یکدیگر مقاتله بسیار رفت - آخر لشکر اسلام را شکست افتاد - سلطان مرحوم بی غرض[5] مراجعت فرمود - و در سنه خمس و سبعین و خمس مائه[6] جانب فُرشور لشکر کشید - آن را فتح کرد - و سال دیگر[7] متواتر ولایت لاهور[8] را تاخت - سلطان خسرو ملک طاقتِ مقاومتِ صحرا نداشت - از حصار لاهور[8] بیرون آمدن[9] نتوانست - چون سلطان مرحوم نزدیک لاهور رسید سلطان خسرو ملک حصاری شد - آخر الامر یک زنجیر پیل بوجه خدمتی داد - سلطان مرحوم از آنجا طرفِ غزنین مراجعت فرمودند - در سنه ثمانین و خمس مائه بار دیگر قصد کرد - و ولایت[10] لاهور را نهب و تاراج ساخت - وقت مراجعت میان دو آب[11] راوي و آب جیلم حصارِ سیالکوت بنا کرد - و حسین

---

1 B. اچه و ملتان

2 B. علی کرناخ Ṭabakāt Nāṣirī, p. 117, says:—
لوهور سلطان غازي را مسلم شد و ممالک هندوستان در ضبط در آمد - سپه سالار علي کرماخ را که والیِ ملتان بود بلوهور نصب فرمود *

3 M. اربع و سبعین میان

4 B. بهوچ دیو

5 M. بی عرض

6 M. خمس و سبعین جانب

7 M. و دیگر متواتر

8 M. لوهور

9 B. آمد نتوانست

10 M. رایت لوهور

11 M. میان آب روای

خرمیل را استعدادِ مختصری داده در سیالکوت نصب گردانید و خود
در دارالملک غزنین رفت - بعده سلطان خسرو ملک با جمیع لشکرِ
خویش و حشرِ قبایل و مردمِ کهوکهر حصارِ سیالکوت را محصّر کرد[1] -
چون دولتِ محمودیان آخر[2] شده بود فتح کردن نتوانست - بیغرض
باز گشت - در سنه اثنین و ثمانین[3] و خمس مائه سلطان مرحوم
باز در لاهور آمده[4] - سلطان خسرو ملک محصّر شده جنگ مي کرد -
طاقتِ مقاومت[5] نداشت - بضرورت بعد مدتی ملاقات کرد -
سلطان مرحوم او را برابر خویش در غزنین برد - و همدرآن سال
سلطان[6] خسرو ملک وفات یافت - اقطاع لاهور مرسپه سالار علي
کرماخ را[7] که والي ملتان بود مفوّض گردانید - در سنه سبع و ثمانین
و خمس مائه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت قلعهٔ تبرهندده[8] آمد - و آن
قلعه را کشاده[9] بحوالهٔ ملک ضیاء الدین تولکی[10] گردانید - هزار و دویست
مرد تولکی[10] را که[11] مردانِ بهادر و پهلوانان نامدار بودند نامزد در
قلعهٔ تبرهنده گذاشت - و استعدادِ محصّری مهیا کرده بدیشان

---

1 B. محصر گردانید — 2 B. بآخر

3 M. اثنی و ثمانین سلطان — 4 B. آمد سلطان — 5 M. طاقت بمقاومت

6 B. سلطان وفات — 7 B. کرتاخ

8 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 119, gives قلعهٔ سرهنده and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 37 قلعهٔ سرهند. The correct reading is تبرهنده See Raverty, p. 457, *n* 3 and also note 2, p. 76, next to the last para.

9 M. قلعه را لشکر بحوالهٔ

10 Both the MSS. have توکلی but it should be تولکی See Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 118. *Tūlak* is a town in the mountains near Hirat, in the territory of Khorāsān.

11 B. توکلی که مردان کارزار و پهلوان نامدار

سپرد - مي خواست که مراجعت کند همچنان خبر رسید که پتهور رای [1] ملعون با حشم و سوار [2] و پیادهٔ بیشمار و پیلانِ بسیار بقصد لشکر اسلام مي رسد - سلطان مرحوم نیز [3] مقابل آن ملعون با حشم [4] در حوالیِ ترائی [6] خطهٔ سرستی [5] موضع ترائین [6] پیش رفت - میان هردو لشکر مسافت اندک مانده بود - دوم روز از جانبین مصاف راست کرده بجنگ پیوستند - لشکر اسلام اگرچه در جان سپاري و تیغ گذاري تقصیری [7] نکرد - فامّا بتقدیرِ الله تعالی کافرانِ لعین غالب آمدند - لشکر اسلام را انهزام شد - چون سلطان مرحوم این حال معاینه کرد برپیلی که گوبند رای [8] ضابطِ دهلي برادر پتهور رای ملعون سوار [9] بود و همان پیل در مصاف پیش رَوی مي کرد اسپ [10] بر کوفت - و نیزه بر دهان گوبندرای مذکور زد - چنانچه دندان آن [11] ملعون در آن زخم شکست - و [12] گوبندرای مذکور نیز [13] سلطان مرحوم را زخم نیزه گذارد [14] کرد - چنانچه

---

1 M. بتهور رای 2 B. حشم سواد و سوار و پیاده

3 M. بر مقابلهٔ آن 4 M. ملعون در حوالی 5 M. مرستي

6 B. and M. نراین. ترائی (Tarā'ī) the marshy forest at the foot of Sub-Himālayah. ترائین (Tarā'in) a town on the banks of the Sursuti, south of Thānesvar.

7 B. و تقصیر کرده

8 B. and M. give کندهرا. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 38, says کهاندی رای برادر پتهورا. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 118, gives گوبندرای and I think the Ṭabaḳāt Nāṣirī is correct, see also Raverty, p. 459, n. 9.

9 B. سوار شده بود 10 M. پیش روی مي کرد بر گرفت و نیزه

11 M. دندان ملعون 12 M. شکست که کندهرا

13 B. نیز بر سلطان مرحوم زخم

14 Both the MSS. give گذارد کرد Ṭabaḳāt Akbarī, p. 38, says و او نیز بر سلطان نیزه زده بازوی سلطان را مجروح ساخت

در بازری سلطان زخم کاری رسیده نزدیک بود که از اسپ خطا کند - خلجی بچه[1] پیادهٔ چالاک و مبارز نزدیک بود فی الحال پسِ پشت سلطان[2] بر اسپ بر نشست و سلطان را[3] بغل گرفت و اسپ را از میانِ کافران بیرون آورد - لشکر اسلام منهزم شده[4] تا محلّی که از کفار ایمن شد رسیدند - فامّا از سبب نیامدن سلطان غوغا در لشکر اسلام افتاد - چون زمانی گذشت سلطان نیز بصحّت و سلامت در لشکر رسید - تمام لشکر را قراری حاصل گشت - بعده[5] سلطان مرحوم از آنجا بکوچ متواتر میان ملتان و اُچّه شده باز در غزنین رفت - پتهور رای ملعون تعاقبِ لشکر کردن نتوانست[6] در قلعهٔ تبرهنده چفسیده - مدت سیزده ماه ملک ضیاء الدین تولکی[7] محصّر شده جنگ کرده آخر الامر تنگچهٔ علف شد و هیچ لشکری یاری ده نرسیده بضرورت امان خواست - و حصار تبرهنده را خالی کرد - در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه سلطان مرحوم[8] لشکرها بسیار ساخته و مستعد شده روی به هندوستان نهاد - پتهور رای ملعون نیز مستعد بود - بر معتاد[9] اوّل باز هم در موضع ترائین مذکور مقابلِ لشکر اسلام شد - سلطان به تعبیهٔ لشکر و بنه که[10] سوار و پیاده و رایات و مراتب و چتر و دارات بتمام سه گروه عقب گذاشت - و خود با چهل هزار سوار جرّار و مردان[11] نامدار مقابل پتهور رای ملعون نابکار[12]

---

1 M. خلجی پیادهٔ and B. خلجین

2 M. سلطان براست

3 M. سلطان را در بغل

4 B. تا محلی

5 M. گشت سلطان

6 B. نخواست

7 Both B. and M. تولکی. See n. 10, p. 7.

8 Both B. and M. مرحوم با لشکرها بسیار ساخته

9 B. بر میعاد باز هم

10 B. بنکه

11 B. و مرکبان نامدار

12 M. ملعون بیش رفت

پیش رفت - چهار فوج کرد و فرمود که دهگانِ هزار سوار از هر چهار طرفِ لشکرِ کفار در آیند چون کافران بافواج پیلان و سواران یکطرف حمله کنند از طرفهای دیگر افواج لشکر اسلام بیکبارگي شعبهٔ تیر[1] کنند همچنین کردند - بنصرتِ الله تعالی لشکرِ کفار عاجز شد - و تعبیهٔ ایشان شکست - چون نزدیک قلبِ لشکرِ اسلام رسیدند از پیشِ لشکرِ قلب نیز[2] بر کوفت - جمع کفار پریشان گشت - و انهزام در ایشان افتاد - گوبند رای[3] هم در معرکه کشته شد - و پتهور رای لعین بر پیل سوار بود در وقتِ شکست از پیل فرود آمده بر اسپ سوار شده گریخت - نزدیک خطهٔ سرستي[4] بر دست لشکر اسلام گرفتار آمد - و او را بدوزخ فرستادند - و این فتح در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه بود فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ - از آنجا قلعهٔ سرستي و هانسي را کشاد - و اجمیر که دار الملک پتهور رای بود[5] نهب و تاراج کرد - و کفار دیار سوالک را اسیر گردانید - و ملک قطب الدین ایبک بندهٔ خود را در حصارِ کهرام با عساکرِ قاهرهٔ خویش گذاشت - و خود[6] طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود -

---

1 M. یکبارگي شبه کند. The Ṭabaḳāt Nāṣiri, p. 120, says:—

و سوار برهنه و جریده را چهار فوج فرموده بود از طرف کفار نامزاد کرد و فرمان داد که مي باید که از چهار طرف میمنه و میسره خلف و قدام لشکر بهر طرف ده هزار سوار تیرانداز دست بر لشکر کفار مي دارند - چون پیلان و سوار و پیادهٔ ملاعین حمله مي کنند شما پشت می دهید و بتگ اسپ از پیش ایشان دور مي شوند - لشکر اسلامیان هم بران منوال کفار را عاجز کردند حق تعالی اسلام را نصرت بخشید و لشکر کفار منهزم گشت *

See also Raverty, note 2, p. 468.

2 M. نیز کوفت

3 Both B. and M. کندهوا. See n. 8, p. 8.

4 B. سرسي

5 M. پتهو رای نهب

6 M. خود ملک طرف

در سنه ثمان و ثمانين و خمس مائه مذكور[1] ملك قطب الدين ايبك قلعهٔ ميرت[2] و دهلي را كه درقبض اقارب پتهوررای و گوبند رای[3] بود فتح كرد - كفار مذكور گريخته سمت جهاين رفتند - در سنه تسع و ثمانين و خمس مائه قلعهٔ كول را بكشاد - و نشست گاهِ تخت[4] خويش دار الملك دهلي ساخته و اطراف و حوالی دهلي ضبط كرد - در سنه تسعين و خمس مائه سلطان سعيد از غزنين با لشكرهای قاهره[5] درميان دهلي شده سمتِ قنوج عزيمت فرمود - و رای جی[6] چند ضابط قنوج رای محتشم بود - و سي صد و چند زنجيرپيل داشت مقابلِ لشكرِ اسلام آمده در حد چندوارِ[7] اتّاوه بحرب پيوست - و بتائيد الله تعالیٰ لشكر اسلام را فتح شد و كفار نگونسار و منهزم گشتند - رای مذكور كشته شد - پيلان بتمام بر دستِ لشكرِ اسلام آمدند - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ ذَلِكَ ‫:‬ سلطان با غنايم بسيار سمتِ دار الملكِ غزنين مراجعت فرمود - و ملك قطب الدين را هم در دهلي گذاشت - قلعهٔ تهنكر[8] و كالپور و بداؤن از دست ملك قطب الدين فتح شد -

---

[1] B. omits مذكور

[2] M. ميرن. See n. 1, p. 14.

[3] Both B. and M. كندهرا. See n 8, p. 8.

[4] M. نشست گاه خويش

[5] M. قاهر

[6] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 120, رای جي خپلا

[7] Both B. and M. چندوار و اتاوه. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 120, در حدود چندوال The only place bearing the name Chandwāl, Jandwāl, Chandwār and Chandāwār at this time, and in the direction indicated, is what is styled Chandpūr, in the district of Farrukhābād, on the route from Baraili to Fatḥgarh.

[8] M. تهكير و كاليور and B. بهنكير But Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 121, says:—

ولايت اطراف ممالك هند را فتح مي كرد چنانچه بلاد نهرواله و بهنكر و قلعهٔ كاليوان و بداؤن جمله فتح كرد ٭

Raverty, p. 470, translates: "He continued to subdue the territory of Hindustan and parts adjacent, namely, the state of Nahrwālah, Thankīr, the fort Gwāliyūr, and Budā'ūn." Ṭabaḳāt Akbarī, p. 39, gives:—

قلعه تهنكر و گواليار و بداؤن را مسخر ساخت ٭

و بیشتر [1] بلادِ ولایت نهرواله را تاخت - سلطان سعید از غزنین در سنه احدی و ست مائه [2] طرف خوارزم لشکر کشید - بسبب آنکه ملوک ترکستان و کفار خطا یاری دهی خوارزم کردند - و تنگي علف در لشکر شد - بیغرض باز گشت - همچنان خبر طغیانِ کهوکهران [3] و قبایلِ کوه جود [4] در سمعِ مبارک او رسانیدند - هم در سال مذکور طرف لاهور سواری فرمود - چون در حدود لاهور رسید ملک قطب الدین نیز از دهلي بر سلطان مرحوم با عساکر خویش پیوست - متمردّانِ مذکور که از خوف لشکر بعضی در کوه در آمده و بعضی [5] در کنارۀ لب آب مقامِ قلب گرفته مانده بودند بیشتری علف تیغ گشتند - و اسیر و دستگیر شدند - سلطان مرحوم در دار الملک غزنین مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را وداع داده سمت دهلي فرستاد - چون در قصبۀ دمیک رسید فدائی [6] ملاحده یکایک میان سرا پرده در آمد و بر سلطان مرحوم زخم انداخت - چنانچه سلطان مرحوم سعید شهید غازي همدران زخم شهادت یافت [7] - و این واقعه در سیوم ماه شعبان سنه اثنین و ست مائه بود - چنین آورده اند که بعد نقل سلطان

---

1 M. بیشتر مداد ولایت   2 M. در طرف

3 Ṭabaḳāt Nāṣirī p. 123 gives کوکهران

4 M. خود. Koh Jūd or Jūd mountains, which are now styled the Salt Range from the number of mines of rock of salt contained within them, lie between *Pind-i-Dādan Khān* and *Khush Āb* and now compose part of the Shāhpūr District of the present Rāwal Pindī Division under the Panjab Government.

5 B. بعضی کنارۀ آب   6 B. خلائی and M. فلائیي

7 B. adds the following after شهادت یافت :—

بزرگي تاریخ این بادشاه غازي گفته است   * قطعه *

شهادتِ ملک بحر و برّ معزّ الدین   کز ابتداء جهان شه چو او نیامد یک

سیم ز غرّۀ شعبان ز سال ششصد و دو   فتاد در رهٔ غزنین بمنزل دمیک

مرحوم هزار و پانصد من الماس که نفیس ترین جواهر است در خزانهٔ موفورهٔ موجود بود - نقود و جواهر دیگر برین قیاس باید کرد - آخر الامر جز عملِ صالح هیچ چیز با خویش نبرد - چنانچه از مادر زاده و از وجود موجود شده بود همچنان تهی دست از جهان فانی سفر کرد * بیت *

از گهر و گنج که نتوان [1] شمرد   سام چه برداشت فریدون چه برد

مدتِ ملک اوسی و دو سال و چند ماه بود - وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب [2]

ذکر سلطان قطب الدین ایبک المعزّي

سلطان قطب الدین بندهٔ سلطان معزّ الدین محمد سام بود - و در شجاعت و سخاوت نظیرِ خود نداشت - در [3] اولِ حال که اورا از ترکستان آوردند در شهر نیشاپور قاضي القضاة امام فخر الدین عبد العزیز کوفي که از اولاد امام اعظم ابو حنیفهٔ کوفي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بود خرید - در موافقتِ فرزندان او کلام الله خواند و تیر اندازي آموخت - چنانچه [4] در اندک مدت کامل حال گشت - چون بزرگ شد تجّار بحضرت غزنین بردست سلطان مرحوم فروختند - بهمه باب اوصافِ حمیده و آثارِ گزیده داشت - امّا چندان جمال نداشت - و انگشتِ خنصرش شکسته بود - بدان [5] سبب ایبک شل گفتندی - در خدمتِ مخدوم [6] ملازم بحدّي بود که عنقریب بنظرِ شفقت و مرحمت مخصوص گشت - و روز بروز مرتبه‌اش تضاعف مي پذیرفت - چون هندوستان فتح شد اقطاع کهرام برو [7] مفوّض

---

1 B. گهر کنج که تواند شمرد

2 B. omits بالصواب

3 M. نداشت که اول حال او را

4 M. omits چنانچه

5 M. بدان ایبک شل گفتند

6 B. در خدمت مجد و ملازم

7 B. بدو

گردانید - در شهور سنه تسع و ثمانین و خمس مائة قلعهٔ میرت [1] فتح کرد[2] - در سنه احدی و تسعین و خمس مائة[3] قلعهٔ تهنکر[4] را کشاده - در سنه ثلاث و تسعین و خمس مائة طرف گجرات سواری فرمود و رای [5] بهیلم دیو را که با سلطان مرحوم مقابل شده بود نهب و تاراج کرد - و انتقام گذشته از خصم خویش بکشید [6] - الغرض چون سلطان مرحوم وفات یافت سلطان غیاث الدین محمود پسرِ[7] برادرِ بزرگ سلطان مرحوم برای ملک قطب الدین [8] چتر و دور باش فرستاد - و بخطاب سلطانی مشرّف گردانید - در سنه اثنین و ست مائة از دهلی سواری فرمود - و در شهر میمون لاهور[9] آمد - روز سه شنبه هژدهم ماه ذی القعدة سنة المذکور در قصر لاهور[9] جلوس فرمود - و امرا و ملوک خویش را انعامهای فاخر و تشریفات وافر

---

[1] This statement of the author that Ḳuṭbuddīn took the fort of Mīrat in A.H. 589 is contradictory to his own statement which he made on p. 11 in connection with the reign of Sulṭān Mu'izzuddīn Sām that "in A.H. 588 Ḳuṭbuddīn conquered the fort of Mīrat and took Dehli which were in possession of the relatives of Prithi Rāi and Gobind Rāi." The former statement is corroborated by the Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 120 :—

قطب الدین از کهرام بطرف میرت آمد و فتح کرد و حضرت دهلی را بکشاد و همدرین سال قلعهٔ کول را در شهور سنه سبع و ثمانین و خمس مائة فتح کرد *

"Ḳuṭbuddīn advanced from Kuhrām to Mīrāt and took the city and he possessed himself of Dehli. In the same year (A.H. 589) Ḳuṭbuddīn took the fort of Kol." The date (A.H. 587) سبع و ثمانین as given in p. 139 of Ṭabaḳāt Nāṣirī is, in my opinion, a mistake arising out of a confusion between سبع and تسع. See also a very interesting note by Raverty on the first capture of Dehli by Moslems, p. 469, *n.* 9; and Appendix A.

[2] B. بکرد

[3] B. احدی و تسعین و خمس مائة طرف گجرات

[4] M. تهکیر, see *n.* 8, p. 11.

[5] B. رای و بهلیم. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 140, رای بهیم دیو

[6] M. کشیدهٔ

[7] M. محمود برادر بزرگ

[8] B. قطب الدین را

[9] M. لوهور

بخشید - و دست سخاوت بحدّی کشاده بود که اورا سلطان قطب الدین لکه بخش گفتندی - بعد مدتی میان او و میان سلطان تاج الدین یلدز بندهٔ معزّی که بعد وفاتِ سلطانِ مرحوم بادشاه غزنین شده بود سببِ اقطاع لاهور مخالفت [1] پیدا آمد - از جانبین قصد یکدیگر کردند - چون مصاف میان هردو لشکر راست شد[2] و بجنگ پیوستند - خدای تبارک [3] و تعالی سلطان قطب الدین را ظفر بخشید - سلطان تاج الدین منهزم شده طرف [4] کرمان رفت - حصارِ غزنین را سلطان قطب الدین قابض شد - چهار روز در دار الملکِ غزنین بر تخت بادشاهي نیز نشست - آخر درلهو و طرب [5] مشغول گشت - بیشتری [6] امرا و ملوک معزّی که در غزنین بودند پوشیده با سلطان تاج الدین یار شدند - و اورا از کرمان استدعا کردند - چون سلطان تاج الدین از کرمان در حدِّ غزنین رسید و مقدمهٔ لشکر او نمودار شد سلطان قطب الدین خلق شهررا با ایشان موافق دید - سلطان قطب الدین از راه سنگ سوراخ بیرون آمد از آنجا عطف کرده در شهر لاهور رسید - غزنین باز در قبض [7] سلطان تاج الدین یلدز آمد - همچنان سلطان قطب الدین در میدان لاهور گوی بازي میکرد - ناگاه بتقدیر الله [8] سبحانه و تعالی از اسپ خطا شد - پیش کوههٔ زین بر سینهٔ مبارک سلطان آمد - و برحمت حق پیوست [9] - او را همدرآن شهر میمون لاهور دفن [10] کردند - سلطان مغفور شمس الدین ایلتمش حظیرهٔ اورا بنا کرده است *

---

[1] M. مخالف

[2] M. شده بجنگ

[3] M. omits تبارک و

[4] B. omits طرف

[5] M. اخر در لوهور بطرب مشغول

[6] بیشتر

[7] B. باز دست سلطان

[8] M. omits سبحانه و

[9] M. پیوسته

[10] M. مدفون

* بیت *

گَردنِ گُردان شکست این کهنه چرخِ چنبری
تا توانی دل منه بر مهر و ماه و مشتری

وفاتِ سلطان قطب الدین مرحوم در سنه سبع و ست مائه بود - و مدت ملک او از اول فتحِ دهلی تا ایامِ وفات بیست سال و چند ماه بود[1] - و عهدِ سلطنت با چتر و دور باش و خطاب بادشاهی مدت چهار سال بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمْ *

ذکر سلطان شمس الدین ایلتمش

ملک ایلتمش بندهٔ سلطان قطب الدین ایبک[2] المعزّی بود - چون سلطان قطب الدین وفات یافت امرا و ملوکِ قطبی آرام شاه پسر سلطانِ قطب الدین را بجهتِ آرامِ فتنه بر تخت[3] بادشاهی اجلاس دادند - ملک ناصر الدین قباچه دامادِ سلطان قطب الدین طرف سند رفت - و اقطاع ملتان و اُچّه و بَهکَهر و سوستان را قابض گشت - سپه سالار علی اسماعیل امیردادِ حضرت دهلی بامراء دیگر یار شده ملک التمش را که در آن وقت امیر بداؤن بود بجهت ملک استدعا کرد و مکتوبات بجانب او فرستاد - ملک التمش با جمیعت خویش از بداؤن بسرعت تمام در حضرت دهلی[4] آمد و قابض شد - آرام شاه از دهلی عطف کرده بیرون رفت - فامّا بعضی از اطراف برو[5] جمع شدند

---

1 M. بودند
2 B. ایبک و المعزی
3 B. بر تخت اجلاس
4 M. تمام آمد در حضرت دهلی قابض
5 B. بدو

و بنیادِ مخالفت نهادند - چون نزدیکِ دهلي رسیدند ملک التمش نیز از دهلي بیرون آمد - میان ایشان در صحراء [1] جود مصاف شد - حق سبحانه و تعالی ملک التمش را فتح بخشید - آرام شاه و امرای قطبي منهزم گشتند - در سنهٔ سبع و ستمائه سلطان شمس الدین خطاب خویش [2] کرد - در شهور سنة المذکور ملک التمش در قصرِ دولتخانه بر تختِ سلطنت جلوس فرمود و اقصای ممالک در ضبط آورد - و سلطان شمس الدین خطاب خویش کرد - در شهور سنهٔ اثنی عشر و ستمائه طرف لاهور سواري فرمود - سلطان تاج الدین یلدز که از [3] غزنین بعد نقل سلطان قطب الدین شهر میمون لاهور را گرفته بود مقابل شد - و میان هر دو لشکر محاربه شد - حق سبحانه و تعالی سلطان شمس الدین را نصرت داد [4] - سلطان تاج الدین بر دستِ لشکر او اسیر و دستگیر گشت - سلطان شمس الدین او را موقوف کرده در خطّهٔ بداؤن فرستاد - چنانکه او هم درآن حبس برحمتِ حق پیوست - حظیرهٔ سلطان تاج الدین اَنَارَ اللهُ بُرهَانَهٗ هم در خطّهٔ بداؤن در کنارهٔ لب آب سوتهه است - الغرض [5] بعد فتح سمت [6] دهلي مراجعت فرمود - و در خمس عشر و ستمائه ناصر الدین قباچه در حد اُچّه یک کرّت با سلطان مرحوم مقابل شده بود و منهزم گشته بار دیگر بتاریخ مذکور در حد اُچّه و ملتان مصاف داد و منهزم شد - چون لشکر تعاقب کرد در لب آب پنجاب در آمد و عبره کردن نتوانست غرق شد - در سنهٔ ثمان عشر و ستمائه سلطان جلال الدین خوارزم شاه که سلطان تاج الدین را بیرون کرده غزنین گرفته

---

[1] M. حود

[2] M. omits خویش and also در شهور سنة المذکور ملک

[3] M. omits از

[4] M. کود

[5] M. omits الغرض

[6] B. omits بعد and M. omits الغرض

بود بسبب خروج جنگیز خان ملعون غزنین را گذاشته با خیل و تبار[1] و حشم و خدم خویش در حدود لاهور در آمد - چون سلطان مرحوم را ازین حال خبر شد طرف لاهور سواري فرمود - سلطان جلال الدین عطف کرده از پیش سلطان مرحوم سمت[2] کوه پایهٔ کشمیر و بکهلي[3] رفت - سلطان مرحوم طرف دار الملک دهلي باز گشت - در سنه[4] عشرین و ستمائه لشکر خود را بجانب لکهنوتي برد - غیاث الدین عوض[5] خلجي را امان داده در ربقهٔ اطاعت خویش در آورد و خطبه و سکه بنام خویش فرمود - و پسر خودرا که مهتر بود اقطاع لکهنوتي داد - و سلطان ناصر الدین[6] خطاب کرد - چتر و دور باش و هرچه دارات بادشاهي بود[7] مفوّض گردانید - خود بجانب دار الملک دهلي مراجعت فرمود - در سنه ثلاث و عشرین و ستمائه عزیمت طرف قلعهٔ رنتبهور[8] کرد - مفسدان آن دیار

---

1 B. خیل و تبع

2 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 171, says :—

جلال الدین خوارزم شاه از پیش حشم هندوستان عطف کرد و بطرف سنده سیوستان رفت *

Ṭabaḳāt Akbarī, p. 59, gives :—

جلال الدین تاب نیاورده بطرف سند و سیوستان رفته از آنجا براه کیچ و مکران بدر رفت *

Raverty, p. 293, writes :—

"Sulṭān Jalāl-ud-Dīn turned aside, and proceeded towards Ūchchah and Multān. From thence he entered the territory of Kirmān, and afterwards Fārs."

3 M. تلنکي

4 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 171, says :—

بعد از آن در شهور سنه اثني و عشرین و ستمائه بطرف بلاد لکهنوتي لشکر کشید *

5 Both B. and M. عوص   6 M. ناصر الدین خود   7 M. بود مفوض

8 M. رنتهور   Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 172, رنتپور. See also Raverty, p. 610.

را گوشمال داد - در سنه اربع و عشرین و ستمائه سمت مندور[1] و اجمیر سواري فرمود - و آن دیار را نیز با جملهٔ سوالک ضبط کرد - و هم درآن سال بدار الملک دهلي مراجعت فرمود - در سنه ست و عشرین و ستمائه رسولانِ دار الخلافت جامهای مرحمتِ خلیفه خَلَّدَ اللهُ خِلافَتَه برای سلطانِ مرحوم آوردند - سلطانِ مرحوم چنانچه شرط اطاعت و خدمتگاري باید بجا آورد - با فرزندان و ملوکِ بزرگ بخلعتِ خاصِ خلیفه مشرّف گشت - سلطانِ مرحوم را از پوشیدنِ خلعتِ خلیفه چندان فرحت و بهجت روی داد که در تحریر نیاید - در شهر قبّها بستند و طبلِ شادیانه کوفتند - بعد چندگاه رسولانِ دار الخلافت را باعزاز و اکرام روان کرد - و خدمتی[2] بسیار درحضرت دار الخلافه فرستاد - و هم دریں سال خبر وفات پسر مهتر[3] که بادشاه لکهنوتي شده بود رسید - سلطان مرحوم بعد بجا آوردنِ شرطِ عزا لشکرکشي طرف لکهنوتي مصمّم کرد - و فتنه که در لکهنوتي[4] قایم شده بود آن را تسکین داد - وممالکِ لکهنوتي را بملک علاء الدین جاني[5] مفوّض گردانیده بحضرت دهلي باز گشت - در سنه تسع و عشرین و ستمائه سمت گوالیر[6] سواري کرد بیسل[7] مالک

---

[1] For مندور see Raverty, p. 611, n 3.

[2] M. بس بسیار

[3] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, says:—

در ماه جمادي الاولی سنه ست و عشرین و ستمائه خبر فوت ملک سعید ناصر الدین محمود برسید *

[4] M. لکهنوتي قدیم

[5] B. and M. علاء الدین خانی, but Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, and other histories give علاء الدین جاني

[6] M. کالیور

[7] B. بیل میلک دیولعین. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 174, gives:—

میلک دیو لعین پسر بسیل لعین *

Ṭabaḳāt Akbarī says: ملک دیو بسیل. Raverty, p. 619, says "Mangal Dīw, the accursed, the son of the accursed Mal Dīw." See also n. 7, 417 of the same.

لعین در قلعهٔ مذکور محصّر گشت - بعد یازده ماه قلعهٔ مذکور بعون الله
تعالی فتح شد - بجهت محافظتِ قلعه کوتوالی [1] گذاشت - و خود
سوی دار الملک دهلي مراجعت فرمود - در شهور سنه احدی [2] و ثلاثین
و ستمائه عزیمت طرف ولایت مالوه کرد - فسدهٔ آن ولایت را مالش
داد - بتخانه که از سیصد سال باز برآورده [3] بودند خراب گردانید - و بعده
رخ سوی اُجّین آورد - آن را نیز فتح کرد - و بتخانهٔ مها کال‌دیو [4] را
بر انداخت - صورت و تمثالِ بکرماجیت [5] و صورتهای دیگر که بر تخته
ریخته بودند [6] همه را برکنده [7] در حضرت آورده پیش درِ مسجد جامع
پی سپر خلق گردانید - در شهور [8] سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه لشکر
بجانب [9] بهیلسان [10] برد - در ذاتِ مبارکِ سلطان زحمتی پیدا آمد -
سبب آن فی الحال مراجعت فرمود - بعد رسیدن در دهلي روز
دو شنبه بتاریخ بیستم ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه از دار فنا
بدار بقا رحلت فرمود - * بیت *

کیست درین دائرهٔ دیر پای　　کوس مَنِ الْمُلْک زند جز خدای

---

1 M. کرتولی

2 Ṭabaķāt Nāṣirī, p. 176, says :—سنه اثنی و ثلثین و ستمائه. See Raverty, p. 621, n. 6.

3 Ṭabaķāt Nāṣirī, p. 176, says :—بتخانهٔ که سیصد سال بود تا آن را عمارت مي کردند

4 M. دیوان　　5 B. بکرمادیت

6 B. بود　　Ṭabaķāt Nāṣirī, p. 176, gives :—

چند تمثال دیگر از برنج ریخته بودند *

7 M. برکشیده　　8 M. omits شهور　　9 B. جانب

10 B. بهلستان . Ṭabaķāt Nāṣirī, p. 176, gives بنیان , Ṭabaķāt Akbarī, p. 61, has ملتان , but that is evidently wrong. See also Raverty, n. 8, p. 623. Bhīlsān is a fortress and city in Mālwa.

حق سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل را غریق رحمت گرداند - و این بادشاه آسمان جاه را تا قیامِ قیامت در امان و سلامت باقي و پاینده دارد بالنبي و آله الامجاد - مدتِ ملکِ سلطان شمس الدین بیست و شش سال و چند ماه بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ •

ذکر سلطان رکن الدین فیروز شاه

سلطان رکن الدین فیروز شاه پسر سلطان مرحوم[1] مغفور شمس الدین التمش بود - چون سه روز شرط عزا بجا آوردند سیوم روز بعد وفات بیست و دوم ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین وستمائه باتفاق امرا و ملوک و ایمّه[2] و سادات و بندگانِ شمسی در حضرت دهلی بقصر دولتخانه جلوس فرمود. و درهای خزاین کشاده هر کسی را خلعت و انعام عطا کرد - آخر دست در خرج نهاد و اسراف بافراط کردن گرفت - بحدّی در عشرت و طرب و لهو مشغول شد که کارهای مملکت و امورِ سلطنت مهمل ماند. اغلبِ مصالحِ ملک و مملکت را شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین مي کرد - چنانچه حرمِ شمسي را بسبب مخالفتِ قدیم زیان مي رسانید - و خوار مي داشت - و شاهزاده قطب الدین[3] محمد شاه پسر سلطان مرحوم که از مادری دیگر بود میل[4] کشانید و آخر کشت. بدین سبب بیشتری امرا و ملوکِ حضرت و اطرافِ ممالک از سلطان رکن الدین متنفّر شدند - و مخالفت بنیاد نهادند - چنانچه شهزاده ملک غیاث الدین محمود[5] شاه برادر سلطان رکن الدین که امیر اوده بود

---

1 M. پسر سلطان شمس الدین مرحوم

2 B. وسادات و آئمّه

3 M. قطب الدین بن محمد شاه

4 M. دیگر بود چشم گردانید

5 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 183, ملک غیاث الدین محمد شاه بن سلطان

سر از اطاعت بیرون آورده و خدمتی[1] مال لکھنوتي که در حضرت مي آوردند بستید - و ملک عز الدین سالاری در بداؤن طغیان ورزید - و ملک علاؤ الدین مقطع لاهور و ملک عز الدین کنجان[2] امیر ملتان و ملک سیف الدین کوجي مقطع هانسي یکجا جمع شدند و بنیادِ فتنه و بلغاک آغاز نهادند - همچنان ملک نظام الملک جنیدي که وزیر سلطان رکن الدین بود خوف در خاطر او شد - از دهلي گریخته در بداؤن بر ملک عز الدین سالاری پیوست - از آنجا یکجا شده بر امرائی که در لاهور یکجا شده بودند آمده[3] پیوستند - سلطان بجهت دفعِ فتنهٔ ایشان، لشکر کشید - چون سلطان در خطهٔ کهرام[4] رسید امرای مذکور مقابلِ سلطان در حد منصور پور آمده بودند از آنجا چند نفر از ایشان[5] چنانچه تاج الملک و محمد دبیر[6] مشرف ممالک و بهاء الملک و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک وزیر و خواجه رشید و امیر

---

[1] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 183, و خزاین لکهنوتی را که بحضرت مي آوردند تصرف کرد

[2] Both B. and M. کنجان . Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 183, ملک عز الدین کبیر خان مقطع ملتان

[3] B. omits آمده [4] B. omits کهرام [5] M. نفر ایشان

[6] M. محمد دبیر و مشرف ممالک . Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 183, has an entirely different version :—

در حوالی منصور پور و ترائین تاج الملک محمود دبیر و مشرف ممالک و بهاء الملک حسین الشعری و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک جنیدی و نظام الملک مشرقانی و خواجه رشید الدین مالکاني و امیر فخر الدین و دیگر جماعت کار داران تازیک را شهید کردند *

Raverty, p. 634, translates the passage as follows :—

"And in the vicinity of Manṣūr-pūr and Trā'īn, they martyred the Taj-ul-Mulk + + + and other Tāzīk officials." Our author, I think, makes a blunder here as he mentions that all these persons "who have been put to death," separated from the Sultan's army, went to Dehli and pledged their allegiance with Sultan Raḍīya. This mistake of our author has been copied by later his-

فخر الدین قصد و کشش کرده در شهر دهلي رفتند - یکایک اندرون در آمدند [1] با سلطان رضیه دختر سلطان شمس الدین مرحوم بیعت کرده شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین را موقوف گردانیدند - چون سلطان رکن الدین را ازین حال خبر شد طرف شهر دهلي مراجعت فرمود - و بکوچ متواتر در کیلوکهري رسید - امرا و ملوک و بندگانِ شمسي که برابر او بودند بتمام در شهر [2] دهلي در آمدند - و با سلطان رضیه پیوستند و بیعت کردند - بعده لشکر از شهر بر آمده سلطان رکن الدین را از کیلوکهري زنده گرفتند - و بر سلطان رضیه بردند - سلطان [3] رضیه او را حبس کردن فرمود - چنانچه سلطان مرحوم هم درآن حبس برحمتِ حق پیوست * بیت *

بسا باد نفرین برین کوز پشت — که بسیار ازین گونه پرورد و کشت

و این واقعه در روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه بود - مدتِ ملک او شش ماه و [4] هشت روز بود وَ اللّٰهُ اَعلَم *

---

torians, such as Nizām ad-Dīn, Firishta and Badā'ūnī. Elliot in his History, vol. II, p. 331, translates this passage of the Ṭabaḳāt Nāṣirī as follows:—

"And in the neighbourhood of Manṣūrpūr and Narāīn, Taju-d-dīn Muhammad, Secretary and Controller, + + + and other confidential officials, killed the Tāzīk." In my humble opinion Raverty is correct. The construction of the sentence as well as the whole trend of events, described previously, supports the version of Raverty. A combination of all these high officials could only be possibly needed for the assassination of the Sultan alone; against a less important man such a combination is evidently unnecessary. Further, if, as Elliot seems to imply in his footnote to page 331, "Tazik" refers to Sulṭan Rukn ad-Dīn his statement in the same page that "they brought Sultan Rukn-d dīn prisoner to Dehli, where he was kept in confinement and died" will be contradictory.

1 M. درون آمدند   2 M. درون شهر   3 M. omits رضیه

4 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 184, بیست و هشت روز. Raverty, p. 636, says "and his reign was six months and *twenty-six* days," but in a note on "*twenty-six days*" he writes "some copies have *twenty-eight days*": from the 20th Sha'bān, 633 A.H., the date of I-yal-tamish's decease, to the 18th of Rabī'-ul-Awwal, 634 A.H., is exactly six months and *twenty-seven* days."

ذکر سلطان رضیه

سلطان رضیه دختر بزرگ سلطان شمس الدین بود - در آن گاه که [1] سلطان مرحوم از مهمّ گوالیر [2] مراجعت کرد این دختر را ولي عهد خویش گردانید - القصه در [3] روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه سلطان رضیه بدار الملک دهلي در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - در ماه رجب رَجَّبَ قَدْرُهُ سنة المذکور طایفهٔ قرامطه و ملاحده که از اطرافِ هندوستان جمع شده در حضرت دهلی ساکن بودند باغواي [4] ترک که مردی متعلّم بود و در تذکیرات [5] علمای [6] سنت و جماعت را ناصبي و مرجي [7] مي گفت بعدد در [8] هزار مرد با اسلحه درون مسجد جمعه در روز جمعه فوج فوج از هر دو طرف در آمدند - مسلمانان در نماز جمعه مشغول بودند که آن ملحدان دست باسلحه بردند - بیشتری مسلمانان شهادت یافتند - و بعضی پایمال گشتند - ملک نصیر الدین بلارامي [9] و امام ناصري [10] شاعر و امرای دیگر با جمعیت کثیر آمده و مسلمانانی [11] که از خوف بالای مسجد بر آمده بودند ملاحده مذکور را بزخمِ سنگ و خشت بکشتند تا این فتنه بخیر [12] انجامید -

---

1 B. and M. درانکه سلطان

2 M. and also Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 185, کالیور. Raverty, p. 638, Gwāliyūr.

3 B. omits در.

4 M. باعرا , B. باغرا

5 B. تزکیرات and M. ترکرات.

6 B, علمهاء سنت and M. علما و سنت

7 B. and M. ناحي و مرحي

8 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 189, بقدر یک هزار مرد

9 M. بدارامي

10 B. ناصري و شاعر

11 M. مسلمانی

12 M. omits بخیر

بعد ازآن نظام الملک جنیدی [1] و عزالدین کبیرخان و محمد سالاری که از سلطان رکن الدین عاصي شده بودند بر دروازهٔ شهر جمع گشتند - و با سلطان رضیه مخالفت بنیاد نهادند - و ملک نصیر الدین [2] تایسي امیر اوده بمدد [3] سلطان رضیه در شهر مي آمد - امرای مخالف او را استقبال کردند [4] و بعد ز دست آوردند - و موقوف داشتند - آخر چون مخالفت بطول [5] کشید سلطان رضیه از شهر بیرون آمد - در کنارهٔ لب آب جون لشکرگاه ساخت - میان سلطان رضیه و امرای مخالف [6] کرّات محاربه و مقاتله مي رفت - فامّا جنگ قایم ماند - بعده بهزار حیله ایمه و مشایخ شهر درمیان آمده اصلاح دهانیدند [7] - محمد سالاری و کبیرخان پوشیده با سلطان یار شدند - شبی بر در سراپردهٔ خاص جمع گشتند - تا ملک جاني [8] و ملک کوجي [9] و نظام الملک را دست آرند - ایشان را ازین حال

---

[1] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 186, says :—

اما وزیر مملکت نظام الملک جنیدی علیه الرحمة موافقت ننمود و ملک جانی و ملک کوچی و ملک کبیرخان و ملک عزالدین محمد سالاری و نظام الملک از اطراف بر در شهر دهلي جمع شدند و با سلطان رضیه مخالفت اغاز نهادنند *

[2] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 66, says :—

درین حال ملک عزالدین عانسي جاگیر دار اوده بقصد مدد سلطان رضیه روی بدهلي نهاد *

But the Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 186, mentions ملک نصیر الدین تابشی معزی مقطع اوده

[3] M. omits بمدد

[4] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 186, says :—

استقبال کردند و بدست آوردند رنجوری بر وی غالب شد و او برحمت حق پیوست *

[5] B. بتطویل

[6] M. مخالفان

[7] M. دهانید

[8] M. ملک خاني

[9] M. کوحي. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, کوچی

روشن گشت [1] طاقت آوردن نتوانستند فرار نمودند و متفرق شدند - سلطان را از کار ایشان معلوم شد لشکر دنبال ایشان فرستاد - ملک کوجی اسیر و دستگیر گشت و ملک جانی در حدود پایل[2] شهادت یافت و ملک نظام الدین در کوه بردار[3] در آمد - و لشکر سلطان باز گشت - چون کارِ دولتِ سلطانی منتظم شد کارداران دیگر سلطان رضیه نصب کردن فرمود - و ملک قطب الدین [4] حسن را برای فرو نشاندن[5] فتنه که بعد سلطان شمس الدین مرحوم در رنتبهور[6] ظاهر شده بود نامزد کرد - و ملک جمال الدین یاقوت حبشی را عهدهٔ امیر آخوری داد - و بحضرتِ خود مقرّب گردانید - چنانچه امرا و ملوک دیگر را غیرت آمد - و چنان [7] اتفاق افتاد که سلطان رضیه کلاه و قبا پوشد و لباس مردان کند - آخر همچنان کرد و از لباس ستر بیرون آمد - و چون سوار شدی بالای پیل سوار می شد - درین اثنا[8] خبر طغیانِ ملک عز الدین[9] کنجان امیر

---

[1] This passage is not very clear. It should have been as follows :—

ایشان ازین حال واقف گشتند طاقت ماندن نداشتند فرار نمودند و متفرق شدند *

Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, says :—

و ان ملوک را چون معلوم شد منهزم از لشکر گاه خود برفتند - سواران سلطان تعاقب نمودند *

[2] B. and M. حد بابل. Elliot, Bābul; Briggs, from Firishta, Babool., Pāyal or Pāyil is the name of a very old place, giving its name to the district with a lofty brick fort visible from a great distance on one of the routes from Dehli to Lūdīānah. See Raverty, p. 460, *n.* 3.

[3] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, در کوه بردار ; Ṭabaḳāt Akbarī, p. 66 کوه سرمور

[4] B. قطب حسن [5] M. برای فتنه [6] M. رنتهور

[7] M. از چنان [8] M. بعده خبر

[9] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 188, says :—

در شهور سنه سبع و ثلاثین و ستمائه ملک عز الدین کبیر خان که مقطع لوهور بود مخالفت اغاز نهاد *

لاهور رسید - سلطان لشکر[1] در آن سمت برد و اورا بشکست و آخر بصلح انجامید - تاریخ[2] نوزدهم ماه شعبان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان[3] مراجعت کرد و در حضرت دار الملک آمد - بعد ازآن ملک التونیه[4] مقطع تبرهنده بغی ورزید - بتاریخ نهم ماه رمضان سنة المذکور لشکر بدان جانب بیرون آورد - بعضی امرا و ملوک و بندگان شمسی با او یار شدند - و خروج کرده جمال[5] الدین یاقوت حبشي را بکشتند * * بیت *

عنان تافت دولت ز پیرامنش چو داغ سیه دید بر دامنش

و سلطان رضیه را گرفته در قلعه تبرهنده محبوس کردند - و مکتوب بجانب امرائی که در شهر دهلي شهردار بودند فرستادند بدین مضمون که شاهزاده معزّ الدین پسر سلطان شمس الدین مرحوم را بر تختِ سلطنت اجلاس دهند و خود بسرعت مراجعت کردند * * بیت *

سری را که گردون بدارد بلند همش باز در گردن آرد کمند

مدت[6] ملک سلطان رضیه در دارالملک دهلي سه سال و پنج ماه و بیست و یک روز بود وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب *

---

[1] M. omits لشکر

[2] B. omits تاریخ

[3] M. omits سلطان

[4] M. التوسه

[5] B. ملک جمال الدین

[6] Ṭabaḳāt Nāṣiri, p. 190, says:—

چون سلطان رضیه را بمحروسهٔ تبرهنده محبوس کردند ملک التونیه او را عقد کرد و در حبالهٔ خود آورد و بطرف دهلي لشکر کشید تا کرت دیگر مملکت را ضبط کند در ماه ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین لشکر دهلي بدفع ایشان بیرون برد و سلطان رضیه و التونیه منهزم شدند و سلطان رضیه و التونیه بدست هندوان گرفتار شدند و هر دو شهید گشتند و هزیمت ایشان بیست و چهارم ماه ربیع الاول بود و شهادت سلطان رضیه روز سه شنبه بست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه بود انتهی ملخصا *

ذکر سلطان معز الدین

سلطان معز الدین پسر خرد[1] سلطان شمس الدین بود - چون سلطان رضیه در قلعهٔ تبرهنده محبوس شد - روز دوشنبه بتاریخ بیست و هشتم ماه مبارک رمضان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین را امرا و ملوکِ شهردار بر تخت سلطنت در قصر دولتخانهٔ خاص اجلاس دادند - و امرا و ملوک[2] که برابر سلطان رضیه بودند روز یکشنبه سیزدهم ماه شوال سنة المذکور در شهر رسیدند - و بر سلطنتِ سلطان معز الدین بیعت کردند بشرط آنکه اختیار الدین ایتکین نائب[3] باشد - چون ملک اختیار الدین وزیر شد بموافقت ملک مهذب الدین نظام الملک جملهٔ امور ممالک را در تصرف خویش آورد - و خواهرِ سلطان معز الدین را که از حکم[4] پسر قاضی نصیر الدین خلع شده بود در حبالهٔ خویش در آورد - و نوبت سه گانه[5] و یک زنجیر پیل[6] بر درِ خود مستقیم کرده - چون نفاذِ امر و رونقِ کار روی بدو آورد سلطان معز الدین را بغایت گران نمود - روز دوشنبه هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه در قصر سپید[7] بحکم فرمان در ترک بچهٔ خود را مست

---

1 B. خورد   2 B. omits ملوک   3 B. ثابت

4 The word حکم has a peculiar significance here. It means here زوجیت "from being the wife." Tabaḳat Akbarī, p. 68, says:—

و همشیرهٔ سلطان معز الدین را که سابقاً منکوحهٔ قاضی اختیار الدین بود در نکاح در آورد *

5 B. نوبت شبانه

6 At this period no one was allowed to keep an elephant at the door except the king.

7 B. سبید

ساخته ملک اینکین [1] را بزخم [2] کارد شهید کردند - نظام الملک را دو زخم بر پهلو [3] زدند - چون عمروی باقی بود از پیش ایشان گریخت و سلامت ماند - کار وزارت چنانچه [4] پیش ازین می کرد همچنان کردن گرفت - و در ماه صفر سنة المذکور ملک التونیه [5] سلطان رضیه را در نکاح آورد - و بقصد دهلي لشکر کشید [6] - محمد سالاری و ملک قراقش از حضرت عطف کرده بر ایشان پیوستند - سلطان معز الدین بدفع ایشان لشکر از دهلي بیرون آورد - در حوالی شهر مصاف شد - سلطان رضیه و ملک التونیه منهزم گشتند - چون بحد کیتهل رسیدند بر دست هندوان اسیر شدند - ایشان را [7] بسته در حضرت فرستادند - بتاریخ بیست [8] و پنجم ماه ربیع الاول هر دو را شهید [9] کردند - بدر الدین سنقر امیر حاجب شده بود - فامّا نظام [10] الملک را بجا نمي آورد - و فوقیت مي ورزید - سبب این معنی نظام الملک با او عداوت داشت - چون بدر الدین را روشن گشت هراسان مي بود - بدین سبب خواست که فتنه انگیزد - روز دو شنبه هفدهم ماه صفر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه در وثاق صدر الملک نبیسه [11] علي موسی که مُشْرِف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت

---

1 See Raverty, p. 651, n. 7, for further particulars.

2 M. زخم کارد زده

3 M. پهلوي

4 M. چنچ

5 B. الاتونیه and M. القوسه

6 B. کشیده

7 B. ایشان بسته

8 B. بیست پنجم

9 This statement varies from that given in Ṭabaḳāt Nāṣirī, quoted in p. 27, n. 6. See also De., Trans. of Ṭabaḳāt Akbarī p. 77, n. 2.

10 B. نظام الدین

11 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 193, says:—

در وثاق صدر الملک تاج الدین علي موسوي که مشرف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت صدور و اکابر حضرت را جمع کرد *

اکابر و صدور را جمع کرد تا برای انقلابِ کار سلطنت تدبیری کنند - و صدر الملک را بطلب نظام الملک فرستادند - چون نظام [1] الملک را از آمدن او خبر شد شخصی از معتمدانِ [2] سلطان نزدیک نظام الملک بود - اورا در مقامی که مقالات ایشان استماع کند [3] مخفي داشت - و صدر الملک را [4] طلبید تا تدبیرِ انقلابِ ملک و دست آوردنِ مخالفان و کسانی که درین قضیه اجماع کرده بودند بتمام باز نمود - نظام الملک اورا جواب داده باز گردانیده - و آن معتمد بر سلطان فرستاد [5] تا هرچه از صدر الملک شنیده است بحضرت باز نماید - و از زبان او عرضه داشت که خداوندِ عالم سواری فرماید تا بر سر آن [6] جماعت رود - از اقبال بادشاه [7] منهزم و متفرق خواهند شد [8] - چون این معتمد بحضرت سلطان باز نمود - همچنان سواری کردند - بدر الدین سنقر را خبر شد بحضرت سلطان پیوست - سلطان او را هم درآن ساعت اقطاع بداؤن داده روان کرد - و دیگر امرا که با او یار بودند خایف شدند و در اطراف رفتند - بعد ازچهار ماه بدر الدین از بداؤن باز آمد - چون مزاجِ بادشاه با او [9] متغیر بود اورا و صدر الملک موسی را محبوس کرد - و ایشان همدرآن حبس برحمت حق پیوستند - نظام الملک نیز بسبب آنکه زخم کارد خورده خداع [10] در خاطر داشت - مي‌خواست بنوعي امرا و ملوک را از سلطان بگرداند - سلطان را بر ایشان بدگمان می‌کرد - چنانچه بعد از چندگاه لشکر مغل در لاهور رسیده [11] مدتی جنگ کرده - مقطع لاهور ملک قراقش بود - [12] بذاته او مرد دلاور ومبارز بود - امّا

---

1 B. نظام را
2 B. معتمدانه
3 B. کنند
4 M. آنجا طلبید
5 B. فرستادند
6 M. این
7 M. adds همه
8 M. خواهد شد
9 B. بر او
10 M. حد
11 M. رسید
12 M. او بذاته مرد

خلقِ لاهور چنانچه شرطِ موافقت بود بجا نیاوردند - در جنگ و پاس تقصیر کردند - چون مزاج خلق ملک قراقش را روشن گشت شباشب با حشم خود از شهر بیرون آمده [1] در سمت دهلي روان شد - [2] کفار مغل [3] او را تعاقب کردند - اما حق تعالی از میان ایشان بسلامت بیرون آورد - چون در لاهور فرمان ده [4] نمانده روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه کفار مغل بر ایشان دست یافتند - و مسلمانان را شهید کردند - و اتباعِ ایشان را اسیر گردانیدند - چون خبرهای [5] بد بسلطان معزّ الدین رسید امرا و ملوک و کافّهٔ معارفِ دیگررا در قصرِ دولتخانه بیعت تازه داد - و بجهت دفع فساد مغل ملک قطب الدین حسن [6] و نظام الملک را با لشکرِ انبوه نامزد کرد - چون بلبِ آبِ بیاه رسید نظام الملک برطریق خفیه عرضه داشتی بحضرت ارسال کرد - که این امرا و ملوک هرگز [7] اطاعت نخواهند کرد - مصلحت آنست که مثالی از حضرت اصدار یابد تا من و ملک قطب الدین ایشان را بطریقی [8] که توانیم دفع گردانیم - چون این عرضه داشت بحضرت سلطان رسید از راه غفلت و عجلت فرمان داد تا بر وفقِ [9] عرضه داشت او مثالی بنویسند و بر وی بفرستند - چون مثال بر ایشان رسید نظام الملک عینِ آن مثال بامرا و ملوک نمود - که سلطان در باب شما این چنین مثال داده است - ایشان بیک اتفاق از سلطان بگشتند [10] - و با نظام الملک باخراج و انقلابِ مملکت بیعت کردند - چون خبر مخالفتِ ایشان بسلطان رسید - سید [11] قطب الدین شیخ

---

1 B. omits آمده   2 M. مراجعت شده
3 B. مغول   4 M. فرمان نمانده   5 خبر هایل
6 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 195, gives ملک قطب الدین حسین
7 M. ملوک هر اطاعت   8 M. بطریق
9 B. and M. بر وفق مزاج عرضه داشت   10 M. نگشتند
11 M. omits سید

الاسلام دار الملک را بجهت تسکین بر ایشان فرستاد - چون او آنجا رسید در اغوای [1] ایشان بیشتر مخالفت نیز [2] نمود و باز گشت - عقب او نظام الملک و ملک قطب الدین در حضرت رسیدند - و جنگ بنیاد نهادند - سلطان حصاری شده - هرچند اکابر و صدور [3] دهلي در اصلاح آن کوشیدند [4] ممکن نشد - از نوزدهم ماه شعبان تا آخر ذي القعده قریب چهار ماه جنگ قایم ماند - و از طرفین خلق هلاک شد - و حوالی شهر تمام خراب گشت [5] - سببِ تطویلِ آن فتنه این بود که فخر الدین مبارک شاهي [6] مهترِ فراشان که مقرّب سلطان بود بصلح [7] رضا نمي داد - تا شب شنبه هشتم ماه ذي القعده سنه تسع و ثلاثین و ستمائه نظام الملک با لشکر در حصار در آمده و مبارکشاهی را که مادهٔ فساد و مایهٔ فتنه بود بکشت - و سلطان را بگرفت و محبوس [8] کرد - چنانچه [9] هم درآن حبس برحمت حق تعالی [10] پیوست * بیت *

سرای کهنهٔ گیتي [11] که خانهٔ دو در است
درو اساسِ اقامت مکن که بر گذر است

مدت ملک او دو سال و یک ماه و پانزده روز بود - وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب *

---

[1] M. اعرا

[2] B. and M. مخالفت تر Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 196, says :—
او آنجا رفت و در اثارت آن فتنه مبالغت نمود و باز گشت *

Ṭabaḳāt Akbarī p. 70 :—
شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشي را برای تسلّي امرا فرستاد امرا بهیچ وجه تسلي نشدند شیخ برگشته بدهلي آمد *

[3] B. صدقهٔ دهلي [4] B. کوشیدندی [5] M. خراب شد

[6] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 196, فخر الدین مبارکشاه فرخي [7] M. صلح

[8] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 197, says :—
در شب سه شنبه هژدهم ماه مذکور سلطان معز الدین بهرام شاه شهید شد *
See also Raverty, p. 660.

[9] M. چنچ [10] M. omits تعالی [11] B. که در خانه

ذکر سلطان علاء الدین مسعود شاه

سلطان علاء الدین مسعود شاه پسر سلطان رکن الدین فیروز شاه بود - چون معز الدین بهرام شاه محبوس شد ملک عز الدین بلبن در قصر دولتخانه بر تخت بنشست - و یک کرّت منادیِ فرماندهيِ او[1] در شهر گشته بود - اغلبِ امرا و ملوک را اتفاق نیفتاد - او را دور کردند - و همان ساعت سلطان ناصر الدین و جلال الدین و[2] علاء الدین را که در قصر سپید محبوس بودند بیاوردند - بر سلطنتِ سلطان علاء الدین اتفاق کردند - روز شنبه هشتم ماه ذي القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه بدار الملک دهلي بر تخت سلطنت نشاندند - و خلق را بیعت عام داده - و ملک قطب الدین حسن[3] نایبِ مملکت و ملک مهذب[4] الدین نظام الملک وزیرِ ممالک - و ملک[5] قراقش امیرِ حاجب شد - مهذب الدین نظام الملک مصالح مملکت از امرای ترک اخراج کرد - و در ضبط و تصرّف خویش آورد - امرای مذکور با وی مخالفت کردند - در صحرای حوض رانی روز چهار شنبه دویم ماه جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه او را بکشتند - بعده[6] وزارت بصدر الملک نجم الدین ابو بکر مفوّض شد - بعد از مدتی که اقطاعات و مصالح بهر کسی مستقیم گشت و مملکت آرام گرفت خبر لشکر مغل که منگوته[7] لعین سر همه[8] بود از جانب اُچّه رسید - سلطان لشکرهای اطراف جمع کرده بدفعِ ایشان روان شد - چون بلبِ آب بیاه رسید خبرِ

---

[1] M. فرماندهي در   [2] M. سلطان علاء الدین

[3] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 198, ملک قطب الدین حسین

[4] B. ملک مهذب الملک والدین و نظام الملک وزیر ممالک

[5] M. omits و ملک   [6] M. omits بعده   [7] M. منکوبه

[8] M. omits همه

کثرتِ لشکرِ اسلام که هیچ کسی [1] از بادشاهان آنچنان جمع نکرده بود بملاعین رسید - منهزم شده طرف خراسان باز رفتند - سلطان بدارِ الملک [2] دهلي مراجعت فرمود - و دریں [3] مهم جماعتی حبشیان و ناجنسان بر سلطان راه یافته بودند - او را بر حرکاتِ نا محمود باعث و مشتغل مي شدند - چنانچه قتلِ ملوک و اخذِ اموال در طبیعت او جای گرفته بود - آن را بعمل مقرون مي گردانید - تا محاسن بمعایب بدل گشت و بلهو و عشرت و شکار بغایتی اسراف و افراط نمود که کارِ مملکت مهمل و مختل ماند - امرا و ملوکِ مملکت باتفاق یکدیگر بجانب سلطان ناصر الدین که در آن وقت امیر بهرایچ بود مکتوب ارسال کردند - بامید ملک استدعا نمودند - چون سلطان ناصر الدین در دار الملک دهلي بیآمد روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه سلطان علاء الدین را بگرفتند - و محبوس کردند - چنانچه هم دراں حبس برحمت حق پیوست * بیت *

ساحلِ دریای جان آشوب مرگ ست این سرای
هان بترس از موج دریا پای در ساحل منه

مدت ملک او چهار سال و یک ماه و یک روز بود وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِالصَّوابِ [4]

ذکر سلطان ناصرالدین محمود پسر سلطان سعید شمس الدین التمش

سلطان ناصر الدین پسر سلطان سعید شمس الدین التمش بود - از محبتِ ملک ناصر الدین محمود که در لکهنوتی وفات یافته [5] بود ناصر الدین محمود لقب فرمود - چون سلطان علاءالدین محبوس شد

---

[1] M. omits کسی [2] M. omits دارالملک [3] M. درمهم

[4] B. omits و الله اعلم بالصواب [5] M. omits بود

روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه بدارالملک دهلي در قصر سپید بر تخت سلطنت جلوس فرمود - سیوم روز از جلوس در قصر دولتخانه بار عام داد - عامهٔ خلایق [1] در روز جلوس بر سلطنت او بیعت کردند - و بتشریفات مشرّف گشتند - وزارت مملکت بملک بلبن بندهٔ شمسی داد و الغ خان خطاب کرد - و چتر و دور باش داد - و [2] جمیع کارها بدو سپرد و او قابض شد - همدران اول سال طرف بنیان [3] سواری فرمود - ولایت [4] کوه جود و نندنه [5] را نهب و تاراج گردانید - چند گاه برلب آب سودره [6] مقام کرد - چون در لشکر تنگي علف شده بدولت سمت دارالملک دهلي باز گشت - در سنه خمس و اربعین و ستمائه [7] طرف هندستان [8] میان دو آب عزیمت فرمود - چون در حدّ قنوج رسید موضع [9] بلسنده که مقام قلب بود و کفار بسیار درآن [10] حصن پناه جسته بودند فتح گردانیده رای دلکي و ملکی [11] اسیر و دستگیر شدند - سلطان ناصر الدین سالم و غانم طرف

---

[1] B. عام داد عام جلوس and M. عامهٔ خلایق جلوس خاص بر سلطنت او بیعت سلطنت او بیعت

[2] M. جمع

[3] Elliot, vol. II. p. 346 translates: "He led his army to the bank of the Indus and to Multan." See also Raverty, p. 677, notes, 5 and 6.

[4] B and M. کوه خود و بندنه ; see for کوه جود p. 12 *n.* 4

[5] B. and M. بندنه. Elliot, vol. II., p. 346 *n.* 1 says the text has نندنه, but this evidently a mistake for سنده or the river Indus, which agrees with what follows and with Firishta's statement, see also Raverty, p. 678, *n.* 7.

[6] See Raverty, p. 678, *n.* 1.

[7] M. در طرف

[8] B. and M. طرف میان دو آب

[9] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 210, gives نندنه and Raverty, p. 679. Talsandah. See also Elliot, vol. II, p. 347., *n.* 2.

[10] M. and B حصین

[11] See Raverty, p. 682, *n.* 5.

شهر مراجعت فرمود - در سنه ست و اربعین و ستمائه جانب کوهپایهٔ میوات [1] بیرون آمد - و لشکر را باطرافِ جبال نامزد فرمود - نهب و تاراج کرد [2] - و غنایم بسیار بر دست ایشان افتاد - فَسَدَهٔ آن دیار را مالش داده بدارالملک مراجعت نمود - [3] همچنان خبر عصیان ملک عزالدین بلبن در خطهٔ ناگور بسمع مبارک [4] سلطان رسانیدند - در سنه تسع و اربعین و ستمائه طرف ناگور روان شد - چون نزدیک رسید ملک عزالدین بامان و دستِ راست بحضرت پیوست - فتنهٔ او فرونشست - و از آنجا طرفِ کالیور [5] و چندیری و مالوه لشکر کشید - [6] چاهر دیو [7] لعین که معظّم ترین کفار آن دیار بود در حدّ مالوه با پنج هزار سوار و دو [8] لکهه پیاده با لشکر اسلام،مقابل شده - [9] آخر منهزم گشت - [10] سلطان بعد فتح طرف دهلي بازگشت - سنه احدی و خمسین و ستمائه [11] عزیمتِ لاهور و ملتان و اچّه مصمّم کرد - فسدهٔ آن دیار را نیز ضبط کرده [12] مراجعت فرمود - در سنهٔ اثنین و خمسین و ستمائه [13] سمت کوه پایهٔ بردار و بیجنور [14]

---

[1] Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 212 کوه پایه رانهٔ رنتپور, Raverty, p. 684 translates :— Koh-pāyah [skirts of the hills] of Mewāt and Rantabhūr.

[2] M omits کرد [3] M. چنان [4] M. omits سلطان

[5] Raverty, p. 690, Gwāliyūr, Elliot, vol. II., p. 351, Gwālior.

[6] M. هرچا [7] See Raverty, p. 690, *n.* 1.

[8] M. لک [9] M. omits آخر [10] M. سلطان مرحوم

[11] B. and M. سنه خمسین و ستمائه, but the correct date is سنه احدی و خمسین و ستمائه. See Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 217.

[12] M. ضبط اورد و مراجعت

[13] B. and M. احدي و خمسین و ستمائه, but this date should be اثنین و خمسین و ستمائه see Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 218.

[14] B. کوهپایهٔ بردار و بیجور M. کوهپایه برداز و بجور and Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 218 کوهپایهٔ بردار و بنجور. Raverty, p. 696 translates Koh-pāyah (skirt of the mountains) of Bardār and Bijnor.

لشکر بیرون آورد - مفسدان را نهب و تاراج گردانید - از آنجا دامنِ کوه گرفته میان سنتور شده تا لبِ آب رهب برفت - ولایت [1] کتیر را بانتقام ملک معز الدین درخشي بتاخت - و خلق را اسیر گردانیده درخطهٔ بداؤن لشکر کشید - از آنجا سمتِ خطهٔ اوده عزیمت فرموده و فسدهٔ آن دیار را نیز مالش داده سمتِ دارالملک دهلي مراجعت فرموده - در سنه اربع و خمسین و ستمائه بدفع قتلغ خان که از پیش ملک [2] عزالدین تافته رفته و با هندوان پیوسته بود عزیمت کرد - قتلغ خان با جمیع کفار و آن امرا که از حضرت خایف شده بدر پیوسته [3] بودند پیش آمده و با لشکرِ اسلام بحرب پیوست - بنصرت الله تعالی لشکرِ اسلام را فتح شده جمع ایشان متفرق و پریشان گشت - سلطان مرحوم در تعاقب ایشان تا کوه پایهٔ سرمور برفت - از آنجا سمت دهلي باز گشت - در سنه خمس و خمسین و ستمائه خبر پیوستن [4] قتلغ خان مذکور [5] و ان امرائي که با او یار بودند با ملک عزالدین کشلو خان که امیر ملتان وآنچه بود بسمع سلطان رسانیدند - الغ خان[6] را با عساکر قاهره بر ایشان نامزد فرمود - چون الغ خان بدان [7] سمت سواری کرد بعضی اکابر از حضرت چنانچه سید قطب الدین شیخ الاسلام و قاضي شمس الدین بهرایچي مکتوبات بر قتلغ خان و کشلو خان فرستاده [8] استدعا کردند [9] تا در حضرت آیند - و ملک را قابض شوند - خلق شهر را [10] برین میعاد بر طریقِ خفیه بیعت می [11] دادند - منهیانِ حضرت این کیفیت به [12] الغ خان در قلم آوردند -

---

[1] M. کتهیر

[2] M. ملک مز یافته

[3] M. خایف شده بودند پیش آمده

[4] M. خبر سورمن

[5] M. مذکور با آن امرائي

[6] M. omits را

[7] M. آن سمت

[8] M. فرستاد و استدعا

[9] M. استدعا نموده

[10] M. شهر نیز برین

[11] M. بیعت دادند

[12] M. کیفیت الغ خان

الغ خان بحضرت سلطان باز نمود که احوالِ دستار بندانِ حضرت برین جمله است - فرمان شود ایشان را در اقطاعات [1] خویش بروند - تا این فسده زیادت نگردد - سلطان همچنان کرد - فامّا مکتوبِ اکابر پیش از آن بر قتلغ خان و کشلو خان رسیده بود - مسافت صد کروه بدو روز [2] قطع کرده از سامانه در حوالیِ شهر برسیدند - چون ایشان را روشن گشت که اکابر مذکور از شهر بیرون آمده و در اقطاعات رفته متأمّل و متفکّر شدند - سلطان مرحوم دروازهای شهر محکم گردانیده و امرای حضرت را بجنگ ایشان نامزد فرمود - چون طاقتِ مقاومت نداشتند منهزم گشتند - کشلو خان باز در ولایتِ خویش برفت - و اغلبِ حشم دست راست شده بحضرت پیوستند - و این فتنه فرو نشست - چون خبر [3] بر الغ خان رسید سالماً و غانماً مراجعت کرد - و در روز سه‌شنبه یازدهم ماه جمادي الآخر سنه خمس و خمسین و ستمائه بحضرت [4] باز رسید - و در آخر سال مذکور لشکر ملاعین از طرفِ خراسان در حدودِ اچه و ملتان رسید - کشلو خان بلبن نیز [5] بعهد و امان با لشکر ملاعین پیوست - سلطان بدفع ایشان لشکرها جمع کرد - چون خبر عزیمتِ سلطان و جمعیتِ انبوه بدیشان رسید باز گشته سمتِ خراسان رفتند - سال دیگر سنه ست و خمسین و ستمائه رسولانِ ترکستان بحضرت آمدند - ایشان را چنانچه شرطِ اعزاز و اکرام باشد بتشریفاتِ فاخر و انعامات ذاخر مشرّف گردانیدند [6] و با یادگار تحف باز فرستادند - و همدرآن سال روز یکشنبه ششم ماه محرم بر عزیمت دفع کفار مغل لشکر بیرون آورد - و در حوالیِ شهر

---

1 M. واقطاعات

2 Ṭabaḳat Nāṣirī, p. 223 :

در دو روز و نیم بعد مسافت صد کروه را قطع کردند *

3 M. خبر الغ خان

4 M. omits بحضرت

5 B. بلبلن بدست و امان

6 M. گردانید and فرستاد

لشکرگاه [1] ساخت - بعده هر طرف امرا و ملوک را با فوج و حشم نامزد فرمود - و خود بحضرت باز آمد - و در سنه سبع و خمسین و ستمائه دو زنجیر پیل با نقود بسیار از دیار لکهنوتي بدرگاه اعلی بیاوردند - در سلخ ماه شوال همین سال ملک [2] کزللخان سنجر با لشکر انبوه بر حکم فرمان بحضرت اعلی [3] پیوست - و در سیزدهم ماه صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه [4] الغ خان بجهت دفع فساد متمّردانِ میوات بقدر ده هزار سوار برگستوان جرّاره و مبارزان خوانخوار تعین شد - چون لشکر در کوهپایهٔ میوات سید غنایم بسیار و مویشي بی شمار بر دست آورده - و فسدهٔ ایشان را مالش داده سمتِ دارالملکِ دهلي مراجعت فرمود - همچنان زحمت بر تن مبارک سلطان غالب آمد بتقدیر الله تعالی یازدهم ماه جمادي الاول سنه اربع و ستین و ستمائه از دارالفنا بدارالبقا رحلت فرمود [5] -

* بیت *

بیا و یک نظرِ اعتبار کن در خاک — که خاک تکیه گهِ خسروانِ معتبرست

مدت ملک او نوزده سال و سه ماه و شانزده روز بوده وَ اللّٰهُ اَعْلَمْ ٭

ذکر سلطان غیاث الدین بلبن

چون سلطان ناصر الدین وفات یافت امرا و ملوک سه روز در [6] تعزیت نشستند - و شرط عزا بجا آوردند - سیوم روز سیزدهم ماه جمادی الاول سنه

---

1 M. لشکرها

2 M. کرللخان. Ṭabakāt Nāṣiri p. 227 تمر خان سنجر and Raverty, p. 714, Malik Tāj-ud-Dīn Sanjar-i- Tez Khan.

3 M. omits اعلی

4 M. سنه ثمان و خمسین و ستمائه ماه صفر سیزدهم ماه

5 M. رحلت کرد — 6 B. omits در

اربع و ستین و ستمائه سلطان غیاث الدین بلبن را در کوشک سپید بر تخت سلطنت اجلاس دادند- و ارکان دولت و وزراء و امراء و ملوک را بیعت [1] مي دادند - چون در [2] ایام خانی زمام [3] مملکت بر دست او بود کل ممالک [4] هم بدو قرار گرفت - همان سال بجانب کویلدکیر عزیمت فرمود - و فسدهٔ آن دیار را مالش داده باز گشت - بعد از آن بر سمت کوهپایهٔ سنتور تاخت [5] و مقدّمانِ آن طرف را علف تیغ گردانید - در موضع مکرکهجوری حصاری بنا کرد - آن را حصار نو نام نهاده بدار الملک مراجعت کرده - بعده طرف حوالی عزیمت کرد - و آنجا نیز حصاری [6] بر آورد - و بکوچ متواتر بجانب کوه جود [7] رفت - و هر دو پسر جوده [8] نیز بحضرت پیوستند و بشرف اسلام مشرّف گشتند - بعد چندگاه دیگر عزیمت هندوستان مصمّم کرد - چون بر لبِ آبِ گنگ رسید حصار بتیالی و بهوجپور بنا فرمود - همچنان خبر وفاتِ سیر خان مقطع لکهنوتی رسید - لکهنوتی بامین خان مفوّض گشت - و طغرل نایب او شد - از آنجا سمتِ دهلي مراجعت فرمود - بعد از آن لشکر جانب لاهور کشیده حصار لاهور که در عهد سلطان معز الدین بهرام شاه از دستِ ملاعین خراب و مندرس شده بود باز از سر بنا کردن فرمود - و خلقِ قصبات و ایمّه و قضات و سادات و اصحاب صغیره [9] و اهل بازار روان [10] کرده در شهر مذکور ساکن گردانیده - هم درین مهم زحمت بر وجود سلطان غالب آمد - چنانچه چند روز متواتر سلطان را کسی ندید -

---

1 M. ارکان وزراء و امراء ملوک بیعت and B. دوکان نفر را امرا و ملوک بیعت

2 M. همدران   3 B. تمام مملکت   4 M. مملکت بدو قرار

5 B. بتاخت   6 B. حصار بر آورده

7 M. کوه خود see Elliot, vol. III., Appendix, p. 621 and p. 12 n. 4 of the text.

8 M. حودة   9 M. صغیر   10 M. رواني

خلق بدگمان شد و این آوازه شایع گشت - چون خبر مذکور در لکهنوتی رسید میان طغرل و امین خان یکدیگر مخالفت بود - جنگ کردند[1] - طغرل ظفر یافت - امین خان بر دست او اسیر شد - طغرل علامات بادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان معز الدین خطاب کرد[2] - چون چند روز گذشت چهار مثال حضرتِ اعلی بجانب امین خان و طغرل و جمال الدین قندزی[3] و ابتکین[4] موسی درآن دیار صادر شد - مضمون آن که چند روز دشمنان ما را اندک مایه عارضی زحمت پیش آمده بود - حق سبحانه و تعالی بزودی و خوبی شفای عاجل بخشید - می فرمائیم تا طبل شادیانه بزنند - وقبها ببندند و درِ عیش و طرب بر روی خاص و عام بگشایند - بندیان را آزاد و علما را شاد گردانند - اگر کسی بدیوان قضا سبب حق موقوف باشد آن مبلغ از خزانه داده او را مخلص کنانند - چون این فرمان شد و بر طغرل رسید لشکر بجانب بهار برد و ابتکین و جمال الدین قندزی و امین خان را درنارکیله[5] محبوس کرد - چون این خبر طغرل بسلطان رسید ملک ترمتی[6] را بدفع طغرل نامزد کرد - طغرل از پیش ترمتی عطف کرده کمین ساخته بود - ترمتی غافل وار[7] تعاقب کرد - ناگاه طغرل از کمین[8] ساخته[9] صف راست کرده بر قلب ترمتی زد - هم در اولِ حمله بشکست و ترمتی مذکور گریخته در[10] اوده رفت - بعده سلطان ملک شهاب الدین میر اوده را سر لشکر گردانیده روان کرد - کجرو[11] تمر خان را نامزد او فرمود

---

1 B. omits کردند

2 B. and M. خطاب کرد که چون

3 B. قندری

4 M. ایتکین

5 M. مارکیل

6 B. ملک ترمتی عطف کرده

7 B. غافل و او تعاقب

8 M. از کمین خاسته راست کرده

9 B. ساخته وصف

10 B. گریخته دروازهٔ اوده.

11 M. ملک کجرو حاتم خان را

تا ملک [1] تومتي را بر لب آب سرو [2] بر دار کرده بر طغول برند [3] - همچنان کردند - چون در حدود [4] لکهنوتي رسیدند طغرل پیش آمد - و میان هر دو لشکر جنگ شد - طغرل ظفر یافت - ازین خبرها سلطان متامّل شده خود عزیمت لکهنوتي کرد - همچنان [5] شنید که سلطان بجانب او حرکت فرمود - در بحر سرو [6] سوار شد - طرف نارکیله رفت - سلطان ملک اختیار الدین نیک ترس [7] را با عساکرِ قاهره برای دست آوردن طغرل نامزد [8] فرمود - همدرین محل عرضه داشت رای [9] دنوج [10] رسید که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت مي آمد - بالتماس آنکه بادشاهِ اسلام برسیدن او قیام نماید - سلطان متفکّر شد که اولو الامر را تعظیم کافري واجب نباشد [11] - ملک نیک ترس حاضر بود عرضه داشت کرد که بادشاه ازین سخن اندیشمند نشود - پیش از آنکه رای بیآید سلطان شکرهٔ بدست [12] گیرد بر تخت بنشیند - چون رای برسد و شرط زمین بوس بجا آرد بادشاه برخیزد و شکره بر جانوری پراند - چنانچه خلق بداند که بادشاه بجهت پرانیدن شکره قیام نموده است - و التماس رای باجابت رسد - سلطان بر رای ملک نیک ترس آفرین کرد - چون رای برسید همچنان کردند [13] - و به تشریفاتِ گرانمایه

---

[1] Barnī, Tārīkh, Fīrūz shāhī p. 84 says :—

تا امین خان مقطع اوده را در دروازهٔ اوده بیاویختند *

[2] Barnī, p. 83 آب سراو . The Saru سروٗ *gazetteerized* into Sarjoo Sarjou, etc : Bharā'ij is on its East bank.

[3] M. بردند [4] B. حد [5] M. طغرل شنید

[6] M. سرف [7] M. پیکرس [8] B. نامزد کرد فرمود

[9] M. رای دنوج که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت آمد برسید

[10] Ṭabakāt Akbarī p. 93 بهوج رای [11] M. واجب نکند

[12] B. دست گیرد [13] M. کرد

مشرّف گردانید - رای مذکور قبول کرد که طغرل را بدآنچه ممکن باشد بیارم - سلطان بکوچ متواتر[1] میرفت - چون به لکهنوتي رسید طغرل مذکور از خوف لشکرِ منصور عطف کرده در جنگلی خزیده بود - لشکر منصور یکایک بر سر او رسید - ملک نیک ترس بی محابا بر طغرل زد و اورا زنده بدست آورد[2] - بعده پوست او کشانیده[3] و پرکاله کرده در حضرت فرستاد - سلطان لکهنوتي را بشاهزادهٔ خرد بغرا خان که پیش ازین امیر سامانه بود مفوّض گردانیده سمت دار الملک دهلي[4] مراجعت فرمود - چون بدهلي رسید خان بزرگ اعني محمد سلطان پسر بزرگ سلطان غیاث الدین که[5] از مالم تا حد جغاتي اقطاع او داخل ملتان بود که[6] بعد شهادت اورا خان شهید[7] میگویند - جغاتي شصت کروه از تهته بیشتر بر سرِ دریا ست این قدر اقطاع طرف غرب داشت - امیر خسرو و امیر حسن شاعر هر دو چاکر و ندیم او بودند - بسیار اوصاف نیک پسندیده داشت - از ملتان آمده بود - چندگاه بر سلطان بماند و باز رفت - بعد آن در[8] سال با ملاعین بر لب آب لاهور در باغ نیّر مصاف کرد - و شهادت یافت - چنانچه کیفیت آمدنِ ملاعین و شهادت یافتن خان بزرگ افصح المتکلمین امیر حسن علاء سنجري علیه الرحمة

---

1 M. بر میرفت

2 For details see Barnī, pp. 88–90.

3 M. کشایند

4 B. omits دهلي

5 M. omits که

6 B. که در شهادت

7 M. omits خان شهید

8 Barnī, p. 109 says :—

در شهور سنه اربع و ثمانین و ستمائه خان ملتان را که پسر بزرگ سلطان بلبن و ولیعهد او و پشت و پناه ملک او بود درمیان لوهور و دیبالپور با تمر ملعون که سگی شگرف از سگان چنگیز خان بود محاربه و مقابله افتاد *

در مرثیه او به تمام باز نموده است عین آن درین سطور ثبت افتاد -
تا کیفیت مذکور مشرّح و مکیّف معلوم گردد[1] *

مرثیهٔ خان شهید این است

دیر یازست تا سپهرِ ستمگر اگرچه مدتی عقدِ موافقت می بندد - و عهدِ مصادقت می پیوندد - می گردد - و روزگارِ ناساز وار اگرچه یکچند رسمِ رضا می نهد - و وعدهٔ وفا می دهد - میگرزد - آسمانِ شوخ چشم که مردمکِ مردمی او بخسِ خساست[2] معیوب است - اگرچه اول چون مستان بی آنکه هیچ کرمی باعث[3] باشد چیزی می بخشد - و لیکن آخر چون طفلان بی آنکه هیچ حیائی مانع آید باز می ستاند - عادات و معهودات زمانهٔ جانی[4] هم برین منوال - چه بتجارب چه بتسامع[5] دیده و شنیده آمده است - هرکرا چون ماه برآمده بیند خواهد که روی کمالیّت او را بداغِ نقصان سیاه کند - هرکرا چون ابر سرآمده یابد درآن کوشد که جواهر[6] اورا پاره پاره در اطرافِ آفاق[7] پراگند - درین باغِ حیرت - و بستانِ حسرت - چنانچه هیچ گلی بی خار نرست - هیچ دلی از خار خار نوست - ای بسا سبزهٔ نورسته که از خزان آفت در مقامِ لطافت زرد روی ماند - ای بسا نهالِ نو خاسته که از تندباد زمان بر خاکِ زمین پهلو نهاد * بیت *

در[8] بادِ خزان بین که چه حد سردی کرد
بر سروِ[9] جوان چه ناجوان مردی کرد

---

1 M. معلوم گردد - مرثیه این است - المرثیه
2 B. خاست
3 B. عتّه
4 M. حالی
5 M. مسامع
6 M. جوهر
7 M. omits افاق
8 B. سردار خزان
9 B. سر جوان

یکی از امثال این تمثیل واقعهٔ[1] خسرو ماضي قآن ملک غازي است اَنَارَ اللهُ بُرْهَانَه و ثُقِّلَ بِالْحَسَنَاتِ مِيزَانَهٗ روز آدینه به سلخ[2] ماه ذی الحجة سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه که - * بیت *

ماه چون مهر در دل کافر هیچ جا در جهان[3] پدید نبود

آفتاب بمصاحبت لشکر اسلام تیغ زنان برآمد - شاهزادهٔ اعظم که آفتابِ آسمانِ ملک بود و نورانیت غزو[4] در غرهٔ غرّا لایح - و جهدِ افراطِ جهاد در ضمیر منیر ثابت و راسخ[5] پای مبارک در رکاب آورد - بر[6] رای مشکل کشای او عرضه داشت نمودند[7] که تمر ملعون[8] با تمامی لشکر[9] بسه فرسنگی فرود آمده است - چون بامداد شد بر عزیمتِ کوچ از آن مقام نهضت فرمود - و به یک[10] فرسنگی آن ملاعین پیش باز آمد - موضع مصاف در حدود باغ نیّر بر کرانهٔ آب لاهور[11] اختیار کرد - چه متصل آب دهندهی بزرگ بود - آن را حصن حصین[12] صورت بست - که چون کفار در مقابل[13] شوند هر دو آب در عقب لشکر باشد[14] تا نه ازین جمله[15] کسی روی بفرار تواند نهاد - و نه از آن مخاذیل ساقهٔ لشکر را آفتی[16] تواند رسید - و الحق آن احتیاط در غایت[17] حزم و نهایت کاردانی

---

1 B. واقع حور

2 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 98 روز آدینه سوم ماه ذی الحجة

3 B. and M. omits در جهان

4 M. نوریت عرو

5 M. omits راسخ

6 B. شب آن بر رای

7 M. بودند

8 M. خاقان

9 B. لشکر بفوسنگي

10 M. به یکی

11 M. لهاورا

12 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 89 حصن حصین ساخت و صورت بست

13 M. مقابله

14 M. باشند

15 M. حمله

16 M. الفتی

17 B. عایط جزم

آن خان جهان [1] ستان بوده است - امّا چون قضای [2] بد رسد سرشتهٔ همه مصالح [3] از تاب برود - و سلک همه تدبیرها [4] بی انتظام شود

* رباعي *

هرکرا از بخت بد [5] راه اوفتد کار او در کام بد [5] خـواه اوفتـد
بخت چون دیوانه از ره [6] گم شود عقل چـون شب کور در چاه اوفتد

قضا را آن [7] روز ماه و آفتاب که نسبت [8] بملوک [9] دارند در نشانهٔ ماهی آویخته بود - و مریخ که سرخ روی او همه از خون اعیان مملکت است هم از ترکش آن برج خدنگ [10] خزلان و طغانهٔ [11] طغیان مي کشاد - و خوان جوزا کمر را که اسدی بود از [12] برج آبي خانهٔ خون و خرابي دلایل [13] فتن و مخایل فتور برین نوع ظاهر و باهر - رمز [14] و اشارات جَاءَ القَضَاء ضَاقَ الفَضَاء در سباق [15] اوراق تحریر افتاده است - القصه - راست که سوارهٔ چرخ در ولایت نیم روز رسید - روز آن شاه گیتی فروز را وقت زوال نزدیک شد - ناگاه گردی هم از سمت آن کفره [16] پدید آمد - خان غازي همان زمان سوار شد - و مثال داد که تمامی خیل و خدم و حاشیه و حشم او بر قضیهٔ اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِیْنَ كَافَّةً صفی صد بار قوی تر از سدِّ سکندر برکشیدند [17] - بعد از ترتیب میمنه و ترکیب مسیره بذات [18] عالي صفات

---

1 B. خان جهانست آن بوده است
2 B. قضا رسید
3 B. and M. مصالح ارباب برود
4 B. تدبیرها انتظام نشود .M از انتظام نشود
5 M. بر
6 M. راه
7 B. آب روز
8 B. سنت
9 M. ملوک
10 B. omits خدنگ
11 B. طغیانهٔ
12 B. آن برج
13 M. و دلایل
14 B. امن و اشارات
15 M. سیاق
16 B. کفر
17 M. سد بر کشید
18 B. and M. بران عالي

خویش در قلب گاه [1] چون در جمع کواکب ماه بجهاد ایستاد - کفار تتار [2] علیهم اللعنةُ و الخذلان از آب لاهور [3] عبوه کردند - و مقابل صف اسلامیان در آمدند - ازین وحشیان خرابی دوست [4] بیابان زاده - پرهای بوم بر سرهای شوم خود نهاده - غُزاة اسلام از ملوکِ ترک و خلج و معارف [5] هندوستان و سایر سپاهی در نمازگاه [6] معرکه ازان قبل [7] که حضرت مصطفی علیه الصلوة جهاد را با صلوة نسبت فرمودند که رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ اِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ تکبیر گویان دست برآوردند - و در اول حمله چندین زیر دستان را از خیلِ مغل بزیر تیغ گذرانیدند [8] - نیزهٔ ملوکِ درگاه در اعضای اعدا چنان مي نشست که نیزه وار از بالای هر یک خون [9] بر مي خاست - شصتِ ترکان [10] خاص پر در پر تافته چنان می بود که جامهٔ بود بر اهل تتار که تار تار نشد - * بیت *

در اول تگ خدنگ شه [11] جست
گشتند همه تتاریان [12] سست

---

[1] B. قلب گاه چون صف دو شاه و در جمیع کواکب ماه بانفعال کفار تبار علیهم and M. قلب گاه چون صف بادشاه و در جمیع کواکب ماه با میعاد کفار تتار اللعنة الخ علیهم اللعنة الخ *

[2] B. تبارة

[3] M. لب آب لهاوُر عبوة

[4] B. خرابی کردند

[5] B. and M. و معارف و هندوستان

[6] B. بارگاه معرکه

[7] Ṭabaḳāt Akbari, p. 99 ازان جهت

[8] M. گذرانید

[9] M. خون میخاست and B. که نیزة وازار بالا هر یک چون میخاست

[10] M. خاص‌نیز and B. خاص تیر دریافته بود که جامهٔ بود بر اهل تتار تار مي شد در یافتند چنان مي بود که جامهٔ بود بر اهل نیاز تار تار مي شد Ṭabaḳāt Akbari, p. 99 شصت ترکان خاص پر در پر تافته چنان مي‌بود که جا نه بود بر اهل تتار که تار تار نشد.

[11] M. خنگ تک شه چیست and B. خنک مکر شه جست

[12] M. هشت

خدایگان شیر دل شمشیر زن با شمشیری چون عقیدهٔ خود صاف - از میانِ مصاف - هر بار حمله می آورد - شمشیر گوئی درآن حرب گاه بر شمایلِ آن شاه می لرزید [1] - و همه تن زبان شده با او می گفت که امروز دفعِ این مهم و دفع آن ملاعین به بندگانِ دولت حواله کن - بنفس خود حرکت مفرمای - که شمشیر دو روی است - دفعِ[2] اجل را زخمی بی حجاب نتوان دانست که از تقدیر قادرِ بر کمال بکه رسد - من از عینِ[3] الکمال حشم می ترسم -

* رباعی *

مرو تا خاکِ تو بر چشم بفدم　　[4] مگر کز چشمِ بد اندیش‌مندم
فلک روئی چنان روشن ندید است　　من از دیده بدان [5] آتش سپندم

که[6] بدان سفنِ [7] غزّا و رسومِ هیجا باقامت می رساند - هر یک[8] بزبان حال از اسلحه در مقال [9] آمدند - نیزه می گفت که شاها امروز دست از من کوتاه کن که زبان سنان من از بسیاریِ جدال [10] و قتال کنده شده است - مرا در روی خصم مجالِ طعنه نمانده - مبادا که چون بجنبم حرکتِ [11] پریشان از من در ظهور آید - تیر می گفت ای عقدِ شست [12]

---

1 B. می لرزند

2 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 100 تیغ اجل را از خمر بیحجاب

3 C. B. من از عین الاکمال حشم می زنم .M من از عین الاکمال جسم میزنم

4 B. M. and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 100 مکن کز چشم بد

5 M. بران آتش

6 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 100 after the quatrain, says
تازمانی در میدان جهد شرایط غزا و رسوم هیجا باقامت می رساند

7 M. بدان شین

8 B. and M. هر یک بزبان حال با او اسلحه دیگر که در مقابل آمدند و نیزه

9 M. دیگر که در مقابل

10 M. جلال و قتال　　11 M. چون بر چشم

12 B. عقد شست تو عقده جوهر کشاد و کشاد تو .B عقده جوز بر جو زهر کشاد بر کشاد

تو عقدهٔ جوزهر کشاده بقصد این [1] فَسَدَه پیش مرو - من خود [2] در رفتن خاک بر سر میکنم - نباید ترکِ تنگ چشم فلک که بر بام پنجم است بر در خانهٔ هشتم در گوش کمین از کمانِ کید [3] و کین بر سبیلِ جسارت و جفا خدنگ خطا روان کند - کمند گفت که امروز سر رشتهٔ تدبیر از دست تفکر نمی باید [4] داد - من ازین جنگ بی درنگ و رزم بی حزم تو بر خود می پیچم - ساعتی بموقفِ تامل توقف کن - که اسلامیان واسلامِ چون طناب بر بستهٔ خیمِ نِعَمِ تو اند - الله الله با این طایفه [5] رسمِ طناب اندازی را چندین اطناب [6] مده - * بیت *

من برغبت پیشِ تو سر در طناب آورده ام
تو کمند از زلف [7] انداز ای کمند انداز من

فی الجمله آن شاهِ دین پناه - کفر کاه - بهمه [8] قلبِ سپاه با این گروه گمراه از نیم روز تا شبانگاه [9] غزوی بی اجبار [10] و اکراه میکرد - غوغاء غالبانِ وغا و غلیان سرغزات [11] غزا گوش گیتی و اسماع سماء کر کرده - زبانهای آتش که از سرِ نیزهٔ اغرِّ معرکه می خواست - و زبانهای تیغ که در [12] گذاردِ پیغامِ اجل یکحرف خطا نمیکرد - در آن قیامت همه بدین آیت روان بود که یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیْهِ - پشت زمین چون چشم پیران پسر بباد داده پرخون - روی آسمان چون فرق [13] پسرانِ پدر کشته [14] پر گرد [15] *

---

[1] B. عقد جو زهر جوز هر کشاد بر کشاد and M. عقدهٔ جوهر کشاد تو کشاد تو بقصد تو بقصد

[2] B. خود رفتن

[3] M. کند and B. کیل

[4] B. تفکر نمي يابد

[5] B. و ستم طناب

[6] B. طناب

[7] B. زلف نه انداز

[8] M. سهم قلب سپاه کفر گاه بهم قلب و سپاه

[9] M. شامگاه

[10] M. بی اختیار و اکراه

[11] B. سر عزلت غوا

[12] M. تیغ که دران کرد

[13] M. فوق پیران

[14] M. پسران بزرگشته

[15] B. ترک کرد

آهنِ شمشیر [1] چون آتش چه تابی ای پدر
تا مرا داغِ یتیمي بر جگر خواهي نهاد

هم در عین این عنا - و در اثنای این آشوب و بلا - ناگاه تیری از شستِ قضا بر بالِ آن شهباز فضای غزا رسید - و مرغ روح او از قفس [2] قالب بچمنِ جنان و روضهٔ رضوان نقل کرد [3] اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن - همان زمان پشتِ دینِ محمدي چون دلِ یتیمانِ زار [4] بشکست - و سدّ ملتِ احمدي چون گورِ غریبان پست بیفتاد - اعتضادی که بازوی مملکت را بود از دست بشد - اعتمادی که بیضهٔ [5] اسلام بود از جا برفت - راست وقتِ غروبِ افتاب ماهِ عمر آن شاه که آفتابش زرد شده بود بمغرب فنا فرو شد - گردون بر شعار سوگواران جامه در نیل زده اشک سیّاره بر اطرافِ رخساره روان کردن [6] گرفت - زحل بر وفقِ وفای شرطِ عزا کسوت سیاه گردانید - از مرگ او بر اهلِ هندوستان نوحه میکرد - و مشتري بر دریغ آن گرد اندود و قبای خون آلوده ذرع چاک و دستار زیر خاک مي زد - و مریخ که دستِ قوت او چون چشم ترکان و روی معیشت او چون جعدِ زنگیان تنگ و تاریک باد از تاسف این [7] خار خار در دل خون انگیخت - چون حوت در نقشِ آفتاب و چون حمل در قبضهٔ قصّاب مي [8] طپید - آفتاب از شرم آنکه چرا در دفع این حادثه و قلع این واقعه نکوشیدم بر آسمان بر نیامد و در زمین فرو مي شد، و زهره چون مي [9] دید که اجرام از جنگ

---

1 شمشیر اتش چون چه
2 M. قبص and B. قفص
3 B. کرد و انا الیه راجعون
4 M. یتیمان وار
5 M. اسلام را
6 M. روان گرفت
7 B. تاسف این خاک خار خار
8 B. قصاب مي طلبید
9 M. چون دید

ایام چه زحمت یافتند زیر في [1] الطنبور نغمهٔ دف را ورق بگردانید و سماع در پردهٔ دیگر آغاز کرد - بر وفاتِ ان شاهِ بنده نواز خود بجای ساز نالیدن گرفت - عطارد که در غزوات و فتوحات بر موافقتِ کاتب - فتح نامها در قلم آوردی درآن تظلّم از سوادِ دوات خود روی سیاه میکرد - و از اوراقِ دفترِ خویش پیراهن کاغذی می پرداخت - ماه حالی در صورت هلالی با قامت منحنی درآن قیامت زمین سر بر دیوار [2] افق می زد و مراتب مراثي نگاه می داشت - * رباعي *

روی بخاک می نهی وه که چنین نخواهمت
ماه زمانهٔ تـرا زیـرِ زمیـن نخواهمـت
گر بشکار میـروي جانِ من ست خاکِ تو
خلوتِ خاک خوش بود جانِ من این نخواهمت

حق تبارک [3] و تعالی روحِ مطهرِ مطیّب آن شاهزادهٔ غازي را بمدارجِ اعلی و مراتب والا برساناد - و دمبدم جامِ مالامال تجلی جمال و جلال خودش بخشاناد - و هر شفقت و مرحمت و تربیت و عاطفت که در حق این شکستهٔ بی کس داشته است - سبب مزیدِ درجات و محوِ خطیّات او گرداناد [4] - آمین رَبَّ العَالَمین *

[5] القصه چون خبر مذکور بسمعِ سلطان رسید سه روز شرط عزا بجا آورد - پسر بزرگ خان شهید را خسرو خان خطاب کرد - و اقطاع ملتان بحوالهٔ او گردانید - و ملک [6] کجر را نیابت داد - بعد از چندگاه مرض بر تنِ مبارکِ سلطان غالب آمد - خسرو خان را ولیعهد خویش گردانید

---

[1] B. زیر الطنبور
[2] M. دیوار و در افق
[3] B. حق سبحانه و تعالی
[4] B. گرداند
[5] B. omits القصه
[6] B. کجو

و ارکان دولت را با او بعیت داد و فرمود که کیقباد پسر بغرا خان را در لکهنوتي بر پدر او بفرستند - چون سلطان از دار فنا بدار بقا رحلت کرد ملک [1] کچهر نایب با امرا و ملوک گفت که مزاج خسرو خان ناستوده [2] است اگر او بر تخت نشیند هیچکس [3] را زنده نگذارد - ملک الامرا ملک کوتوالِ [4] حضرت با او یار بود - امرای دیگر نیز با ایشان متفق شدند - ملک بیگ [5] ساوق و حسن بصری [6] و علا دبیر را که با ایشان درین قصه مخالف بودند دست آورده [7] جلا کردند - و خسرو خان [8] را با خیل و تبع او اقطاع ملتان داده روان گردانیدند - و کیقباد پسر بغرا خان را بر تختِ سلطنت اجلاس دادند - و این واقعه در سنه ست و ثمانین و ستمائه بود - * بیت *

ای دل جهان محلِّ ثبات و قرار نیست
دست از جهان بدار که چون پایدار نیست

مدت ملک سلطان غیاث الدین مرحوم بیست و دو سال و چند ماه بود - وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب *

ذکر سلطان معز الدین کیقباد

سلطان معزالدین کیقباد پسر بغرا خان بن سلطان غیاث الدین بلبن بود - بعد بجا آوردنِ شرط عزا سنه ست و ثمانین و ستمائه باتفاق امرا و [9] ملوک

---

1 B. کچهو　2 M. ناسوده　3 B. هیچ کسی را

4 M. ملک الامرا فخر الدین کوتوال Ṭabaḳāt Akbarī, p. 103 کوتوالیک حضرت دهلي.

5 M. سارق

6 Baranī in Tārīkh Fīrūz Shāhī, p. 121 says حضرت خواجه حسین بصری

7 M. جدا کردند

8 Baranī, in Tārīkh Fīrūz Shāhī, p. 122 says :—
در روز کیخسرو پسر خان شهید را در ملتان فرستادن روان کردند *

9 M. omits امرا

وایمّه و قضات در قصرِ دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - خلق شهر از معارف [1] و مشاهیر بتمام با او بعیت کردند - جمله کار داران جدّ را بر اشغالِ قدیم مقرر داشت - فامّا چند نفر را اشغال جدید تعین کردن فرمود - چنانکه ملک ترکي [2] خاص حاجب شد - و ملک نظام الدین عهدهٔ[3] داد بکی یافت ملک جارجی [4] سر جاندار گشت - و خواجهٔ خطیر الدین را خواجهٔ جهان خطاب کرد - چون مدت شش ماه بگذشت سلطان معز الدین در قصر کیلوکهري روز جمعه بار عام داد - بجهت دست [5] آوردن بعضی امرای نو مسلمانان حیله کرد [6] - عرضه داشتی از زبان امیر ملتان نبشتن فرمود - مضمون آنکه زمرهٔ ملاعین در حدود ملتان با لشکر انبوه آمده بود - بندهٔ کمینه لشکر منصور را مستعد کرده بر ملاعین زد - و ایشان را از اقبالِ بادشاه منهزم گردانید [7] - الغرض چون فتح نامه برعامهٔ خلق بآواز بلند خواندند فرمان شد تا امرا و ملوک هر یکی بیایند و مبارکباد کنند - ملک نظام الملک با خیل خویش مستعد بالای کوشک بود - چون امرا و ملوک بجهت تهنیت آمدند ملک بیگ [8] سارق امیر حاجب و ملک غازي وکیل در و ملک کریم الدین نایب باربک و ملک بهرام آخور بک و ملک جاورجی سر جاندار و ملک مغلتی مصلی دار را بگرفتند - و مغلتی و جاورجی را جلا کردند - و امرای دیگر را شهید گردانیدند - بعده ملک شاهک امیر حاجب شد و ازبر خان خطاب کردند - امیر علی سر جاندار شد - و احمد فخر وکیلِ د:

---

[1] M. معارف مشاهیر

[2] Barani, p. 126 ملک اختیار الدین ترکي

[3] M. omits عهدهٔ

[4] M. جاورحي

[5] M. omits دست

[6] M. نو مسلمان خیل کردهٔ

[7] M. گردانیدهٔ

[8] M. ملک بیل سارق

و ملک تماچی نایب امیر حاجب - و ملک ترکي عارض گشت - و علیشه [1] کوه جودی و خورم [2] برادر او پیش سلطان اختصاص گرفتند - و بمرتبهٔ قرب رسیدند [3] - ملک جهجو را اقطاع شقّ سامانه تفویض شد - دختر اورا سلطان در حبالهٔ خویش آورد [4] و ملک کیکی را سر جاندار و ملک شعبان سبلیق [5] شحنهٔ بارگاه گشت - چون کار مملکت قرار گرفت روز دو شنبه در آخر ماه ذی الحجه سنهٔ المذکور عزیمت هندوستان کرده در حوالی لشکرگاه ساخته بود - همچنان خبر کفار تتار [6] که سر لشکر ایشان تمر ملعون بود رسید [7] که در حدود لاهور و ملتان با عساکر انبوه تاخته - و بسیار خلق [8] را اسیر کرده - سلطان خانجهان [9] شاهک باربک را با سی هزار سوار نامزد فرمود - تا فسدهٔ ملاعین را مالش دهد - چون لشکر اسلام در حدود لاهور [10] رسید طایفهٔ ملاعین بغیر جنگ هزیمت نمودند - لشکر اسلام تعاقب کرده تا کوه پایهٔ جمون- بیشتری را از ایشان علف تیغ گردانیده و بعضی را زنده بدست آورده بحضرت آمدند - هم در اثنای آن بسمع سلطان رسانیدند که بغرا خان پدر او در اقالیم بنگاله بر تخت سلطنت جلوس فرمود و خود را سلطان ناصر الدین خطاب کرد وبا جمعی [11] انبوه بقصد دهلي مي آید - سلطان معز الدین نیز از اطراف ممالک لشکرها جمع آورده مقابل او سمت خطّهٔ اوده روان گشت - چون در کرانهٔ آب [12] سرو رسید - میان هر دو لشکر محایل شد - آب سرو درمیان بود هیچ یکی عبره کردن نمي توانست - امرا

---

1 M. علیشاه
2 M. حورم
3 M. قرب شدند
4 M. آورده
5 M. سیلق
6 B. کفار تیار
7 M. omits رسید
8 B. بسیار اسیر کرده
9 M. جان جهان
10 M. لوهور
11 B. جمیع انبوه
12 M. اب سورو

و ملوک غیاثی درمیان آمده با پدر و پسر اصلاح دهانیدند - سلطان ناصر الدین با مختصان خویش آب سرو عبره کرده در اوده آمده در چبوترهٔ [1] تابسی پدر و پسر[2] بریک تخت بنشستند تا یکپاس قریب یکدیگر بودند - بعده سلطان ناصر الدین پسر را وداع کرده در سراپردهٔ [3] خویش رفت - آخر سلطان معز الدین اسپان تازی و تحف و تفسنج دیگر بوجه خدمتی بر پدر فرستاد - و سلطان ناصر الدین نیز پیلان کوه پیکر با عماری و نفایس دیگر پسر را داده طرف لکهنوتی مراجعت فرمود - سلطان معز الدین جانب دار الملک دهلی باز گشت - چنانچه درین باب امیر خسرو عَلَیهِ الرَّحمَةُ وَ الغُفرَان کتاب قِرَان السعدین ساخته است [4] - و کیفیت احوال بتام [5] باز نموده - الغرض چون [6] سلطان معز الدین باز گشت - در قصر [7] کیلوکهری نزول فرمود - و همانجا وطن ساخت [8] - در سنه سبع و ثمانین و ستمائه ازبر [9] خان مزاج سلطان بر خود متغیر دید هراس گرفته بجانب کوه پایه رفت - ملک صلاح الدین و ملک دولتشه و ملک هوشنگ همه برابر ازبر خان موافقت نمودند - ملک ایتمر [10] کچهن شغل باربکی یافت - بعد چندگاه ازبر خان بحضرت پیوست - سلطان در میدان سیرگه بار عام داده بود ازبر خان [11] پیش رفت - بر حکم معهود بسم الله نگفتند - ازبر خان متغیر شد - ملک کوتوال را فرمان شد که ازبر خان را بگوید [12] که تو عهد خلاف کردی و پیمان شکستی بر تو چه واجب آید - جواب نداد - ملک کوتوال

---

1 M. حوترهٔ تابسی
2 M. omits بر
3 M. در پردهٔ خویش گوفت
4 M. omits است
5 M. بتمامی
6 M. omits چون
7 B. قصبهٔ کیلوکهری
8 M. ساخته
9 M. اریز
10 B. ایتم
11 M. اریز خان
12 M. omits تو

ازین خان و پسران و برادر او را در خانهٔ خود درون حجرهٔ موقوف کرد [1] چنانچه همانجا [2] برحمت حق پیوستند - بعده ملک ترکی را بگرفتند و کشتند - و عارض ممالک فیروز بغرش [3] خلجی شد - و شایست خان خطاب یافت - سلطان بیشتر احوال در عشرت و نشاط مشغول می [4] بود - چنانچه از اسراف و افراطِ مباشرت و معاشرت [5] باز لقوه بر ذات مبارک سلطان غالب شد - ملک [6] ایتمر کچهن با امرا و ملوک اتفاق کرد که شایست خان را دست آرند که تجارب [7] زمانه بسیار دیده است - نباید که از وی خطائی بر آید - ملک احمد چپ امیر حاجب ملک ایتمر کچهن پیش ازین چاکر بچهٔ [8] شایست خان بود - شمهٔ از غدرِ ملک ایتمر مذکور بر شایست خان بکشاد - و گفت شما را فردا در سرای خواهند طلبید - زنهار نباید رفت - شایست خان همان زمان عم [9] خود را که حجا حسین [10] گفتندی بر سبیل الاغ در برن فرستاد و تقریر ساخت [11] که لشکر [12] مغل در سامانه رسید - باید که جملهٔ خیلخانه با نقد و جنس و اسبابِ موجود شباشب بیایند - و مقابل غیاث پور گذارِ [13] لب آب جون بایستند - اتفاق او این بود که با خیلخانه از حضرت عطف کرده جای برود - ملک خموش برادر و ملک عزالدین برادر زاده را [14] بر خود طلبید که ما را ذوک مایه تکسّر است - شما امشب برمن باشید - همچنان کردند -

---

1 M. کردة
2 M. هم ازانجا
3 B. برش
4 B. مشغول بود
5 M. omits معاشرت
6 B. omits ملک
7 M. تجارت
8 M. ازین جا گریخته شایست خان
9 M. عمهٔ
10 M. omits حسین
11 M. تزویر ساخته
12 M. omits لشکر
13 M. گدارا لب آب
14 M. omits را

چون روز [1] شد در فیروزه [2] کوه که انرا بهوکل پهاڑي گویند بنشست - و عرضِ لشکر قنوج آغاز کرد - ملک در پیِ مقطع قنوج نزدیک شایست خان نشسته بود - همچنان ایتمر مذکور یک کس [3] بطلب ایشان فرستاد که سلطان مي طلبد - شایست خان آن کس را دفع کرد - کرّت دیگر فرستاد - همچنین ایتمر مذکور کس مي فرستاد - این دفع میکرد - چون [4] ملک ایتمر دید که شایست خان نمي آید نباید که هراس گرفته باشد - ملک ایتمر مذکور خود سوار شده بر شایست خان آمد - او پیش ازان سوار شده بود - یکدیگر سلام کردند - ملک ایتمر گفت شما را چندین بار طلب شد توقف سبب چیست - شایست خان گفت چند نفر سوار از لشکرِ قنوج مانده است - ملک ساعتی فرود آیند [5] تا بحضور عرض [6] کرده برابرِ رکاب بحضرت رفته شود - ملک ایتمر مذکور از اسپ فرود آمد - شایست خان دست او بگرفت - گفت شما مردمانید که آدمي را بر طریق گوسپند ذبح کنید - و [7] در آب مي اندازید - این چنین بر من مي خواهید بکنید - ملک ایتمر را همانجا [8] گردن زد - سر او را بر نیزه بسته مقابل کوشک کیلوکهري ایستاد - ملک درپیِ مقطع قنوج با او موافقت نمود - همدران محل فخر الدین کوتوال با پسران بمبارکبادِ ماهِ نو بر سلطان میرفت - نظر شایست خان بر وی افتاد - گفت او را بطلبید - کوتوال بیامد - پسران او را در دیوان فرستاد و او را بر خود داشت - همان زمان جملهٔ امرا و ملوک بر شایست خان پیوستند - روز دیگر جمله اقربای خود

---

[1] B. omits شد

[2] M. فیروز کوه

[3] M. omits یک کس

[4] M. خود ملک ایتم

[5] M. فرود آید

[6] M. عرضه کرده

[7] M. omits و در آب مي اندازید این چنین بر من مي خواهید بکنید

[8] M. گرفته گردن

را از کدارا با جمعیت مستعد آرانید - پسر میانگی [1] ملک حسام الدین را مقدمهٔ لشکر کرده ترتیب و تعبیهٔ جنگ ساخته فوجها آراسته مقابل کوشک کیلوکهری ایستاد - امرا و ملوک غیاثی و معزّی نیز با پیلان و عساکرِ قاهره مستعد جنگ [2] آمدند - ملک نصیر الدین شحنهٔ پیل - پیلان را باز گردانیده پیش کوشکِ کیلوکهری برد - سلطان معز الدین را که زحمتِ باد لقوه داشت و سوار شدن نمي توانست چند نفر معدود چنانچه قاضي عالم و امیر علي و دو نفر خواجه سرا برداشته [3] بالای کوشکِ کیلوکهری آوردند - و چتر بر سر کشیدند - رجیفی پایک [4] که از مقرّبان سلطان بود با جمعِ خویش میان پیلان ایستاده بود - ملک جهجو پیشتر شد و بانگ بر وی زد که ما را قصد این است که - اورا در کشتي سوار کرده بر سلطان ناصر الدین در لکهنوتي خواهیم فرستاد - و شاهزاده کیکاؤس را بر تخت سلطنت اجلاس خواهیم داد - چون دولت خاندان غیاثي بسر آمده بود و مدتِ ملک داري دودمان بلبنی انقراض یافته - ملک نصیر الدین و رجیفي پایک و امرای دیگر پیلان و لشکر را از پیشِ در باز گردانیدند - شایست خان فرصت یافت - ملک حسام الدین پسر خود را با پانصد سوارِ مستعد درون کوشک فرستاد - و شهزاده کیکاؤس پسر سلطان معز الدین را در کنار گرفته بیرون آورد - شایست خان استقبال نموده - شاهزاده را در چبوترهٔ سیجاني [5] برد - و بر تخت سلطنت اجلاس [6] داد - و ملک حسین عم خود را در قصر کیلوکهری برای نگاهداشتن سلطان تعین کرده - آنگاه شایست خان روی بجانب ملک [7] جهجو [8] آورده گفت شاهزاده

---

[1] M. پسر مایکی [2] M. جنگ بیرون آمدند [3] M. برداشت

[4] B. رحبی پایک [5] M. سبجاني

[6] B. اجلاس دارالملک داد [7] B. omits ملک [8] B. چهجو

شما را محل فرزند ست - او بادشاه شد شما نایب مَلِک شوید - و مرا [1] اقطاع ملتان و تبرهنده تا حدود دیبالپور [2] دهید تا من همین زمان روان شویم - ملک جهجو گفت شایانِ نیابت و درخورِ وزارت توئی - مرا اقطاع کره بده تا من آنجا روم - فخر الدین کوتوال روی بر شایست خان آورد [3] و گفت حق سبحانه و [4] تعالی ترا بجهت دولتهای فراوان آفریده است - همچنین کن که ملک جهجو میگوید - بعده [5] شایست خان ملک جهجو را جامه دهانیده [6] همان زمان در کره [7] روان کرد - و فرمود که بارگاه سلطان در سیری [8] نصب کنند - شاهزاده را در بارگاه آورده و خود در دهلیز بنشست و لشکرگاه همانجا ساخت - دوم روز آن سلطان معز الدین را که در بارگاه نشسته بود بستند - چنانکه همان جا به تشنگي و گرسنگي هلاک شد - و دران وقت سلطان معز الدین این نظم از انشای خود نبشتن فرمود * رباعي *

اسپ هنرم [9] بر سرِ میدان مانده ست
دستِ کرمم در تهِ سندان مانده ست
چشمم که همه کانِ گهر [10] کم دیدی
امروز بیا ببین [11] چه حیران مانده ست

و این واقعه نوزدهم ماه محرم [12] سنه تسع و ثمانین و ستمائه بود [13] و مدت ملک سلطان معز الدین کیقباد سه سال و چند ماه بود وَ اللّهُ اَعْلَمُ بالصّواب *

---

1 B. omits مرا
2 B. سیالپور
3 M. آورده و گفت
4 M. حق تعالی
5 M. omits بعده
6 B. دهانید و همان
7 B. کوه
8 M. در سیر
9 M. اسپ هژبر
10 B. کان گهر کردیدی
11 M. امروز بتانان
12 B. omits محرم
13 B. omits بود

ذکر سلطان شمس الدین کیکاؤس

سلطان شمس الدین کیکاؤس پسر سلطان معز الدین کیقباد بود - چون سلطان معز الدین در کوشک کیلوکهري شهادت یافت سلطان شمس الدین پسر او را در سنه تسع و ثمانین و ستمائة سنة المذکور در چبوترهٔ سیجاني [1] بر تخت سلطنت اجلاس دادند - نایبِ مملکت شایست خان شد - چون او [2] ضابط ملک بود و نائب گشته تا مدت سه ماه ملک بر قرار خویش بماند [3] - چون سه ماه بگذشت ملک ایتمر سرخه و جمیع بندگان غیاثی اتفاق کردند که سلطان شمس الدین را از شایست خان ببرند - و شایست خان را بکشند - برین اتفاق ملک بکتت [4] نایبِ امیر حاجب را اعلام کردند - ملک بکتت ایشان را بزبان [5] فریب داد و گفت صبر کنید تا من نیز مستعد شوم - همان زمان سوار شده بر شایست خان آمد - و از [6] مکر ایشان اعلام داد - شایست خان فی الحال ملک حسام الدین پسرِ خود را با چند نفر سوار بر سبیل تعجیل در بارگاه سلطان شمس الدین فرستاد تا سلطان را بیارد - چون سلطان را بر شایست خان آورد ایتمر سرخه و بندگانِ دیگر را خبر شد - ایشان [7] سلاح پوشیده تعاقب سلطان نمودند - چون بر شایست خان رسیدند دست بسلاح بردند و بجنگ پیوستند - شایست [8] خان و خلجیان دیگر را سوار شدن ندادند - ملک اختیار الدین پسر بزرگ شایست خان سوار بود -

---

1 M. سبجاني
2 M. omits او
3 M. نمانده
4 M. بکذت
5 M. ایشان را زبان
6 B. omits و از مکر ایشان اعلام داد
7 M. omits ایشان
8 B. omits شایست خان

دران محل از اسپ خطا شد - ملک ایتمر سرخه در آمده دو سه زخم تیغ بر ملک اختیار الدین مذکور انداخت - هیچ [1] یکی کار نکرد - ملک اختیار الدین کمان کشید - تیری [2] بر ایتمر سرخهٔ مذکور زد چنانکه هم بدان [3] زخم تیر کشته شد - سر اورا بالای نیزه کردند - درین محل صاحب طبعی [4] گوید * * رباعی *

شهزاده که ملک را [5] بتدبیر بداشت　　تیری زد خصم را زبر و زیر بداشت

در خانهٔ ملک شاه خلل بود آن روز　　او آن همه خانه‌را [6] بیک تیر بداشت

چون ایتمر سرخه کشته شد جمعیت دیگر متفرق گشت - آن گاه شایست خان سلطان شمس الدین را سوار کرده در کوشک کیلوکهری آورده [6] محبوس کرد - و خود بر تخت سلطنت [7] بنشست - سلطان شمس الدین هم دران حبس برحمت حق پیوست * * بیت *

نوشِ فلک بی نمکِ نیش [8] نیست　　شغل جهان شعبدهٔ [9] بیش نیست

مدت ملک سلطان شمس الدین کیکاؤس سه ماه و چند روز بود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب [10] *

ذکر سلطان جلال الدین فیروز شاه

سلطان جلال الدین فیروز شاه پسر بغرش خلجي بود چون فتنهٔ ایتمر سرخه فرو نشست و سلطان شمس الدین محبوس شد در ماه ربیع الآخر

---

1 M. omits هیچ　　2 B. omits تیری　　3 M. همدران

4 B. طبع　　5 B. omits را　　6 M. آورده و محبوس

7 M. کرده و خود کوشش بر تخت بنشست　　8 M. بیش

9 B. مشغله　　10 B. omits بالصواب

سنة المذکور[1] سلطان جلال الدین باتفاق امرا و ملوک در کوشک کیلوکهری بر تخت سلطنت جلوس فرمود - بیشتری اعمال و اشغال باقربای خویش مفوّض گردانید - چنانچه پسر مهتر را خانخانان خطاب کرد و اقطاع حوالی داد - و پسر میانگي را[2] ارکلی[3] خان و پسر خرد را قدر خان و ملک حسین عم خود را تاج[4] الملک خطاب کرد - و ملک خموش عارض ممالک و ملک نصیر الدین بقبق امیر حاجب و ملک خورم وکیلدر و ملک بکتت[5] نایبِ امیر[6] حاجب و ملک اختیار الدین هندو خان غیاثی نایبِ وکیلدر و ملک نصیر الدین کهرامی خاص حاجب و ملک عز الدین برادر زادهٔ قربیگ میمنه و ملک عوض قربیگ میسره و ملک احمد چپ سرجاندار میمنه و ملک هرنمار سر جاندار میسره و ملک علاء الدین برادر زاده اخور بگ میمنه و ملک اتاجی[7] اخور بگ میسره شدند - و خواجه خطیر الدین خواجه جهان خطاب یافت - و کمال الدین کافوري را عهدهٔ نیابت عارضی و فخر الدین کوجی را عهدهٔ دادبیکی تفویض کرد - و اسد الدین[8] وقیم[9] سهم الحشم و شملهٔ حشم[10] گشتند - در ماه شعبان سنة المذکور[11] ملک جهجو[12] در کڑه[13] طغیان

---

1 ای در سنه تسع و ثمانین و ستمائه - ضیای برني در تاریخ فیروز شاهی صفحه ۱۷۵ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه نوشته اما تاریخ جلوس علی اصح الروایه سنه تسع و ثمانین و ستمائه است چنانکه امیر خسرو نیز در مفتاح الفتوح "ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال" تحریر فرموده *

2 M. omits را　3 M. ازکلي خان　4 B. and M. تاج الملک مخاطب گشتند

5 M. بکنت　6 M. omits امیر　7 M. اماجي Barani, p. 174 ملک اباجی

8 B. اشد　9 M. و قسم　10 M. omits و شملهٔ حشم

11 Barani, p. 181 در دویم سال جلوس and also Ṭabaḳāt Akbarī, p. 119 در سال دویم از جلوس

12 Barani, p. 181 ملک چهجو　13 M. در کوه

ورزید - امیر علی سرجاندار مقطع اوده و امرای هندوستان با او یار شدند - بعضی امرای جلالی که اقطاعات طرفِ هندوستان داشتند چنانچه ملک تاج الدین کوچی و ملک محمد قتلغ خان و ملک [1] نصرت شحنهٔ بارگاه و ملک علی بک و ملک قبران جمله در کرک [2] جمع شدند - چون امرای مذکور بجانب حضرت کوچ کردند ملک البغازی[3] مقطع کرک و ملک بهادر هم در کرک بماندند - امرای [4] مذکور ملک سیلیق [5] را بر ایشان فرستادند که توقفِ شما سبب چیست - ملک البغازی و بهادر سیلیق را گرفته گردن زدند - و بر امرای مذکور گفتند که ما بندگانِ غیاثیم بر ملک جهجو خواهیم رفت - از کرک [6] در بداؤن آمدند - از آنجا لب آب گنگ عبره کرده در قصبهٔ بحلانه [7] لشکر ساختند - و منتظرِ آمدن ملک جهجو بودند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید خانخانان را در دهلی گذاشت - و لشکر خود را دو فوج کرد - یک فوج پسر میانگی ارکلیخان را داد و بجانب امروهه [8] روان کرد - و فوج دوم [9] برابر خود بجانب کول و بداؤن بیرون آورد تا ملک جهجو از جانب کابر در آمد - و ارکلیخان در جوباد [10] رفت - کنارهٔ لب آب رهپ [11] هردو لشکر مقابل شدند و جنگ می کردند چنانکه چند [12] شباروز جنگ قایم ماند - ناگاه کسان پیرم دیو کوتله [13] بر ملک جهجو آمده چنان تقریر کردند که سلطان جلال الدین فیروز شاه از عقب مي رسد - اگر میتوانی برو - ملک جهجو را طاقت استقامت نماند

---

1 M. قتلغخان نصرة.

2 M. کیزک.

3 M. البغاری.

4 B. omits مذکور.

5 M. سلیق.

6 B. اکوکرک.

7 B. پحلانه

8 M. امروة

9 B. فوج برابر خود کول و بداون

10 M. در حواله رفت

11 B. آب وهب

12 B. چنانکه قایم ماندند

13 M. کوبله و ملک

شباشب بگریخت - چون روز شد ارکلیخان عبره کرده تعاقب نمود - بهیم [1] دیو را بدوزخ فرستاد و البغازي کشته شد - و ملک مسعود اخوربک و ملک محمد [2] بابن زنده بدست آمدند - ارکلیخان بجانب ابهری کیتهور [3] و ملک علاء الدین اقطاع کرده یافت - و الماس بیگ اخور بک شد - سلطان بجانب دار الملک مراجعت فرمود - بعد از آن سلطان رخ بجانب سنام بسبب دفع فتنهٔ عبد الله بچه شاهزادهٔ خراسان [4] که با لشکر انبوه [5] آمده بود بیرون آمد - میان هر دو لشکر محاربه شد - میان جانبین قصد بسیار رفت اما جنگ قایم ماند - آخر مسامحت کردند - و تحف بسیار از یکدیگر یادگار فرستادند - عبد الله بجانب خراسان رفت - سلطان بجانب دار الملک دهلي باز گشت - خان خانان را درین وقت زحمت شد و برحمت حق پیوست - ارکلي خان از ملتان در دهلي آمد - سلطان ارکلي خان را بدهلي [6] گذاشت و خود [7] بجانب مندور عزیمت فرمود - چون آنجا برسید وقت نماز شام [8] ملک فخر الدین کوجی بر سلطان چنان باز نمود که ملک مغلتي و برادرم تاج الدین کوجی و هرنمار و ملک مبارک شکار بک غیاثي غدر اندیشیده اند - سلطان دران شب بیدار بود چون روز شد بار عام داد - جمله امرا و ملوک بسلام آمدند - سلطان رو بجانب مغلتي آورد [9] و گفت چون الله سبحانه و تعالی [10] مرا ملک بواسطهٔ شما نداده است [11] بسعي شما از من نرود - من در حق شما چه بد کرده ام که بدین نوع غدر اندیشیده اید -

---

1 M. بهلیم دیو

2 M. omits محمد

3 M. ابهري کسینهور

4 M. omits خراسان

5 M. انبوه بیرون آمده

6 M. در دهلي

7 M. omits خود

8 M. نماز شد

9 M. اورده و گفت

10 M. حق تبارک و تعالی

11 M. نداد است

همان زمان اقطاع بداؤن اورا مفوّض شد - جامه یافت و روان گرد - و ملک مبارک تبرهندہ یافت - و سرجانداری از هرنمار بستیدند - و ملک بغرا کندالي [1] را دادند بعدہ حصار مندور فتح شد - سلطان بکوچ متواتر سواري [2] کردہ بسوی دار الملک مراجعت فرمود - چون در کوشک کیلوکهري رسید روزی دران ایام جشنی ساخته بود و با چند نفر خواص نشسته - این دو بیت از انشای خود نبشتن فرمود * رباعي *

آن زلفِ پـریشانت ژولیـــدہ نمي خـــواهـــم
وان روی چون گلنارت [3] تفسیدہ [4] نمي خواهم
بی پیرهنت خـــواهـــم یکشب بکنـــار آئی
هان بانگ بلندست این پوشیدہ [5] نمي خواهم

بعد از چند گاہ دیگر ایام ملک الغو بر سیدی موله افترا کرد که تمامی امرا و ملوک بر وی یار شدہ اند - ملک الغو بر سلطان گفت که سیدی موله و قاضي شیخ جلال الدین کاشاني [6] و پسران او و ملک تتار و ملک لنکی [7] و ملک هندو پسر ترغی [8] و ملک عز الدین بغانخان و هتهیا پایک را در یک روز بگیرند - همچنان بگرفتند و مقید کردند - بعد ازان سیوم روز نمازِ جمعه اکابر و صدورِ حضرت دهلي را طلب کردند - در سرای محضر ساختند - سلطان [9] در منظر نشسته بود - سیدی موله و امرای مذکور را بیاوردند - سلطان روی به سیدی آوردہ و گفت که درویشان را در کارِ مملکت و امورِ سلطنت چه گذر [10] - شیخ آغاز کرد که این سخن بر من افترا کردہ اند - بعد ازان روی بجانب قاضي

---

[1] M. کنداني
[2] B. omits سواری کردہ
[3] M. گلناربن
[4] M. تبسیدہ and B. تفشیدہ
[5] M. بوسیدہ
[6] M. کلیساني
[7] M. کنکي
[8] B. پسر نوعي Barani, p. 174 طوغی
[9] M. ساختند در منتظر
[10] B. چه سزد

جلال الدین [1] آورد که چون دانشمند [2] بزرگ شود قضا یابد تو ازین بزرگ تر چه خواهي [3] شد - او نیز گفت بهتان [4] و بر من افترا بحقّ مالک یوم الدین مي کنند و من ازین افعال منزّه و بیزارم - سلطان مزاج گرم کرده و سهم الحشم را فرمود که هتیا [5] پایک را بگرز [6] بکشند - و پسر ترعي را در پاي پیل اندازند - آنگاه امیر هندو را طلبید گفت یکبار غدر کردي بخشیدم اکنون چه میگوئي - گفت همچنین است [7] که بادشاه مي فرماید اما در آنکه غدر اندیشیده بودم جان بخشي کردي * شعر[8] *

تا بیاموزند شاهاني که زر بخشند و سیم
رسمِ جان بخشیدنِ سلطانِ دین فیروز شاه

بالله العظیم این بار بی گناه کشته مي شوم - اگر فرمان شود دب[9] کنم - بعده روی بجانب درویشان آورده که شما چرا بر سیدی[10] موله ماجرا نمي کنید - دو نفر قلندر و یک حیدري در آمدند - و کارد بکشیدند - محاسن مبارک سیدی پاک دین [11] با زنخ فرود آوردند [12] و سوزنِ جوالقیان در پهلوی راست زدند - سیدی پاک دین بنشست - سنگ مهره آنجا افتاده بود بر گرفتند بر سر سیدی بزدند - آنگاه ارکلي خان

---

1 M. قاضي جدال آورده   2 M. دانشمندی

3 M. بزرگ چه خواستي شدن and B خواهي شدن

4 M. نیز گفت بر من افترا مي کنند سلطان.

5 M. هتیها.   6 M. بابک را بزخم گرز بکشید.

7 M. omits است.   8 M. omits from شعر upto این بار.

9 Barani p. 211 says :—

و دران صحرا خواص و عوام شهر گرد آمدند و انبوهي بس شگرف شد - سلطان فرمود که متهمان را در آتش در آرند تا صدق از کذب روشن شود و درین معني از علما فتوی طلبید - علماي متدّین بیک زبان گفتند که دب مشروع نیست و آتش سوزنده است و خاصیت چیزی که سوختن بود محل صدق و کذب نتواند بود *

10 M. omits موله.   11 B. آن پاک دین.   12 B. تارنج فرود آوردند.

اشارت کرد تا پیل برانند - پیل در آمد سیدی را پاره پاره کرد - و سیدی استغفار مي کرد [1] - همچنین مي آرند که مدت یکماه پیش ازین واقعه سیدی پاک [2] دین و آن شیخ بزرگ منش شبانروز این بیت مي گفت و می خندید عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ وَ الْغُفْرَان * * رباعي *

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند   لاغر صفتان و زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقي ز کشتن مگریز   مرد [3] مُردار بود هر آنچه اورا نکشند

فرمان شد دیگران را باز گردانید - بعد آن سیوم روز کوکی کافتند بقیاس ده گز طول سه گز عرض و دران آتش سخت کردند تا طایفهٔ باقی را دب کفانند - ارکلیخان دستارچه در گردن کرده بوجه شفاعت پای سلطان گرفت - سلطان جمله را جان بخشي کرد - بعد آن دوم کرت بجانب رنتنبور [4] مهم کرد - ارکلیخان بی رخصتِ سلطان در ملتان رفت - ملک علاء الدین مقطع کره جائی رفته [5] بود سلطان بسبب این معنی [6] بغایت متردد و مشوش مي بود - طرف [7] کالپور مقام کرد - و آنجا یک چبوتره و یک گنبد بزرگ بنا نهاد - و دران این رباعي از انشای خاص [8] خود نوشتن [9] فرمود - * رباعي *

مارا که قدم بر سر گردون [10] ساید   از تودهٔ سنگ و گل چه قدر [11] افزاید
آن سنگ شکسته ز آب نهادیم [12] درست   باشد که شکستهٔ دررو آساید

ملک سعد منطقي و راجا علي را طلب فرمود و گفت درین [13] رباعي هیچ عیبي است - باتفاق گفتند هیچ عیب [14] نیست بغایت پسندیده

---

[1] M. omits سیدی استغفار مي کرد.
[2] M. omits from پاک to منش.
[3] B. مرد مردان and M. مرد مردار مرد.
[4] M. زنهنور.
[5] M. جائي بود رفته.
[6] B. omits معني.
[7] B. کالبور.
[8] M. omits خاص.
[9] M. نبشتن.
[10] M. شاید.
[11] M. چه دور افزاید.
[12] B. بنهادم دست.
[13] M. در رباعي.
[14] M. omits عیب.

آمده است - سلطان فرمود شما از برای خاطر من میگوئید [1] فامّا عیب آن من درین دو بیت ظاهر کنم بعده این رباعي فرمود * رباعي *

باشد که درین جا گذرِ کس [2] باشد کش خرقه ورای چرخِ اطلس باشد
باشد ز دم یا [3] قـدمِ معتبــرش یک ذره بما رسـد همان بس باشد

بعد آن چند روز دیگر خبرِ ملک علاء الدین تحقیق شد که در دیوگیر رفت و نهب کرد و مال و پیل و اسپ بی شمار دست آورد و بجانب کره باز گشت - سلطان از آنجا بدار الملک دهلي مراجعت فرمود - و ملک عماد الملک و ضیاء الدین مشرف را بر ملک علاء الدین فرستاد - ملک علاء الدین ایشان را موقوف کرد و ساخته شد که از بادشاه بتابد و طرف لکهنوتي برود - ملک ریحان عرضه داشتي بحضرت [4] اعلي ارسال کرد که ملک علاء الدین هراس گرفته است اورا مستظهر گردانند - و محمد خطاب را که از ملک علاء الدین تافته بود و در حمایت قدر خان افتاد بند کرده بدو سپارند تا مگر [5] ملک علاء الدین مستظهر گردد - چون عرضه داشت ریحان مذکور بحضرت رسید سلطان [6] در بجرا سوار شد و لشکر را فرمان داد تا کنارهٔ آب گرفته آید - چون نزدیک کره رسید ملک علاء الدین الملس بیگ را با مبلغی [7] جواهر که از نهب و تاراج [8] دیو گیر بدست آورده بود بحضرت سلطان ارسال کرد - فرمان شد که ملک علاء الدین چرا نمي آید - او عرضه داشت کرد که مي ترسد - مي خواهد که طرف لکهنوتي برود - اگر بادشاه میخواهد که او پریشان نشود - بادشاهِ جهان تنها

---

1 M. مي گویند.

2 M. درین خاکدرس شد کس.

3 B. با قدم.

4 M. omits اعلی.

5 B. تا مکر.

6 B. رسید سلطان در بحر سوار و لشکر.

7 B. بیگ را مبلغی.

8 M. omits و تاراج.

برود و او را بیارد - امرا و ملوک درین سخن رضا نمی دادند - سلطان گفتهٔ ایشان نشنید - با چند نفر معیّن چنانچه خورم وکیل در و ملک فخر الدین کوجي و ملک عوض قربیگ و ملک جمال الدین ابوالمعالی و نصیر الدین کهرامي و اختیار الدین نایب وکیلدر و ترمتي طشتدار بوقت نماز دیگر گذارا لب آب گنگ شد - هم در کرانهٔ آب جایگاهي راست کرده بودند - سلطان آنجا بنشست - ملک علاء الدین با جمعیت انبوه در آمد و بپلی سلطان پاک سیرت [1] افتاد - و سلطان از غایت شفقت محاسنِ [2] ملک علاء الدین گرفت و ببوسید - گفت که من ترا پدرم و [3] چندین سال بهر این [4] پروردم که از من هراس گیري - ملک علاء الدین دست سلطان بگرفت - محمود سالم سلاحدار[5] تیغ از نیام کشید و بر سلطان بزد - بیک زخم[6] بکشت - سرِ مبارک او را برنیزهٔ کردند - امرای دیگر زخم خورده روی بکشتي آوردند[7] - ملک علاء الدین دوبده طناب کشتي بگرفت - بیشتر خود را در آب انداخته[8] غرق شدند - ملک فخر الدین کوجي زنده بدست [9] آمد - ملک علاء الدین همانجا بادشاهي ظاهر کرد - ملک احمد چپ لشکرِ سلطان باز گردانیده و در دارالملک بر قدر خان آورد - ارکلیخان پسر میانگي سلطان که درخورِ سلطنت ولایقِ بادشاهي بود تا آمدنِ او از ملتان توقّف نکردند - ملک رکن الدین قدرِ خان را در دهلي بر تخت [10] نشاندند - و سلطان رکن الدین[11] ابراهیم شاه خطاب شد - جمله امرا و ملوک

---

1 M. سلطان افتاد.   2 M. محاسن مبارک.   3 M. omits پدرم و.

4 B. بهر آن.   5 B. سالم پلید مردار.

6 Barani, p. 235 says :—

در هفدهم ماه معظم رمضان بکشت

7 M. آورده.   8 M. انداختند و غرق   9 B. بر دست.

10 M. omits بر تخت.   11 M. رکن الدین را ابراهیم.

دهلي با او بیعت کردند - بعده ملک علاء الدین بکوچ متواتر بجانب دهلي رانده مي آمد - در هر منزلی که مي رسید اجمو ها [1] زر لشکر را میداد - چنانچه خلق تمام رخ بر [2] علاء الدین نهادند - چون در کنارهٔ جون رسید عراده و منجنیق [3] نهاد واجهوها را بیرون انداختن گرفت [4] - امرای دهلي [5] بر ملک علاء الدین عهدها فرستادند و بیعت کردند - بعده دو گان سه گان [6] امرا هر روز ازین جانب مي تافتند و بر ملک علاء الدین مي پیوستند - چون سلطان رکن الدین را این حال معلوم شد طاقتِ استقامت نتوانست آورد - رخ بسوی ارکلیخان نهاد - ملک قطب الدین و ملک احمد چپ و بغرا گیلاني موافقت نمودند و در ملتان رفتند - روز دیگر ملک علاء الدین آب جون عبره کرد و در سیری نزول فرمود - بعد از سي [7] روز دیگر بر تخت مملکت بنشست - و این واقعه در نوزدهم ماه ذی الحجه سنه خمس و تسعین و ستمائه بود - این رباعي مي گفت [8] -

دیدی چه کرد چرخ ستم گار [9] و آخترش
نامش مبر چه چرخ نه چرخ و نه چنبرش
در خاک او فگند چه خورشید ملک را
گردون که خاک بر سر خورشید انورش

مدّتِ ملکِ سلطان جلال الدین مرحوم هفت سال و چند ماه بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب [10] *

---

1 M. اجهوها زر.
2 M. ملک علاء الدین آوردند.
3 M. عراده منجنیق.
4 M. بیرون انداختن طرف امرا.
5 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 137:
ملک علاء الدین هر روز منجنیق پر زر کرده در لشکر پراگنده ساختي *
6 M. دو گان یگان امرا
7 M. بعد از پنج روز.
8 M. omits این رباعي مي گفت.
9 M. چرخ ستم گار اخترش.
10 M. بالصواب و الیه المرجع و المآب

ذکر سلطان علاء الدین محمد شاه

سلطان علاء الدین محمد شاه پسر ملک شهاب الدین خلجي بود - چون سلطان رکن الدین بجانب ملتان رفت بیست و دوم ماه [1] ذی الحجه سنة المذکور باتفاق امرا و ملوک در قصرِ دولتخانه بر تختِ سلطنت جلوس فرمود - و همان زمان در کوشک لعل آمد - هرکسی را بر اندازهٔ حال او خطاب و اشغال معیّن گردانید - چنانکه الماس بیگ برادر خود را امیر حاجب باربک و الغ خان خطاب کرد - ملک هزمار وکیلدر امین خان و ملک سونج [2] نکشخان و ملک اماجی ارسلان خان شدند - اقطاع سامانه ارسلان [3] خان را مفوّض شد - یوسف خواهر زادهٔ ظفر خان و سنجر حربون [4] البخان و سلیمان شه برادر زادهٔ البخان و برادر زادهٔ دوم قتلغ خان و ملک خموش بغرشخان [5] و ملک نصرت نصرت خان [6] مخاطب گشتند - ملک تاج الدین کوجی تمغاج خان [7] و فخر الدین کوجی بغرا خان و مولانا تاج الدین سر پردهٔ داری یافت - در ماه محرم سنه ست و تسعین و ستمائة سلطان علاء الدین - الغ خان و البخان را در ملتان [8] بقصد ارکلیخان و سلطان رکن الدین فرستاد - چون الغ خان در ملتان رسید ایشان طاقت مقاومت نداشتند - حصاری شدند - ساکنان و متوطّنان ملتان امان خواستند و صلح جستند - ارکلیخان و سلطان رکن الدین را بند کرده بر الغ خان آوردند - الغ خان ایشان را برابر کرده در حضرت مي آورد - چون نزدیک

---

[1] M. omits ماه.

[2] M. ملک سونج نکشیخان.

[3] B. از ارسلان خان را مفوض.

[4] M. سنجر خسر پورهٔ البخان.

[5] M. بغر شیخان.

[6] M. omits نصرت خان.

[7] B. کوجي و تمغاجخان.

[8] M. omits در ملتان.

ابوهر رسید فرمان [1] جهان مطاع صادر گشت که همانجا ارکلیخان و سلطان رکن الدین را در [2] چشم میل کشند - و البخان ایشان را در هانسی تسلیم کوتوال کرده بحضرت آید - همچنان کردند - و احمد چپ و الغو را نیز میل کشیده در گوالیر [3] فرستادند - اقطاع ملتان ملک هرنمار یافت - الغ خان بحضرت پیوست - طایفه دیگر که با ارکلي خان یار بودند ایشان را نیز کور کرده در کهرام فرستادند - و ارکلي خان [4] و ارسلان خان را از سامانه بند کرده در بهرایچ جلا [5] کردند - و همانجا زه در گردن انداخته بیاویختند - و هرنمار از ملتان طلب شد اورا نیز کور کرده در اچّه فرستادند - اقطاع ملتان بالبخان مفوّض شد - همچنین لشکرِ ملاعین در حد منجهور تاخت - سلطان [6] الغ خان و ملک تغلق امیر دیبالپور را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون آنجا رسیدند خبر تحقیق شد که لشکر مغل تاخته است و غنیمت بسیار دست آورده میرسد - رالغ خان کمین ساخته بر ایشان زد - چنانچه هم در اولِ حمله انهزام در ملاعین افتاد - بعضی شکسته باز رفتند و بعضی زنده اسیر و دست گیر گشتند - کرت دوم قتلغ خواجه پادشاه ترکستان [7] خود قصد ولایت هندوستان کرد - چنانچه لشکر مغل تا حد کیلی در آمد [6] - سلطان الغ خان و ظفر خان را با عساکر قاهره نامزد فرمود - هر دو لشکر را در کیلی مصاف شد - و ظفر خان شهادت یافت - لشکرِ ملاعین منهزم گشت - قتلغ خواجه با بعضی لشکر جانب ترکستان [7] روی نهاده بعد از [8] رفتن همانجا در دوزخ

---

1 M. فرمان آمد تا همانجا.

2 B. omits در in در چشم.

3 M. کالپور.

4 M. omits ارکلي خان.

5 M. جدا کردند.

6 M. ملک الغ خان.

7 M. خراسان.

8 B. رفتنا همانجا and M. omits بعد از.

رفت - کرت سیوم ترغی [1] که یکی از مرکتان [2] ان دیار بود با لشکر انبوه بقدر یک لکه و بیست هزار سوار دلیر و نامدار دامن کوه [3] گرفته تا حد برن رسید - ملک فخر الدین امیر داد مقطع برن حصاري شد - سلطان بجهت [4] دفع ملاعین ملک تغلق را با عساکر قاهره نامزد فرمود - چون لشکر اسلام در برن رسید ملک فخر الدین امیر داد نیز بیامد - یکجا شده شبخون بر ملاعین زدند - بعنایتِ الله تعالی لشکر ملاعین شکسته و منهزم شده باز گشت - ترغی مذکور زنده بدست آمد - ملک تغلق اورا در حضرت آورد - کرت [5] چهارم محمد ترتق [6] و علي بیگ که بادشاهزادگان خراسان بودند لشکر بی شمار و مردانِ جلد و نامدار جمع کردند بدو فوج - یکی در دامن کوه سر مور تا حد آب بیاه - دوم جانب ناگور تاختند - سلطان ملک نایب [7] بندهٔ خود و ملک تغلق امیر دیبالپور را در امروه نامزد فرمود - چون ایشان در امروه رسیدند چنان تحقیق شد که مغل بسیار غنایم [8] بدست آورده است - کنارهٔ آب رهب گرفته مي آید - ملک نایب با استعداد جنگ پیش آهنگ در آمد - هر دو لشکر را مصاف شد - لشکر اسلام ظفر یافت - و هر دو بادشاهزادگان مذکور اسیر و دستگیر گشتند - غل [9] و زنجیر که مشتاقِ گردنِ آن ملعونان بود معانقه کرد - خُذُوهُ - فَغُلُّوهُ - لشکر اسلام ایشان را غلّ در گردن کرده در حضرت آوردند - و جمله غنایم و بهایم که بر دست مغل آمده بود رها کنانیدند - و بیشتری از ملاعین علف تیغِ بی دریغ [10] گشتند - باقي

---

1 M. نرعي
2 M. مرکنان
3 M. کوه کووه
4 M. سبب دفع فتنهٔ ملاعین
5 M. omits کرت
6 M. ترتق
7 B. ملک نایب خود and M. ملک نایک
8 B. بسیار غنایم بی شمار
9 M. omits from غل to آوردند
10 M. omits بی دریغ

شکسته و پریشان باز رفتند - کرّت پنجم اقبال [1] منده و کیک - لشکرها جمع کرده به انتقام محمد ترتق و علي بیگ در حدّ ملتان تاختند - و این بار لشکر بی عدد بود - امّا چون [2] فیروزیِ سلطان علاؤ الدین معاینه کرده بودند و کرّات منهزم و مقهور و مخذول [3] گشته بیشتر آمدن نتوانستند - سلطان ملک نایب و ملک تغلق را [4] با عساکرِ قاهره نامزد فرمود - چون ایشان در حدِّ ملتان رسیدند لشکر مغل [5] تاخته و غنیمت کرده باز گشته بود - ملک نایب و ملک تغلق تعاقب کرده بر ایشان زدند - کیک ملعون که یکی از مبارزان آن دیار بود زنده [6] اسیر و دستگیر شد - غنایم که بدستِ ملاعین آمده بود تمام باز ستدند [7] - لشکرِ اسلام مظفّر و منصور بحضرت اعلی [8] باز گشت - بعد ازین لشکر مغل از مهابتِ عساکرِ هندوستان گرد آن دیار [9] نگشت و رخ بدین [10] طرف ننهاد - چنین مي‌آرند که سلطان در شراب شربی [11] تمام داشته با حریفان مجلس شراب همی خورد - حاضرانِ مجلس را [12] بیگاه شده بود - یکدیگر را اشارت کردند که بر خیزیم - سلطان را بر اشارت دادن ایشان نظر افتاد - گفت [13] غدر غدر - قاضي بها را بکشت - دیگران را باز گردانید [14] - چون روز شد قاضي بها را طلبید - گفتند او در شب گشته شد - سلطان همان زمان فرمان داد تا شراب خانه را بتمام [15]

---

[1] B. اقتال

[2] M. چون از روزی سلطان

[3] M. omits و مخزول

[4] M. omits را

[5] M. لشکر تاخته غنیمت

[6] B. بود به تمام اسیر

[7] M. بتمام باز خریدند

[8] M. omits اعلی

[9] M. گرد این نگشت

[10] M. برین طرف

[11] B. شربتی

[12] M. omits را

[13] M. گفت غدر قاضي

[14] M. دیگوان باز گشتند

[15] M. omits بتمام

پیش داخول بشکستند - و خود از شراب توبه کرد و فرمود که شراب در شهر نفروشند - و هرکه شراب خورد در زندانِ ابد [1] کنند - بعد ازان در سنه سبع و تسعین و ستمائة سلطان بجهت بر انداختن طایفهٔ مغلِ [2] نو مسلمانان اندیشه مي کرد - اثنای [3] آن نو مسلمانان تنی چند [4] که در شهر بودند بر سلطان غدر کردند - سبب آنکه سلطان بر ایشان اندیشه میکرد - و سخت گرفته بود - و بر خُلق ایشان بدگمان شده - قرار غدر بدان دادند که چون سلطان در سیرگاه تا مستعد شکره پراند و خلق بنظاره [5] مشغول گردد ما سوار در آئیم - بر وی بزنیم [6] - او را و نزدیکان او را بکشیم - مُنهیان این خبر بسمع مبارک سلطان [7] رسانیدند - بعده [8] سلطان خفیه بر مقطعانِ [9] بلاد و ممالک فرمان نبشست - و موعود مستقیم گردانید تا بیک موعد و بیک اتفاق و یک روز نومسلمانانِ کل بلادِ ممالک را بکشتند [10] - چنانچه هیچ یکی از مغلی [11] گویان در مملکت هندوستان نماند - بعد ازان بجانب هندوستان بیرون آمد [12] و دیوگیر را که در نوبتِ امیری فتح کرده بود و غنایم فراوان [13] و نفایس بی پایان بدست آورده بار دیگر لشکر کشید - و آن بلاد را مضبوط گردانید - و چون ممالک دهلي حق تبارک [14] و تعالی او را صاف گردانید و از انهزامِ لشکرِ ملاعین

---

[1] M. omits ابد

[2] M. مغل و نو مسلمانان

[3] M. در اثناء

[4] B. نومسلمانانی چند

[5] M. خلق نظاره

[6] B. بروی زنیم

[7] M. این خبر شنیع بسلطان

[8] M. omits بعده

[9] B. بر متعلقان بلاد ممالک and M. بر مقطعان بداد ممالک

[10] M. بکشند

[11] B. مغل

[12] M. آمده

[13] M. فراوان بدست آورده بار دیگر بکشاد و چون ممالک دهلی

[14] B. omits تبارک و

فارغ شد در سنه ثمان و تسعین و ستمائه الغ خان را [1] با عساکر گردون مآثر قاهره طرف گجرات نامزد فرمود - تا دمار [2] ازان دیار برآرد - درآن ایام کرن رای گجرات سي هزار سوار جرّار و هشتاد هزار [3] پیادهٔ نامدار و سي زنجیر پیل مهیب سرخ رو و کوه پیکر و عفریت هیکل داشت - چون الغ خان نزدیک گجرات رسید رای کرن طاقت مقاومت نیاورد - منهزم گشت - الغ خان در گجرات در آمد - تمامی ولایت را نهب و تاراج کرد و بیست زنجیر پیل بدست آورد - و تعاقب رای کرن مذکور [4] تا سومنات کرد - بتخانه که در سومنات [5] بود از قدیم میشوم او خراب گشت - و آن بتخانه که قبله‌گاهِ هندوان و رای رایان بود مستاصل و منهدم گردانیده و مسجدی بر آورده از آنجا بسوی حضرت باز گشت - چون در حدِّ جالور رسید بجهت اموالی که لشکر را از نهب گجرات و سومنات بدست آمده بود تفحّص آغاز کرد - خلق را دمه [6] مي نهاد و نمک آب میداد - بعضی طایفهٔ مغل که برابر الب خان [7] و الغ خان بودند چنانچه یلچق [8] و کسری و بیگی [9] و تمغان و محمد شه و تمر بغه [10] و شادي بغه و قتلغ بغه [11] طاقت نتوانستند آورد و غنیمت باز نتوانستند داد - از الغ خان برگشتند [12] و قصد کشتن او کردند - اما مقهور و مخذول [13]

---

1 B. omits را

2 M. تادة ار ازان دیار بر آرد

3 M. سي هزار سوار و هشتاد هزار پیادة و سي زنجیر پیل داشت

4 M. omits مذکور

5 M. سومنات بود خراب کردة مسجدی بر آورد و بسوی

6 M. دمة

7 M. omits الب خان

8 B. ملحق

9 M. تبکة

10 M. تمرتغة

11 M. قتلعبمة

12 M. باز گشتند

13 M. omits مخذول

شدند - بعضی از ایشان بر رای همیر دیو در جهاین رفتند و بعضی جانبین
پراگنده گشتند - و الغ خان از آنجا بکوچ متواتر در حضرت رفت -
و در سنه تسع و تسعین و ستمائه الغ خان با عساکرِ انبوه جانب رنتهنپور [1]
و جهاین نامزد شد - در آنجا [2] رای بود همیر [3] دیو نام حصاري شد [4] -
و حصاري بر سر کوه باستحکام تمام داشت که عقابِ بدستون بر آن کوه بی
ستون نتوان گذشت [5] - و او را دوازده [6] هزار مرد تازی سوار و پیاده بی شمار
و پیلان نامدار بودند - چون الغ خان آنجا رسید لشکرها [7] ساخته کرد -
هر دو لشکر [8] از آن مقام پستر باز گشت و نزول کرد - از آنجا الاغان بحضرت
فرستاد تا از استحکام حصار و استعدادِ پیاده و سوار عرضه [9] دارند - و رکابِ [10]
دولت بانهدام و انهزام ان مقام ترغیب نمایند - چون الاغان کیفیت حال
بحضرت باز نمودند سلطان لشکرها جمع کرده بکوچ متواتر در رنتهنپور رفت
و آن را فتح کرد - و همیر دیو لعین را بدوزخ فرستاد - پیل و مال و خزاین
و دفاین او بتمام [11] در دستِ ارکانِ دولت آمد - و دران قلعه کوتوالی تعین
فرمود و اقطاع جهاین [12] بالغ خان مفوّض شد [13] - از آنجا قصد قلعهٔ چتور
کرد و ان را نیز [14] فتح کرد - و آنجا خضر خان چتر لعل یافت - و چتور را
خضر آباد نام کرده بخضر خان انعام فرمود - از آنجا رایات اعلی [15] بفیروزی و
پیروزی بجانبِ دارالملک دهلي باز گشت - و در سنه سبع مائه سلطان [16]
ملک عین الملک شهاب ملتاني را با لشکرهاي بسیار در مالوه نامزد کرد -

---

1 M. رنتهور Baranī, p. 213 رنتهنبور and جهاین — 2 B. ازانجا — 3 M. همیره
4 M. نام حصاری بر سر کوه — 5 M. omits from که عقاب upto نتوان گذشت
6 M. ده هزار — 7 M. لشکررا — 8 B. and M. لشکررا
9 M. عرض دارند — 10 B. امکان دولت
11 M. بتمام دست آورد — 12 M. جهاین — 13 M. omits شد
14 M. ان را فتح — 15 M. اعلی بجانب — 16 M. omits سلطان

تا[1] مفسدان آن دیار را قلع و قمع کند - و شرّ ایشان بکفایت رساند - و هرکه سر در ربقهٔ اطاعت آرد او را بخلعتِ امان و تشریفِ استظهار مشرّف گرداند - و دران ایام در مالوه کوکا نام مقدّمي بود - بقیاس چهل هزار سوار و یک لکهه پیاده داشت - چون لشکر دران نواحي رسید کوکا طاقت مقاومت نیاورد - فرار نمود - ولایت او بتمام تاراج و نهب گشت[2] - و دران ایام در سیوانه مفسدی بود سَتَلْدِیو[3] نام - با جمعیتِ انبوه در قلعهٔ سیوانه حصاري شد - لشکر بسیار کوشش نمود[4] امّا نتوانست کشاد - سلطان بر طریق شکار بیرون آمد و آنجا رفت - هم در اول روز قلعهٔ مذکور زیر و زبر[5] گردانید - زهی اقبال و نصرت که الله سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل رعیت نواز حشم پرور را عنایت فرموده بود - فتح کرد و ستلدیو لعین را بدوزخ فرستاد - و همدران سال جالور بدست کمال الدین کرک فتح شد - و کستمر[6] دیو مفسد بدوزخ رفت - بعده[7] رایات اعلی بجانب دارالملک دهلي[8] مراجعت فرمود - در سنه اثنین و سبعمائه لشکرها بجانب تلنگ نامزد شد - چون لشکر در حدودِ تلنگ رسید رای تلنگ پیلان و سوار و پیاده بی شمار داشت - مع هذا نتوانست که با لشکر اسلام مقاومت کند - حصاري شد - لشکر[9] حصار را گرد کرده ولایت بتمام نهب و تاراج نهاد - رای تلنگ امان خواست - پیل و مال و خزاین و دفاین بوجه خدمتی پیش آورد - و سر در ربقهٔ اطاعت کشید - از آنجا لشکر اسلام بحضرت باز گشت - بعد ازان

---

1 M. مفسدان دیار را قلع کند

2 M. نهب گشت - بعده ازان در سوانه

3 M. صلدیو نام جمعیت

4 M. کوشش نمودن نتوانست کشاد

5 M. قلعهٔ مذکور فتح کرد و صلدیو

6 M. کتهر دیو

7 omits بعده

8 M. omits دهلي

9 B. لشکر اسلام حصار

ملک نایب باربک [1] با عساکر قاهره در ملک معبر نامزد شد - چون لشکر اسلام [2] در حد معبر رسید ولایت معبر [3] نهب و تاراج کرد و مال بسیار و دفاین بی شمار [4] بر دست آمد - و صد زنجیر پیل بدست آورد - و چند هزار مفسد نامدار بدوزخ فرستاد [5] - اقالیم معبر در ضبط و تصرّفِ بندگانِ حضرت اعلی آمد - و ملک نایب مظفر و منصور باز گشت - چون سلطان علاؤ الدین از کارِ جهانگیری و شغلِ کشور کشائی فارغ شد کار خیر شاهزاده [6] بنیاد نهاد - فرمود تا اهلِ تقویم و اصحابِ تنجیم به [7] نیکوترین فال روز اختیار کنند - منجّمان [8] بر حکمِ فرمان اعلی از شمارِ تقویم و حسابِ تنجیم به بهترین روزی و خوبترین ساعتي کار خیر شاهزاده [9] مدّاللهُ عُمْرَهٗ اختیار کردند - بطالعِ سعد و اخترِ میمون در شهر قبهای فلک سای [10] بر آوردند - و بکنچ و مهرتاب [11] پوشانیدند - و اهل طرب از [12] مسلم و هندو بقبها نغمه ساز گشتند - و فلک را در چرخ [13] آوردند - بعد ازان چندگاه سلطان را زحمت تپ [14] غالب آمد - خضر خان پسر بزرگ سلطان به نیّتِ صحت نذر کرد - که اگر حق تعالی سلطان را شفای عاجل کرامت کند پیاده بزیارتِ پیران هتهناپور رود - حق تعالی [15] سلطان را اندک مایه صحت روی داد - خضر خان بر حکم نذر در هتهناپور بزیارتِ پیران [16] رفت - ملک نایب بسلطان باز نمود که البطان را اتفاق آنست

---

1 M. ملک نایب باعساکر 2 M. omits اسلام 3 M. ولایت نهب کرد
4 M. omits و دفاین بی شمار 5 B. omits فرستاد
6 M. شاهزادگان بنیاد نهاد 7 M. omits به
8 B. منجمان نیک ترین حکم 9 B. شاهزادگان اختیار
10 B. فلک سایه 11 B. و بکنچ و محربات
12 B. از اهل طرب مسلم 13 M. درخرچ آوردند 14 M. omits تپ
15 B. حق سبحانه و تعالی 16 M. omits پیران

که خضر خان را در ملک بنشاند و خود نایب ملک شود - و بعد از چندگاه او را نیز [1] تمام کند - و مِنْ کُلِّ الْوُجُوْهِ خود مُلک بگیرد - سلطان را زحمت غالب شده بود - از خود [2] خبر نداشت - این معني تحقیق پنداشت - فرمان شد تا البخان را بکشند - چون البخان در سرای آمد ملک کمال الدین کرک و ملک نایب هر دو البخان را گرفته بکشتند - چون ملک نایب کارِ البخان [3] پرداخت بر سلطان عرضه داشت کرد - چو البخان کشته شد نباید خضر خان ازین سبب هراسی گیرد - بجانب خضر خان فرمان اصدار یابد و اقطاع امروهه بدو مفوّض گردد تا آنجا باشد - بمضون آنکه آن فرزند در امروهه بنشیند و تا دامن کوه شکارگاه خود سازد - و تا فرمانِ طلب صادر نگردد اصلا [4] در حضرت اعلی نیاید - چون فرمان اعلیٰ بر خضر خان برسید بغایت متردّد و متأمّل [5] شد - و از هتهناپور در امروهه رفت - و در امروهه نیز فرمانی دیگر رسید که چتر و دور باش و آنچه علامتِ بادشاهي باشد بحضرت اعلی [6] فرستد - خضر خان اطاعت کرد و هرچه علامات بادشاهي بود بحضرت فرستاد - بعد از چند روز با خود گفت که من خیانتی نکرده ام که موجبِ سیاستی و مستوجبِ ملامتی گردم - اگر بغیر فرمان در حضرت روم سلطان البته شفقت پدری از من دریغ ندارد - و اگر گناهي و یا خطائی در وجود آمده باشد بگذارد [7] - سوار شد - دوم روز از امروهه در حضرت آمد - پای بوس کرد - سلطان از شفقت پدری در کنار گرفت -

---

1 M. چندگاه کار او نیز تمام
2 B. و سلطان از خود خبر
3 M. البخان را پرداخت and B. البخان سنجر پرداخت
4 M. نگردد در حضرت نیاید
5 M. omits متامل
6 M. در حضرت فرستد
7 B. بگذرد

بوسه بر سر و روی [1] آن شاهزادهٔ یوسف صفت - فرشته منش داد و فرمود برو مادر را ببین - چون خضر خان بدیدنِ مادر رفت ملک نایب حرامخوار [2] قواشي بردار پس دریده پیش بریده محل خلوت یافت - پیش سلطان عرضه داشت کرد که اگر [3] خضر را اتفاقِ ملک گرفتن نیست بی فرمانِ بادشاه چرا در حضرت آمده است - سلطان را چندان ضبط و هوش نمانده بود [4] فرمود تا خضر خان را و شادي خان را بند کرده در گوالیر [5] فرستند - هر دو برادر بی گناه [6] را بند کرده سیوم روز در گوالیر بردند - چون چند روزی بر آمد سلطان را زحمت غالب شد - و همدران زحمت برحمت حق پیوست - در هفتم ماه شوال سنه خمس عشر و سبعمائه ملک نایب پسر سلطان را که شهاب الدین لقب بود بر تخت بنشاند [7] و سلطان شهاب الدین خطاب کرد و خود [8] نایب ملک شد - و ملک اختیار الدین سنبل را در گوالیر فرستاد تا چشم خضر خان و شادی خان بکشد [9] - چون این خبر بر خضر خان برسید [10] چشم پر آب کرد و دل بر قضای مرگ [11] نهاد - سنبل حرامخوار ایشان را میل کشیده باز گشت - ملک نایب در تدبیر آن شد که امرای علائي [12] را بدست آورده دفع کند - همدران [13] اندیشهٔ فاسد بود که مبشّر و بشیر پایکان خوابگاهی سلطان علاؤ الدین اندیشه کردند که حرامخوار را بکشند - دران شب نوبت ایشان بود تیغ برکشیدند

---

1 M. بوسه بر روی او داد فرمود

2 M. حرام خوار محل خلوت

3 M. omits اگر

4 B. نمانده بود و خوف گشته فرمود

5 M. کالیور

6 M. omits بی گناه

7 M. نشاند

8 M. کرد و چون نایب

9 M. بکشند

10 M. رسید

11 M. دل زیر فصاد سنبل

12 B. اعلائي

13 M. بعد ازان اندیشه

و سرها [1] در بنا گوش بسته یکسر بالا رفتند - و تیغ برّان [2] بران حرامخوار انداختند - او گریخته در پردهٔ حرمگاه خزید - از آنجا بیرون [3] آورده سرش بریدند - بعد ازان مبارک خان که درون پنهان مانده بود [4] از حرم محترم بیرون آمد - سلطان شهاب الدین [5] را خدمت کرد - خود نایب ملک شد تا [6] مدت چهار ماه - [7] چون سلطان شهاب الدین خرد بود صلاح و فساد مملکت نمي دانست - امرا و ملوک نیز بر مبارک خان [8] نظر داشتند امّا بیرون نتوانستند داد - بعده [9] مبارک خان سلطان شهاب الدین را جلا کرد [10] و خود [11] را سلطان خطاب کرد و بر تخت سلطنت جلوس فرمود - و این واقعه در سنه ست عشر و سبعمائه بود * بیت *

تا جهان بُوَد چنین بُوَد و چنین خواهد بود
همه را عاقبتِ کار همین خواهد بود

و مدتِ ملکِ سلطان علاؤ الدین بیست و یک سال بود وَ اللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب *

ذکر سلطان قطب الدین مبارک شاه

سلطان قطب الدین مبارک شاه پسر سلطان علاؤ الدین بود - چون سلطان شهاب الدین را جلا [10] کردند روز یکشنبه بیستم ماه محرم سنة المذکور در قصر دار الخلافت بر تختِ سلطنت جلوس فرمود - و کسان خود را بالقاب و اشغال معیّن گردانید - چنانچه خسرو پاسبان را خسرو

---

1 B. بر کشیدند و پرها در بناگوش بسته بمکر بالا   2 M. omits بران
3 M. بیرون آوردند سرش ببریدند
4 M. مانده بود ببرنه مبارکخان از حرم   5 M. omits الدین
6 B. چون مدت   7 B. مدت چهار ماه بگذشت
8 M. بر مبارکخان آن نظر   9 M. omits بعده
10 M. جدا کردند

خان خطاب کرد - و محمود محمد مولی [1] میر خان - و ملک دینار ظفر خان شد - و ملک فخر الدین [2] جونا پسر غازي ملک امیر آخور - و ملک قیصر خاص حاجب [3] - و اصبح قربیگ میسرة [4] - و یک لکهي محو قربیگ میمنه - و بشیر معزی [5] نایب خاص حاجب - و بیگ روزمني سر جاندار میمنه - و حسن بیگی سر جاندار میسرة - و خواجه حاجي شب نویس نایب عرض ممالک گشتند - همدران سال جلوس اتفاق کرد که جانب دیوگیر رود - امرا و ملوک عرضه داشت کردند این معنی پسندیده نیست - بادشاه را در ابتدای جلوس که ملک نوگیر بود مصلحت نباشد که بدور دست عزیمت کند * نظم *

جهان بادشه را خرامش ز جای   پسندیده نبود ز فرهنگ و رای
بصدق اندرون مخلص شاه کیست   که داند که در پرده بد خواه کیست
پس انگه زند سوی هر بیخ شاخ [7]   بنه [6] به که جا گیرد اول فراخ

بعده سلطان فرمود [8] هیچ کس را از شما گمان بود که مُلک بوجود چندین برادران بمن رسد - گفتند نبود - پس گفت چون حق تعالی بی واسطه و بی منّتِ کسی ملک بمن داد مقدور که باشد [9] که از من بستاند - و آن وقت که بستاند حدّ کیست که باز [10] دهد - و این بیت مي گفت [11] *

---

[1] Baranī, p. 379 شیر خان ملک محمد مولای and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 175 و محمد مولای عم خود را شیر خان خطاب فرمود

[2] Baranī, p. 379 فخر الدین اخربگ جونا بر یدملک

[3] Baranī, p. 379 ملک تاج الدین حاجب قیصر خان   [4] M. قوبیک و میسرة

[5] M. معتری   [6] M. تنه آن که جا   [7] B. بیخ و شاخ

[8] M. گفت   [9] B. مقدور باشد که از   [10] M. باز دهاند

[11] M. omits و این بیت مي گفت

* بیت *

خـــدا داد ما [1] را بشمشیر و رای نیارد ستد دیگری جــز خـــدای

آنگاه طرف دیوگیر عزیمت فرمود - و چندگاه آنجا سکونت کرده یک لکهي را در دیوگیر گذاشت - و خود بحضرتِ دار الملک باز گشت - چون در بالا کهي [2] ساکونه رسید اسد الدین پسر ملک خموش غدر اندیشید - و چند نفر دیگر باو یار شدند - آرام شه پسر خورم کهجوری وکیلدر جلالی نیم شب سلطان را خبر داد - چون بامداد شد [3] اسد الدین و ملک مصری را بگرفتند - ایشان مُقِر شدند - بسیاست پیوستند - سلطان از آنجا بکوچ متواتر در دهلي آمد - بعد ازان یک لکهي در دیوگیر عصیان ورزید و علامات بادشاهي ظاهر گردانید - سلطان لشکرهای قاهره [4] خسرو خان را داده در دیوگیر بجهت [5] دفعِ فتنۀ یک لکهی نامزد فرمود - چون خسرو خان آنجا رسید لشکرهای دیوگیر که آنجا جمع شده بودند [6] یک لکهی را گرفته غل در گردن و زنجیر در پای کرده خدوهٔ مغلوه بر خسرو خان آرند - خسرو خان اورا در حضرت فرستاد - و آنجا بسیاست پیوست خسرو خان ازآنجا کوچ کرده طایفۀ راکهو [7] را نهب و تاراج کرد [8] - و غنایم فراوان از زرِ سامت [9] و ناطق بدست آورد - بعده ازان جانبِ تلنگ رفت - چون در حدود تلنگ رسید رای تلنگ طاقتِ مقاومت نیاورد - حصاري شد - خسرو خان حصار را محصّر [10] کرد - بعد از [11] چند روز رای مذکور [12] عاجز گشت - صد و چند زنجیر پیل و خزاین و دفاین

---

1 M. خدا داد ها را
2 M. بالاکهتي
3 B. بامداد اسدالدین
4 M. لشکر قاهر
5 M. سبب دفع
6 B. جمع شده بود
7 M. راکیهو
8 B. تاراج نهاد
9 M. غنایم فراوان بدست آورد بعده جانب تلنگ
10 M. حصار را مهر کرد
11 M. بعد ازان چند
12 M. omits مذکور

و نفایس دیگر بوجه خدمتی خسرو خان را داد - و شرطِ اطاعت و خدمت گاری [1] بجا اورد - و خلعت از خسرو خان پوشید - از آنجا خسرو خان بجانب ملکی [2] نهضت کرد - و بیست زنجیر پیل و یک الماس بوزن شش درم دست آورده در ولایت معبر در آمد - از ایشان نیز پیل و مال فراوان گرفت - چون مالهای بیشمار و پیلان [3] بسیار بدست او افتاد [4] خواست تا از سلطان عاصي شده همدران طرف بماند - امرا و ملوکِ حضرت که برابر او نامزد بودند چنانچه ملک تلبغه بغده [5] و ملک تلبغه ناگوری و ملک حاجي نایب عرض و ملک تمر و ملک تکین و ملک مَلّ و امرای دیگر همه متفق شده او را بزور در دهلي آوردند - و این معني بحضور [6] سلطان توجیه کردند - سلطان در حق او گفتهٔ ایشان مسموع نداشت - بلکه مرحمتهای فراوان و شفقتهای بی پایان ارزانی فرمود - و در حق آن حلال خواران سیاست فرمود - بعد ازان [7] چندگاه خسرو خان حرام خوار غدری بچه غدر اندیشید - و چند نفر براو اقربای خویش آورده درون خانه پنهان داشت تا سلطان را بکشند - در وقت نماز خفتن آن حرامخوار بدبخت [8] با برادران و قرابتان در آمد - سلطان در آن شب مست بود - بگرفت [9] و خنجر بر حنجر مبارک راند - سلطان از قوّت جوانی و زور مستي خود را از دست حرام‌خوار رها کنانید و عزیمتِ سرایِ محروسه کرد - آن حرام خوار تعاقب نمود - و جعدِ مبارک

---

[1] M. omits و خدمتگاری

[2] M. متلي نهضت و بیست

[3] M. پیل بسیار

[4] M. بدست افتاده

[5] M. بغوه Ṭabaḳāt Akbarī p. 181 تلبغه یغده

[6] M. آوردند بحضرت سلطان

[7] M. بعد ان چندگاه

[8] M. omits بد بخت

[9] M. بگرفته کشت و خود بر تخت and omits from و خنجر up to پاک عتقاد را تمام ساخت

را بگرفت - و سلطان را بر زمین زد و خنجر در سینهٔ مبارک چنان زد که سلطانِ شهید از دار فنا بدار بقا رحلت نمود - چون آن حرام خوار کار آن پادشاه پاک اعتقاد را تمام ساخت خود بر تخت سلطنت بنشست - و سلطان ناصر الدین خود را خطاب کرد و زنِ سلطان را در حبالهٔ خویش آورد [1] - و این واقعه [2] در پنجم ماه ربیع الاول در سنه عشرین و سبعمائة بود * * بیت *

شد خار خار بستر آن شخصِ نازنین — آزار می رسید ز دیبا و ششترین [3]

مدت ملکِ سلطانِ قطب الدین چهار سال و چند [4] ماه بود وَاللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب [5] *

ذکر سلطان ناصر الدین خسرو خان

ناصر الدین خسرو خان از بندگان علائي بود - در عهدِ طفولیت خسرو خان و برادر او از نهب مالوه بردست لشکر [6] اسلام اسیر گشته - و میانِ بندگانِ خاص جمع آمده در عهدِ سلطان قطب الدین مرحوم قربت و احتشام و اختصاص [7] گرفت و نایبِ مملکت گشت - چون در اصلش خطا بود در عقلش نقصان - صوابِ کار خویش درین [8] کارِ ناصواب دید - و کمالِ [9] کفرانِ نعمت ورزید * * ابیات *

درختی که تلخ است [10] او را سرشت — گرش در [11] نشانی بباغ بهشت

ور از جوی خلدش بهنگام آب — به بیخ [12] انگبین ریزی و شیر ناب

---

1 M. omits from وزن up to آورد
2 B. omits در پنجم ماه ربیع الاول
3 M. ششترش
4 M. چهار سال و دو ماه و یازده روز بود
5 M. omits و الله اعلم بالصواب
6 B. omits لشکر
7 M. احتشام گرفت ان مملکت
8 M. درین دید
9 M. بکمال
10 M. تلخ آمد
11 M. برنشاني
12 M. همه انگبین

سرانجام گوهر بکار آورد   همان میوهٔ تلخ بار آورد

القصه بعد کشتنِ سلطان قطب الدین مرحوم و شاهزادگان - خسرو خان در برانداختنِ خاندان علائي دست برآورد - و بعضی شهزادگان و پسران سلطان علاؤ الدین مرحوم که در حادثاتِ ماضیه از آفات مادرِ دهرِ بی مهر درون حرم در کنارِ مادران مانده بودند چنانچه فرید خان و بوبکرخان و علیخان و بهار خان همه را بیرون آورده در [1] سنه احدی و عشرین و سبعمائه میل درچشم کشید - و بعضی امرا و ملوک علائي را که مخالف خود دید دست [2] آورده بخواری و زاری تمام نابود و نیست گردانید - و بعضی را چنانچه عین الملک [3] و شهاب تاج ملتاني و چند نفر دیگر [4] را متفرق گردانید - اغلب هنود فرمانده و حاکم گشتند - و آن جماعت بر اعتماد قربتِ [5] ناصر الدین خسرو خان درمیان مسلمانان ظلم و تعدّي کردن گرفتند - و عورات از درون حرم مي بردند و خزاین و دفاین که از سلطان علاؤ الدین مانده بود بتمام پریشان و تلف مي کردند *

همه گنج و انباءِ دیرینه سال   که نارد کسی حصر آن در خیال
کلیدِ درش هندوان را سپرد   که هریک بمقدار بایست برد

و بعضی امرا و ملوک که بر دست او محبوس نشدند حیران و مضطر مي بودند - تا ناصر الدین خسرو خان فرمانهای استظهار در اطراف فرستاد - و خلق را بر خود استدعا کرد - و از مقرّبان خود هر یکی را بخطاب و القاب مشرّف گردانید - چنانچه حسام الدین برادر خود را خانخانان و یوسف صوفي را صوفیخان و عین الملک [6] ملتاني را علم خان و اختیار

---

1 M. omits در
2 M. دست آورده بکشت و بعضی
3 M. عین الملک شهاب
4 M. چند فردی را متفرق
5 B. اعتماد قربت and M. ناصرالدین درمیان
6 M. عین الملک و اختیار

الدین سنبل را حاتم خان خطاب کرد - و کمال الدین صوفي وکیلدر و ملک فخر الدین جونا پسر غازي ملک آخور بگ قطبي آخور بگ گشت - آن گاه خواست تا جمله امرا و ملوکِ اطراف را در حضرت آرد - بعضی مي آمدند و بعضی سرکشی میکردند - روزی ملک فخر الدین آخور بگ را گفت که چند از سر اسپ [1] تازي برق کند - ملک فخر الدین که همه وقت در اختلالِ خاندان سلطان علاؤ الدین تاسف میکرد بهانه یافت - بر غازي ملک [2] بخفیه مکتوبی نبشت - که زینهار این [3] کافر نعمت را استوار نداری و اتفاق آمدن [4] نکنی - بلکه اگر خواستِ خدای تعالی [5] باشد این فرزند نیز [6] بخدمت مي رسد - بعد از چند روز فرصت یافت هم بران اسپان سوار شده جانب دیپالپور راند - پسر ملک بهرام آیبه [7] را نیز برابر خود برد * بیت *

نشسته بران تازیان براق همی راند یکرو بیک اتفاق

ناصر الدین را از رفتن ملک فخر الدین خبر شد - یک‌فوج سوار متعاقب او فرستاد - ایشان [8] سه شبان روز دنبال کردند نتوانستند رسید - ملک فخر الدین با پسر ملک بهرام هرچه تعجیل‌تر بر غازي ملک رفت - و مزاج فساد و اهانت اسلام بتمام [9] باز گفت - ملک، غازي ملک همان زمان مکتوبات [10] بجانب بعضی امرا و ملوک علائي چنانکه ملک بهرام آیبه و ملک مغلطي امیر ملتان - و ملک عین الملک شهاب ملتاني و محمد شاه پسر امیر سیوستان [11] و ملک بک لکهي بندہ علائي امیر

---

[1] M. گفت تا چند سر اسپ

[2] M. ملک غازي

[3] M. نبشت که سخن این کافر نعمت را

[4] M. اتفاق باین بد عهد نکني

[5] M. omits تعالی

[6] M. omits نیز

[7] M. بهرام امیر را

[8] M. omits ایشان

[9] M. omits بتمام

[10] B. مکتوب

[11] B. سوستان

سامانه فرستاد - و بجهت استدعای خون [1] سلطان قطب الدین ایشان را تحریض نمود - و ملک بهرام آینه [2] بمجرد رسیدن مکتوبات بر ملک غازي ملک آمد - و مغلتي [3] امیر ملتان جواب نوشت مضمون آنکه من امیر ملتانم با چندین هزار سوار و پیاده بیشمار با دهلي خلاف نمي توانم کرد - علی الخصوص امیر دیبالپور زینهار این خیال فاسد از دماغ بیرون برد - و سر در ربقهٔ اطاعت کشد - چون امیر ملتان برین نوع جواب نبشت ملک غازي بخفیه مکتوبی دیگر برای ساکنان و مقطعانِ ملتان فرستاد - بهرام سراج که یکی از معارفِ ملتان [4] بود با جمعی انبوه مستعد شده در آمد - مغلتی را خبر شد - فرار نموده در جوئی که غازي ملک حفر کرده بود خزید - خلق ملتان سوار و پیاده تعاقب کردند - و از آنجا بیرون آوردند و کشتند [5] - و محمد شاه پسر امیر سیوستان پیش ازین بر دست سیوستانیان محبوس بود - چون مکتوبِ غازي ملک رسید سیوستانیان بر محمد شاه [6] گفتند اگر غازي ملک را اطاعت کني ما ترا بگذاریم - همچنان کرد - اورا گذاشتند - محمد شاه جواب نبشت که متعاقب مکتوب احرام گرفته مي آیم [7] - و قدری کیفیت از حبس خود و غیر مستعد بودن لشکر باز نمود - اما یک لکهی امیر سامانه عین مکتوب [8] غازي ملک بر ناصر الدین خسرو خان فرستاد - و کیفیت مخالفتِ غازي ملک باز نمود - و لشکر خود مستعد کرده [9] بجانب دیبالپور بیرون آورد - چون در حدود دیبالپور رسید ملک غازي ملک

---

1 M. استدعا چون 2 M. ایبه 3 M. مغلطی
4 M. معارف ملک 5 B. آوردند بکشتند
6 M. بر محمد شاه را گفتند 7 M. مي آید
8 M. سامانه عین الملک و غازیملک بر ناصر
9 M. خود را مستعد کرده از شهر دیبالپور

نیز مستعد شده مقابل آمد [1] - یک لکهي مذکور هم در اول حمله شکست و منهزم شده در سامانه رفت - می‌خواست در دهلي بر ناصر الدین برود - همچنان خلق سامانه حشر کرده او را بکشتند - و ملک عین الملک ملتاني در دهلي بود - چون نبشتهٔ غازي ملک برو هم [2] رسید او نیز جواب نبشت که من آمدن نتوانم اما عطف کرده در ولایت خویش خواهم رفت - یاری دهي هیچ یکی نخواهم کرد - هرکه در میان [3] شما دهلي بگیرد با او موافقت کرده خواهد شد - چون جوابِ مکتوبات [4] هر یکی بر غازي ملک رسید خشم [5] شد - و ملک بهرام ایبه [6] را طلب فرمود و محضر ساخت که مملکتِ اسلام هندوان گرفتند - و خاندان علائي بر افتاد - اکنون می‌خواهم که انتقام آن خاندان بکشم - چنانچه سالها با من موافقت نموده اید [7] این زمان نیز موافقت باید کرد - تا بیاريِ شما برسمِ حلال‌خواران تیغ زنیم - هم برین عهد بستند و اتفاق بیرون آمدن کردند - همچنان خبر رسید که مال خراج ملتان و سیوستان و اسپان بی شمار و بی عدد بدهلي میرود - ملک غازي ملک که حیدر ثاني [8] بود لشکر را فرمود تا بتمام مال و اسپان غارت کنند - و هر یکی را از [9] لشکریان مواجب دو سال مفروغ کرده بدهند - همچنان کردند - چون غازي ملک را این‌چنین یُمن روی نمود از دیبالپور کوچ کرد [10] و بتواتر در سرستي رسید - ناصر الدین خسرو خان نیز خانخانان برادر خود و صوفي خان را با لشکرهای انبوه پیش فرستاد - در حوض بهاتي جای مصاف اختیار کردند - آنجا هر دو لشکر را جنگ شد - حق تعالی غازی ملک را ظفر بخشید - لشکر

---

1 M. مقابل آن یک لکهي مذکور

2 B. بدو هم رسید　3 M. هرکه میان شما که دهلي　4 B. مکتوب

5 M. حشم خود　6 M. ایبه　7 B. نموده اند

8 M. omits حیدر ثاني　9 M. omits را از　10 M. کرده

ناصر الدین منهزم گشت - خانخانان و صوفي خان پیلان و مراتب گم کرده در دهلي رفتند - غازي ملک ازآنجا جانب دهلي راند و بکوچ متواتر روان شد - ناصر الدین خسرو خان نیز خود بیرون آمد و لشکرهای اطراف جمع کرده نزدیک بیلکوش [1] لشکر گاه ساخت - چنانچه یک سرِ لشکر در حوض خاص سلطان بود - و یک سر در اندبنتهه [2] و خزانهٔ سلطان علاؤ الدین کشیده سه گان چهار گان [3] سال مواجب و انعام لشکر را دادن گرفت - و بعضی شاهزادگان علائی را که پیش ازین کور کرده بود از درون حرم بیرون آورده بکشت - و غازي ملک نیز نزدیک روضهٔ سلطان رضیه منزلگاه کرده مستعد فرود آمد - روز جمعه ناصر الدین خسرو خان غیر اتفاق سوار شد و صف کشیده ترتیب جنگ کرد - ازین طرف غازي ملک نیز لشکر خود مستعد ساخت و بایستاد - بعده [4] هر دو لشکر بجنگ پیوستند - اول لشکر ناصر الدین غالب آمد - لشکر غازی ملک را بشکست - آخر غازی ملک با یک فوج خاص بمقدار سیصد سوار که چون کوه بر جای مانده بود بر چندان هزار سوار بزد - چنانچه هم در اولِ حمله ترتیبِ مراتب و پیلان و سواران بشکست - ناصر الدین خسرو خان منهزم شده با بعضی امرای خود در متری رفت و همانجا تلف شد - غازی ملک مظفر و منصور در سرا [5] پردهٔ خویش فرود آمد - شب همانجا کرد - پگاه بامداد درون دهلي در آمد و بر تخت مملکت جلوس فرمود - و سلطان غیاث الدین خود را خطاب کرد - دوم روز آن خبر شد که خانخانان برادر ناصر الدین در باغ خزیده است - ملک فخر الدین را فرمان شد تا آن باغی را از باغ بیرون آورده در بازار دهلي

---

[1] M. بیلکوس لشکرها
[2] M. اندبهتهه
[3] B. سکان چهار گان
[4] M. omits بعده
[5] M. در پرده

بگردانند - همچنان کردند - بعده بسیاست پیوست - و این واقعه در سنه احدی و عشرین و سبعمائه بود * * بیت *

هرچه کنی باز دشانت دهند [1] آنچه دهی باز همانت دهند

و مدت ملک ناصر الدین خسرو خان چهار ماه و چند روز بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب و اِلَیْهِ الْمَرْجَعُ وَ الْمَآب [2] *

ذکر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان غیاث الدین تغلق شاه بادشاه کریم و عادل بود و در طبیعت او همه [3] فراهمی و عمارت و آبادانی و دانایگی و هشیاری [4] و عصمت و پاکی و پاکیزگی مجبول و مذکور بود [5] - و در کیاست و کفایت و فراست [6] و دانایگی و هوشیاری نظیر نداشت - دایماً خمس اوقات فرایض بجماعت گذاردی - و تا نماز خفتن نگذاردی درون حرم نرفتی - الغرض چون ناصر الدین منهزم شد سلطان غیاث الدین روز شنبه غرّهٔ ماهِ شعبان سنة المذکور باتفاق امرا و ملوک و ایمه و سادات و قضات و سایرِ انام [7] در دار الخلافت بر تختِ سلطنت جلوس فرمود - امرا و ملوک علائی را بنواخت - مراتب و منازل و اقطاع بر ایشان مقرر داشت - و خاندانهای قدیم که بر افتاده بودند احیا گردانید - و بعضی اقربای خود را القاب و اشغال تعین فرمود - چنانچه ملک فخر الدین پسر بزرگ را الغ خان خطاب [8] شد و ولی عهد خود کرد - و شاهزادگان دیگر بهرام خان

---

1 B. کنند

2 M. omits والیه المرجع و المآب

3 B. هر فراهمي

4 M. omits و دانایگي و هشیاري

5 M. omits بود

6 M. omits فراست

7 M. سایر الانام

8 M. خطاب او شد و ولي خود گردانید

و ظفر خان و نصرت خان و محمود خان شدند - و ملک اسد الدین برادر زادهٔ را نایب باربک گردانید - و ملک بهاء الدین خواهر زادهٔ عرض ممالک و اقطاع سامانه یافت - و گرشاسب [1] ملک خطاب داد و [2] دیوان وزارت بعهدهٔ شادی [3] داد و داماد خود کرد و اعوان و انصار قدیم را شغلها مناسبِ حال [4] ارزانی داشت - چون کار مملکت قرار گرفت در سنة المذکور الغ خان را با عساکرِ قاهرهٔ جانبِ ولایت تلنگ و معبر [5] نامزد فرمود - الغ خان مذکور باکوکبه و دبدبهٔ [6] بادشاهی بیرون آمد [7] - لشکر چندیری و بداون و اودهه و کره و دلمو و بنکرمو [8] و اقطاعات دیگر بدو پیوست - میان دیوگیر شدهٔ در ولایت تلنگ [9] در آمدند - لشکر دیوگیر نیز [10] بیامد - الغخان در ارنگل که دار الملکِ هفصد سالِ [11] رای کرن مها دیو و آبا و اجداد او بود رفته محصّر کرد - رای مذکور با جمعیت مقدّمان و سران خویش حصاری شد - و ارنکل را دو حصار است - سنگین و گِلی - و هر دو در غایت [12] استحکامی - چون الغ خان حصارِ گلی [13] را محصّر کرد - فرمود تا ولایت تلنگ را نهب و [14] تاراج کنند - غنایم و علف بجهت لشکر بیارند - بدین سبب [15] لشکر را در مایحتاج وسعتی پیدا آمد - در کار حصار گیری بدل و جان سعی می نمودند [16] - جنگهای مردانه [17] از طرفین سخت می شد-

---

1 B. کرشباشب ملک
2 M. دادهٔ دیوان
3 M. بعدهٔ منادي داد
4 M. مناسب ارزاني
5 M. omits معبر
6 M. الغ خان با کوکبهٔ پادشاهي بیرون
7 M. آمدهٔ
8 M. دلمؤ و سکرمؤ
9 M. ولایت ملقان در آمدند
10 M. omits نیز
11 B. سال را ارن مهادیو و آبا
12 M. غایت محکمی
13 M. گلین
14 M. نهب کنند
15 M. omits بدین سبب
16 M. مي نمود
17 M. omits مردانه

و آدمیان از جانبین کشته می شدند - چون چند روز برآمد عبید شاعر سبب تا رسیدن خبرِ دهلي آوازه کرد که سلطان غیاث الدین نماند [1] - و برحمت حق پیوست - امرا و ملوک چنانکه ملک تکین [2] و امرای دیگر را اشتعال کرد تا الغ خان را بکشند و بلغاک کنند - الغ خان را ازین حال خبر شد - با پنجاه نفر سوار از آنجا بیرون آمد - امرای حرامخوار همه ازآنجا هر کسی بجانبِ اقطاعات خود رفتند - چون الغ خان بکوچ متواتر در حضرت آمد و حال بتمام عرضه داشت - سلطان فرمانها فرستاد تا هر کجا که ایشان را دریابند بکشند - امرای مذکور هنوز در ولایت خویش نرسیده بودند - چون فرمان بدین منوال [3] صادر شد ایشان را هم دران جنگل ها تلف کردند - ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی ممالک را فرمان شد تا در اوده برود - خیلخانهٔ ملک تکین را بیارد - او آنجا رفت و همه را بگرفت - ملک تاج الدین طالقانی [4] داماد ملک تکین از بندی خانه بگریخت - ملک تاج الدین مذکور [5] در کرانهٔ سرو گرفتار شد - اورا همانجا گردن [6] زدند - پسر ملک تکین و خیل خانهٔ اورا در حضرت آوردند [7] - سلطان همه را از عورات و مرد و خرد و بزرگ پیش داخول [8] دار الخلافت در زیر پای پیل انداخت - و عبید شاعر را واژگونه بر دار [9] کردند - چنین روایت [10] مي کنند راویانِ اخبار که

---

1 M. نماند امرا و ملوک
2 B. ملک تکني
3 M. بدین نوع
4 B. طقانی
5 M. بگریخت در کرانهٔ سرو
6 M. گردن زد
7 M. حضرت آورد
8 M. داخلول
9 M. در دار کردند Baranī, p. 449 and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 195 + عبیدشاعر
بازگونه B. را زنده بر دار کردند
10 M. omits from و این قصه در up to چنین روایت مي کنند

این عبید شاعر از ملازمان و خدمتگاران شیخ الاسلام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین بود - و با امیر خسرو دایماً عکس می کردی - بسبب آن خاطرِ عاطرِ شیخ المشایخ متردد می شد - درین اثنا هندوی پیش آمد و مسلمان شد - شیخ نظام الدین او را تربیت می کرد - یک روز او را دو مسواک دادند - آن نو مسلمان عبید را پرسید که این مسواک را بچه طریق کنم - آن بد بخت گفت یکی در دهن کند و یکی در کون - او هر روز همچنین می کرد - تا دبر او آماسیده گشت - یک روز پیش شیخ المشایخ غمگین آمد - و گفت ای شیخ دو مسواک که شما لطف فرموده بودید یکی بغایت خوب است که در دهن می کنم و دومی نهایت بد است که در دبر می کنم - بُشرهٔ شیخ المشایخ متغیّر گشت - فرمود که این چنین کردن ترا که اموخت - گفت عبید شاعر - فی الحال شیخ از زبان دُرر بار فرمودند که ای عبید با چوب بازی می کنی - ازان بار هریکی دانستند که این شخص را بر دار خواهند کرد تا سخن شیخ بنفاذ رسید - و این قصه در سنه اربع و عشرین و سبعمائه بود که [1] الغ خان را باز در تلنگ نامزد کردند - رای لدر مهادیو باز حصاری شد - بعد [2] چند روز بزخم تیر و ناوک و سنگ و مغربی - حصار درونی و بیرونی بگرفت - و ارنکل [3] را فتح کرد - رای مذکور را با تمامی رایان [4] با زن و بچه و خزاین و پیلان بدست [5] آورد و فتحنامه در حضرت فرستاد - در شهر [6] قبها بستند و شادیها کردند - و تمام [7] ولایت تلنگ در ضبط آمد - مقطّعان و کار کنان خود نصب فرمود - و از تلنگ جانب

[1] M. در دار کردند سنه اربع و عشرین و سبعمائه الغ خان را

[2] B. بعد سه چند

[3] M. رانکل

[4] B. رایان دایگان و زن

[5] M. برداشته آورد

[6] M. فرستاد چون بدهلي رسید قبها

[7] M. omits تمام

جاجنگر [1] لشکر کشید - آنجا [2] چهل زنجیر پیل زنده بدست آمد - و مظفر و منصور باز [3] در ارنکل آمد - چند روز مانده سوی حضرت اعلی مراجعت کرد [4] - در سنه اربع و عشرین و سبعمائه سلطان [5] سمت لکهنوتي عزیمت فرمود - الغ خان را که ولیعهد کرده بود به نیابت ملک رانی در دار الملک تغلق آباد که در سه سال و چند ماه عمارت شده بود گذاشت - و مصالح غیبت تفویض کرد - و خود کوچ بکوچ متواتر [6] در لکهنوتي رفت و ان را فتح کرد - و هم درین محل خبر اسیر شدن بهادر شاه عرف نوده [7] بادشاه لکهنوتي بر دست هیبت الله قصوری رسید - سلطان از آنجا بجانب [8] دار الملک مراجعت کرده و بهادر شاه مذکور را نیز برابر خود در حضرت مي آورد - چون در موضع افغانپور رسید بر کوشکی [9] که برای بار عام ترتیب کرده بودند و تر بر تر بتعجیل بر آورده بار داد - و فرمود تا پیلان که از [10] نهب لکهنوتی آورده اند بیارند و یکجا بدوانند [11] - کوشک تر بود زمین از اقدام پیلان کوه پیکران خلل پذیرفت و بافتاد - و سلطان غیاث الدین [12] تغلق شاه مرحوم با یکنفر در زیر کوشک آمد و شهادت یافت - و این واقعه در ماه ربیع الاول سنه خمس و عشرین و سبعمائه بود [13] - چنین [14] روایت مي کنند که در این جا هم نفس شیخ الاقطاب شیخ محی الدین نظام الحق و الشرع

---

1 B. جاجگر

2 M. کشید و چهل پیل زنده

3 M. آمد ازانجا باز مظفر و منصور در

4 M. omits کرد

5 M. omits سلطان

6 M. omits متواتر

7 B. بوده

8 M. سلطان ازانجانب بدار

9 M. بر کشتگي که براي بارجا ترتیب

10 M. که نهب لکهنوتي

11 M. بدوانند زمین بلرزید تقدیر الله تعالی خلل

12 M. غیاث الدین مرحوم تغلق شاه

13 B. omits بود

14 M. omits from چنین روایت up to بانجام رسید

والدین بود که وقت عزیمت سلطان شیخ بزبان دُرر بار فرموده بودند که دهلی از تو دور است - چون سلطان با فتح و نصرت در افغان پور آمد فرمود که بر سینهٔ دشمن پای داده بسلامت آمدم - اما این خبر بسمع حضرت شیخ الاقطاب رسید فرمود که دهلی از تو دور است - و این واقعه در ماه مذکور بانجام رسید * * بیت *

جهان گر کنی در ته پای خویش بخسپی سر انجام بر جای خویش

مدت ملک سلطان غیاث الدین تغلق شاه مرحوم چهار سال و چند [1] ماه بود وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب وَ اِلَیْهِ الْمَرْجَعُ وَ الْمَآب [2] *

ذکر سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد شاه پسر مهتر سلطان غیاث الدین تغلق شاه بود - چون سلطان تغلق شاه شهید شد سه روز شرطِ عزا بجا آورد - در ماه ربیع الاول سنة المذکور در قصرِ دولت خانه بر تختِ سلطنت جلوس فرمود - و بعد چهل روز از تغلق آباد در دهلی رفت - پیش از آن در شهر قبها بسته بودند و بازارها و کوچها بجامهای منقّش و رنگین آراسته - و از زمان در آمدنِ سلطان درون شهر تا آن وقت که در دولت خانه نزول فرمود تنگهای زر و نقره بر پشت پیلان نهاده [3] بر [4] خلق نثار و ریختنی می کردند - و در کوچه و محلت زر می ریختند - و در خانها می انداختند - چون بعد چندگاه کارِ مملکت قرار گرفت و هم در اوایل

[1] M. سال وهشت ماه

[2] M. omits from واللّٰه up to المآب

[3] M. omits نهاده

[4] M. بر خلق ریختنی می کردند در کوچه و محلمه می ریختند چون بعد چندگاه

سنوات جلوس سلطنت اقالیم بسیار مضبوط گشت امرا و ملوک و اعیان و ارکان خویش را که موافق [1] و متفق سلطنت بودند [2] بر حسب حال - هر یکی را خطاب و القاب تعین فرمود - چنانچه ملک فیروز برادر اودری سلطان نایب باربک شد - و ملک [3] ایاز احمد شحنهٔ عمارت را خواجه جهان - و ملک قبول را ملک کبیر - و ملک سر تیز را عماد الملک - و ملک مقبول را قوام الملک - و ملک خورم موبز را ظهیر الجیوش خطاب کرد - حمید کوملی [4] اشراف یافت و رضی الملک گشت - ملک پندار خلجی قدر خان شد - و اقطاع لکهنوتی یافت - ملک حسام الدین ابو رجا را نظام الملکی و وزارت لکهنوتی داد - ملک عز الدین یحیی بندت را اعظم ملک و اقطاع ستگانو تفویض کرد - مولانا قوام الدین را قتلغ خان و شغل وکیلدری فرمود - و محمد پسر مهتر او البخان شد و اقطاع گجرات یافت - و مولانا کمال الدین برادر قتلغ خان صدر جهان - و مولانا نظام الدین برادر دیگر او عالم الملک - و نظام الدین کمال سرخ [5] مخلص الملک - و شهاب سلطانی تاج الملک - و مولانا یوسف داور ملک [6] مخاطب گشتند - و یک دختر سلطان در حبالهٔ مولانا یوسف آمد - و ملک قیران صفدر الملک و ملک بیگی سر دواتدار [7] و ملک شهاب الدین ابو رجا ملک التجار و اقطاع نوساری یافت - و در سنه سبع و عشرین و سبعمائه سلطان محمد عزیمت دیوگیر کرد - و از دهلي تا دیوگیر در هر کروهی دهاوه آبادان گردانید - و ایشان را همان‌جاها زمین داد تا مجمل مواجب ایشان محصول آن باشد - و هر الاغی که بیابد در

---

[1] B. موافقت و متفق
[2] M. سلطنت بوده اند چنانچه ملک فیروز
[3] M. ملک زادهٔ احمد عیاض
[4] M. حمید لویکی
[5] B. سرح
[6] M. دوار الملک
[7] M. سوود انداز و مولانا شهاب

کهت [1] بر نشانده بر سر کرانه دهاوه بدهاوه برسانند[2] - و در هر منزلی کوشکی بنا [3] فرمود و خانقاهی ساخت - و شیخی مستقیم کرد - مایده معین گردانید تا هر وقت که کسی برسد طعام و شربت [4] و تنبول و مقام موجود یابد - و هردو طرفِ راه متصل درختان نهال کرد چنانچه اثر آن تا غایت باقی است - و دیوگیر را دولت اباد نام کرده دارالملک ساخت - با مخدومۀ جهان مادر سلطان جمیع خیلخانهای امرا و ملوک و معارف و مشاهیر و خواصان و بندگان و پیلان و اسپان و خزاین و دفاین درگاه در دولت آباد برد - و بعد رفتن مخدومۀ جهان سادات و مشایخ و علما و اکابر دهلي را در دولت آباد طلب شد - همه آنجا رفتند و بشرف زمین بوس مشرّف گشتند - انعامات و ادرارات یکی بدو شد - و از برای عمارتِ خانها زر [5] علیحده یافتند - همه مفروح [6] الحال گشتند - و هم در آخر سال مذکور [7] ملک بهادر گرشاسب [8] عارضِ لشکر در سفر بلغاک کرد - سلطان خواجه جهان را با عساکر قاهره بجهت دفعِ شر او نامزد فرمود - چون خواجه جهان آنجا رسید بهادر مذکور با مقدارِ [9] جمعیت خویش پیش آمد و بجنگ پیوست - اخر الامر طاقت نیاورد و منهزم شده بدست هندوان اسیر و دستگیر گشت - اورا زنده بحضرت آوردند - و آنجا بسیاست پیوست - بعده علي خطي برای آوردن خیلخانۀ بهرام آیبه [10] بحضرت در ملتان تعین شد - چون آنجا رسید از جهت روان کردن خیلخانه سختي مي نمود - و بهرام آیبه [10] را در دیوان نشسته تشنیعات میکرد - و سخنانِ

---

[1] M. در گهنت   [2] M. برساند   [3] M. omits بنا

[4] M. شراب   [5] M. زرها   [6] B. مروح الحال

[7] M. سنة المذكور   [8] B. کوشتاسب   [9] M. مقدار از جمعیت

[10] M. and Baranī, p. 479 بهرام ایبه

ترش آمیز مي گفت - چنانچه ایشان از آن خوف می‌کردند - روزی لولی داماد بهرام آینه از خانه مي آمد - علي خططی میگفت شما چرا خیلخانهٔ خود را روان نمي كنید - مگر مي خواهید نروید - حرامزادگي [1] مي كنید - گفت حرامزاده کرا مي گوئي - علي گفت آنکه درون خانه نشسته است اورا میگویم - او گفت ترا چه اندازه باشد که این چنین توانی گفت - علي خططي بدوید جعد لولی بگرفت - او علي را بر زمین انداخت و سلاحدار را فرمود که سرش از تن جدا کن - علي را کشته سر او بر نیزه کردند - آنکه قدری برای این کار اندیشه می‌کردند و بیرون دادند - دوم روز بهرام آینه عصیان ظاهر کرد - سلطان را از بغی بهرام خبر کردند - سلطان [2] از دیوگیر بدهلي رسید - و [3] لشکرهای قاهره جمع کرده بیرون آمد - و عزیمت ملتان مصمّم کرد - چون در ملتان رسید بهرام آینه مقابل آمد [4] - میان هردو لشکر مقاتله شد - آخر الامر لشکر ملتان منهزم گشت [5] - بهرام کشته شد [6] - سر اورا بریده پیش تخت اعلی [7] آوردند - بیشتری [8] از مقرّبان لشکر او علفِ تیغ گشتند - سلطان بران شده بود که از ملتانیان جوی خون براند - شیخ الاسلام [9] قطب العالم شیخ رکن [10] الحق و الشرع والدین در باب عامهٔ [11] ملتان شفاعت کرد - در پیش درگاه سر مبارکِ خویش برهنه گردانیده ایستاده ماند - سلطان شفاعت بندگي شیخ قبول کرد - و ملتانیان را که با بهرام آینه یار بودند هم

---

1 B. حرام زادگي کنید   2 M. omits سلطان   3 M. رسید واز دهلي لشکرهای

4 M. مقابل آمد مقابل شد آخر الامر   5 M. منهزم گشته

6 M. بهرام مذکور کشته گشت   7 M. omits اعلی

8 B. بیشتر از مقربان

9 B. شیخ الاقطاب الاسلام   10 B. رکن الدین الحق و الشرع و الدین

11 M. عام ملتان

بشیخ بخشید - و اقطاع ملتان در سرحد بلاد [1] سنده است [2]- قوام الملک مقبول را تعین کرد - بعد چند سال بهزاد را فرستاد - چون شاهو لودی بهزاد را بکشت سلطان تا دیبالپور رسید - شاهو بگریخت در کوه رفت - در آن وقت وفات شیخ قطب العالم شده بود - آن اقطاع سلطان [3] ملک عماد الملک سلطانی را مفوّض کرد - بعضی امرا و ملوکِ نامدار با پنجاه هزار سوار داخلِ مُلک عماد الملک شدند - سلطان از آنجا بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه تسع و عشرین و سبعمائه ترمهٔ شیرین مغل برادر قتلغ خواجه بادشاه خراسان با لشکرهای انبوه در ولایت دهلی در آمد - و بیشتری حصارها را فتح کرد - و خلقِ لاهور و سامانه و اندری تا حد بداؤن اسیر گردانید تا کنارهٔ آب - چون لشکرهای او برسید همان زمان [4] باز گشت - سلطان میان دهلی و حوضِ خاص لشکرهای فراوان گرد آورده نزول کرده بود - چون ترمه [5] شکسته و از آب سنده عبره کرد سلطان با لشکرهای خویش متعاقب او تا حد کلاپور [6] برفت - و حصارِ کلاپور که خراب و مندرس [7] بود عهدهٔ ملک [8] مجیر الدین ابو رجا گردانید تا او مرتب کنانند [9] - و بعضی سران ملوک [10] جلد و نامدار هم در عقب ترمهٔ مذکور پیشتر فرستاده خود بسمت دار الملک دهلی مراجعت کرد - بعد از آن سلطان را اتفاق شد که خراج ولایت یکی [11] به بیست

---

1 B. بلاسنده
2 M. omits است
3 M. شده بود شیخ هود سلطان ملک عماد
4 برسید همچنان باز
5 M. چون مندوس شکسته او از آب سنده عبره کرده
6 M. کلانور
7 M. مندوس
8 M. عهدهٔ محی الدین ابورجا
9 M. گردانید و مرتب کنانید
10 M. سران جلد و
11 M. یکی بده و یکی به بیست

کنند - کهري و جرائی [1] پیدا کرد چنانچه مواشیها را داغ مي نهادند و رعایا را خانه مي شمردند و کشتها مي پیمودند [2] و وفاها فرمانی مي گرفتند [3] و نرخ فرمانی مي بستند - [4] ازین سبب خلق - مواشي را نواحي گذاشته در جنگلها مي خزیدند و مفسدان قوت مي گرفتند - بعده فرمان قضا مضا [5] صادر شد - تا جمیع ساکنان [6] دهلي و قصبات جوار را قافله سازند و در دولت آباد روان کنند - و خانهای شهر از شهریان بخرند - و بهای خانها از خزانه نقد بدهند - بحکم فرمانِ اعلی [7] تمامي اهل شهر و حوالی را جانب دولت آباد روان کردند - شهر دهلي چنان خالي شد که چند روز دروازها بسته مانده [8] بود - و سگ و گربه درون شهر بانگ نمي کردند - مردم عوام و اوباش که در شهر مانده بودند جمله اسباب شهریان از خانها بیرون مي آوردند - و تلف مي کردند - بعد ازان [9] فرمان شد تا علما و مشایخ که معارف خطط و قصبات بزرگ را از اطراف بیاوردند و درون شهر ساکن [10] گردانیدند - و ایشان را انعامها و ادرارها دادند - بتمامي دولت آباد از خلق شهر معمور شد - چون سلطان بخششها و انعامها بافراط کرد و مالها و اسبابها باسراف بخشید مالِ خزاین نقصان پذیرفت - و طریق درآمد و ابواب داخل و خارج [11] بکلي مسدود و مندرس [12] شد - مهر مس را سکه [13] فرمود - و مهری مقدار [14] بیست

---

1 M. کهري و حرائي

2 M. کشتها مي نمودند

3 M. مي بستند

4 M. omits نرخ فرماني مي بستند

5 M. omits قضا مضا صادر

6 B. سکان

7 M. omits اعلی

8 M. بسته بود

9 M. بعد ازین

10 B. ساکن کردند

11 M. داخل بکلي

12 M. مسدود شد

13 M. تیکه فرمود

14 M. و مهری بمقدار بیست پنجگانی و انرا یک تنکه حال نهال هرکه درستدن

کاني و ان را به یک تنکهٔ حال نرخ نهاد - هرکه درستدن آن مهر تعلّل [1] و تامل میکرد بسیاست مي پیوست - هندوان و مفسدان مواسات [2] و موالاتِ ولایت در هر دیهی دارالضرب ساختند - و مهر مس می‌زدند - و در شهر مي فرستادند - بدان [3] زر و نقره و اسپ و اسلحه و نفایس مي خریدند - بدین سبب مفسدان قوت گرفتند[4] - چنانچه در قریب ایام [5] خلقِ دور دست مهر مس را نمي ستدند - و تنکهٔ زر به پنجاه تنکه و شصت تنکه مس [6] رسید - چون درِ آن سکه کشاده [7] دید بضرورت دور کرد و فرمود که هرکه را مهر مس در خانه باشد بیارد و از خزانه تنکه هاي زر برد - مبلغي مال [8] خلق بردند - و بدین سبب غني گشتند - و از خزانه تنکهاي زر برده و آن مهرِ مس مردود شد - تا غایت در کوشک تغلق‌آباد چون پشتها مانده بود - و فرمود تا کوه قراجل [9] که میان ممالک هند و چین حایل شده است ضبط کنند - هشتاد هزار سوار با سرانِ لشکر نامزد کرد و فرمود از آنجا که در گهتی در آیند در راه تهانها مستقیم کنند تا لشکر را بوقت باز گشتن دشواري نباشد - چون لشکر در آنجا رسید تهانها مستقیم شد - و لشکر بتمام درون کوه قراجل در آمد - اما [10] تنگي علف و تنگي راه بر ایشان غالب شد - و تهانهائی

---

1 M. مهر تامل

2 B. مواسات ولایت در دهی

3 M. بران زر

4 B. قوت کردند

5 B. قوبت الایام

6 M. omits مس

7 M. کشاد دید

8 M. مبلغی خلق برین سبب غني گشت

9 M. قراحل - Baranī, p. 477 فراجل - Elliot vol. III., p. 241, Karājal and Ṭabakāt Akbarī, p. 204 کوه هماچل

10 M. در آمد یاران تنگي

که استقامت یافته بودند کوهیان بگرفتند - و بتمامي [1] تهانه داران را بکشتند - و لشکر که درون رفته بود بتمام و کمال [2] کشته شد - و بعضی سران لشکر اسیر شدند - و مدتی پیش رای بماندند - آنچنان لشکر بعد ازان جمع نشد - و این واقعه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه بود - بعده [3] بهرام خان در سنار گانو برحمت حق پیوست - در سنه تسع و ثلاثین و سبعمائه [4] ملک فخرالدین سلاحدار بهرام خان بلغاک کرد [5] - و بادشاه شد - و خود را سلطان فخرالدین خطاب گردانید - ملک پندار خلجي قدر خان که ضابط لکهنوتي شده بود و ملک حسام الدین ابو رجا مستوفي ممالک و اعظم ملک [6] عزالدین یحیی مقطع ست گانو و فیروز خان پسر نصرت خان امیر کره بدفع فساد فخرالدین در سنار گانو رفتند - او با جمعیت خویش مقابل آمد - یکدیگر مقاتله شد - اخر الامر فخرالدین منهزم گشت - و ازان مقام فرار [7] نمود - پیل و اسپ او نیز بدست آمد - قدر خان همانجا ماند - و امرای دیگر در اقطاعات خویش رفتند - چون بشکال رسید اسپان [8] لشکر قدر خان بیشتر سقط شدند - و او از سبب آنکه مال بسیار از جنس تنکهای نقره جمع کرده بود بعد دو سه ماه درون در سرای آورده یکجا توده [9] میزد و مي گفت همچنین پیش داخول توده خواهم زد - هرچند که بیشتر جمع کنم بهر خدمتی بهتر باشد - ملک حسام [10] الدین مي‌گفت که مال بسیار در اقطاعات دور دست

---

1 M. omits بتمامي

2 M. بتمام کشته

3 B. بعده چون بهرام

4 B. تسع و سبعمائه

5 B. بلغاک کردند

6 B. omits ملک

7 M. فرار نموده

8 M. اسپان و لشکر قدر خان بیشتري

9 M. بوده مي زد

10 M. حسام مي گفت

جمع کردن زبان دارد - خلق طمع مي بندد و کم دانان درگمان مي افتند که چه سبب در حضرت نمي فرستد - مالِ خزانه هرچه جمع شود در خزانهٔ بادشاه رسیده بهتر- او نمي شنید - [1] نه حق لشکر به لشکري داد و نه مال بخزانه مي رسانید - لشکر دران طمع بسته بود - همچنان ملک فخر الدین[2] بیامد - لشکر او با فخر الدین یار شد - او را بکشتند - فخر الدین درسنار گانو بنشست و مخلص غلام خود را در لکهنوتي گذاشت [3] - علی مبارک عارضِ لشکر قدر خان غلام مذکور را بکشت - و لکهنوتي را بگرفت - اما علامتِ بادشاهي ظاهر نکرد و در حضرت عرایض فرستاد که من لکهنوتي را بدست آورده‌ام اگر بندهٔ از حضرت تعین شود در لکهنوتي بنشیند [4] من متوجه حضرت شوم - سلطان اتفاق کرد که یوسف شحنهٔ شهر را مراتب خاني داده [5] روان کند - هم دران ایام ملک یوسف برحمت حق پیوست - سلطان بدان نپرداخت - و کسی را در لکهنوتي نفرستاد - بضرورت علی مبارک سببِ مخالفتِ فخر الدین علامت بادشاهي ظاهر گردانید - و خود را سلطانٔ علاؤ الدین خطاب کرد - بعد چند روز ملک الیاس حاجي صاحب خیل بود و جمعیت بسیار داشت با بعضی امرا و ملوک و خلق لکهنوتي یار شده علاؤ الدین را بکشتند - ملک الیاس حاجي بادشاه شد - و خود را سلطان شمس الدین خطاب کرد - و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه بقصد سنار گانو روان شد - و ملک [6] فخرالدین را زنده بدست آورده مراجعت فرمود - بعد چند روز او را هم در لکهنوتي بکشت - ازان باز لکهنوتي [7] مدتی در قبض سلطان

1 M. او نمی شنیدند حق لشکر بلشکر می داد
2 B. ملک فخر الدین یار شده او را بکشتند
3 M. غلام خود در لکهنوتي برداشت
4 M. بنشستند
5 M. داد روان
6 M. omits ملک
7 B. ازان باز مدت لکهنوتي

شمس الدین و فرزندان او بود - بعد آن در ضبط بادشاهان دهلي نیامد - و در سنه اثنین و اربعین و سبعمائه سید حسن کیتهلي پدر ملک ابراهیم خریطه دار در معبر بلغاک کرد - حشمی که از دهلي برای ضبط [1] معبر نامزد بود بعضی را بکشت - و بعضی را بترغیب بر خود داشت - و تمامي ولایت معبر ضبط کرد - سلطان بدفع آن فتنه در [2] دیوگیر رفت تا تلنگ رسیده بود که زحمتی شد - از آنجا باز گشت - و آوازه شایع شده بوده [3] که سلطان را در پالکی مرده مي آرند - ملک هوشنگ بدیدهن[4] از فتنه متواری شد - چون تحقیق کرد که سلطان زنده است باز گشته بحضرت پیوست - سلطان بکوچ متواتر در دهلي آمد و قتلغ خان را در دولت آباد گذاشت - فتنهٔ معبر همچنان قایم ماند - و دران ایام در دهلي قحط آغاز شده بود - و در سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه گلچندر [5] و ملک هلا چون غدر کرده ملک تتار خرد مقطع لاهور [6] را بکشتند و بلغاک کردند - سلطان [7] خواجه جهان را بجهت دفع شر ایشان نامزد کرد - چون در لاهور رسید ملک هلاچون و گلچندر کهوکهر مقابل آمدند آخر منهزم گشتند - خواجه جهان آن فسده را مالش داده باز گشت - در سنه اربع و اربعین و سبعمائه بسبب تنگ آوردن لشکر [8] فخرالدین بهزاد بغدادني بنیاد نهاده بود - شاهو لودي افغان در ملتان بلغاک کرده فخر الدین بهزاد را بکشت - ملک نوا [9] برابر او بود از آنجا گریخته بحضرت آمد - سلطان خود قصد ملتان

---

[1] M. ضبط معبن نامزد بودند

[2] M. بدفع آن فتنهٔ لکهنوتي دیو گیر

[3] M. اوازه شایع شده که سلطان

[4] M. بدیدهیرا رفته متواري

[5] B. کلچندروز و ملک هلاجون

[6] M. لاهور بکشتند

[7] M. omits سلطان

[8] M. لشکر را فخر

[9] Ṭabḳāt Akbarī, p. 207 ملک بهورة از ملتان گریخته بدهلی آمد

کرد - درآن ایام در شهر هنوز قحط مُهلِک بود - چنانچه آدمی ادمی را [1] می خورد * بیت *

قحط [2] تا حدّی که شخص از فرط بی قوتی چو شمع
جسم خود را سوختی بر آتش و بردی بکار

اَلْفِرارُ مِمَّا لَا یُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِین - چون سلطان در حدود دیبالپور رسید شاهو طاقت مقاومت [3] نیاورد - فرار نمود - در کوه پایه برفت - سلطان از دیبالپور باز گشته [4] اقطاع ملتان بعماد الملک سرتیز تفویض کرده میان سنام و سامانه شده [5] و سادات کیتهل و مسلمانان دیگر را بکشت - و مقدمان آن دیار را بتمام روانی کرده در حوالی شهر برد [6] - و ایشان را دیهها و اقطاعات تعین فرمود - و هر یک را کمرهای زر و کلاهای مرصّع و مکلّل [7] بخشید و همانجا ساکن گردانید - و خود درون شهر در آمد - خلق شهر را فرمان داده تا هر کسی جانب هندوستان برود و چند ماه [8] بگذراند - و خود را از بلای قحط وا رهاند - در این [9] ایام اهل خراسان بطمع بخشش سلطان که در باب آن طایفه [10] بافراط و اسراف می کرد رسیده بودند - هریکی را بر اندازهٔ حال ایشان سیم و زر و مروارید و اسپ و جامه و [11] کمر بند و کلاه و برده و تحف و تنسّق دیگر از هرجنس چندان داده که هرگز ندیده بودند [12] - و در شهر دولت

---

1 M. آدمی آدمی می خورد

2 M. omits the lines and the Arabic quotation. The author of these lines is Salmān Sāvajī.

3 M. طاقت استقامت

4 B. گشت

5 M. شد سادات

6 B. برود و ایشان

7 M. کلاهها بخشید

8 M. چندگاه

9 M. و دران ایام

10 M. در باب این طایفه بود بافراط

11 M. و جامه وزر کمر و کلاه برده

12 M. ندیده بود و در شهر

سرای اعلي همین طایفه مي نمود - و از هر [1] جنس متاع از بردهٔ و زر
و نقره و کاغذ و کتاب بود ایشان خریده در خراسان [2] فرستادند - در سنه خمس
و اربعین و سبعمائه ملک نظام مقطع کره باغواء و غرور چند غلامي که
ایشان را گرد آورده بود [3] بلغاک کرد - شهرالله برادر عین الملک از اوده لشکر
ساخته‌کرده بر وي زد - لشکر او منهزم گشت - و اورا زنده اسیر و دستگیر
کرد - آن فتنه فرونشست - بعد آن هم در سنة المذکور شهاب سلطاني در بدر
بلغاک کرد - و خلق بدر را ترغیب کرده با خود یار [4] گردانید - قتلغ خان
برای دفع [5] شر او آنجا رفت - پسر خرد [6] شهاب الدین مذکور با جمعیت
خویش پیش آمد - و مقاومت نتوانست کرد - منهزم شده [7] درون حصار
بدر در آمد - پدر و پسر هردو حصاري شدند - قتلغ خان ایشان را بامان
دست [8] آورد و در حضرت فرستاد - و در سنه ست و اربعین و سبعمائه
علي شه [9] خواهرزادهٔ ظفر خان علائي امیرصدهٔ قتلغ خان برای تحصیل [از]
دیوگیر [به گلبرگه] رفته بود [10] - آن طرف از لشکر و مقطعان و والیان خالي
دید برادران خود را با خود یار [11] گردانید - بهیرن [12] متصرف گلبرگه را بغدر
کشت - مالهای فراوان غارت کرد از آنجا در بدر آمد - نایب بدر را بکشت
و اسباب فراوان بدست آورد - ولایت بدر ضبط کرد - ازین حال خبر کردند -
قتلغ خان را با [13] بعضي امرا و ملوک و حشم دهار بدفع فتنهٔ او نامزد

---

1 M. از جنس متاع — 2 M. مي فرستادند — 3 B. گرد آورده بلغاک

4 M. باز گردانید — 5 M. برای فتنهٔ شر — 6 M. پسر خود

7 B. شد درون — 8 M. بامان در آورد

9 M. علیشاه and Baranī, p. 488 علیشه که خواهر زادهٔ ظفر خان علائی که امیر صدهٔ قتلغ خان بود

10 B. and M. تحصیل در دیوگیر رفته بود ; Baranī, p. 488 علیشه مذکور از دیوگیر به تحصیل در گلبرگه رفته بود

11 M. یار کرد — 12 Baranī, p. 488 بهیرن — 13 B. خان را بعضي

فرمود - چون قتلغ خان آنجا رسید [1] علي شه با جمعیت خویش پیش آمده بجنگ پیوست - آخر منهزم شده درون حصار در [2] آمده - قتلغ خان حصار را [3] محصّر کرد - بعد چند روز علي شه با برادران زنده اسیر و دستگیر شد - قتلغ خان ایشان را بر سلطان در سرگداوری [4] فرستاد - سطان همه را در غزنین جلا [5] کرد - ایشان را از آنجا باز آرانید و پیش داخول بسیاست پیوستند - در سنه سبع و اربعین و سبعمائه سلطان [6] طرف هندوستان لشکر کشید - چون در سرگداوری رسید عین الملک در حضرت پیوست - مال و اسباب و نفایس دیگر بوجه خدمتي بسیار آورد - سلطان را اتفاق آن شد که اورا با خیل و تبع و برادران در دولت آباد فرستد [7] - قتلغ خان را در حضرت طلبید - این سخن [8] نوعی در سمع عین الملک رسید - گمان برد که مگر بدین بهانه ما را از هندوستان بیرون آورده تلف خواهد کرد - ازین جهت خوف در خاطر او جای گرفت - از سرگداوري [9] شباشب گریخت - و گذارا لب آب گنگ شده در اوده رفت - و پیش از آنکه او متخلّف [10] شود سلطان بیشتر پیلان و اسپان و سلاح‌داران و طوایف دیگر برای فراخيِ علف هم با عتماد عین الملک گذارا لب آب گنگ فرستاده بود - چیزی پایگاه داشته - و آن ازان بود که ملک فیروز ملک‌نایب باربک عرضه داشت کرد که جمله اسپان پایگاه گذارا می روند - بجهت شکار البته حاجت خواهد بود - جمله فرستادن مصلحت نیست - آنگاه چیزی اسپان در پایگاه داشته بودند - شهر الله برادر عین

---

[1] M. آنجا برسید
[2] M. حصار آمده
[3] M. حصار محصر
[4] M. سرک داوري
[5] M. جدا کرد
[6] M. omits سلطان
[7] M. فرستاد
[8] M. این نوعی بسمع
[9] M. از سرک دواري شباشب
[10] M. مختلف شود

الملک اسپان و پیلان از گذارا دست آورده و طوایف مذکور را نیز ترغیب کرده برابر خود روانه کرد [1] - عین الملک و او با پیلان و اسپان و حشم تافته بکوچ متواتر فرودست قنوج رسیدند - از آنجا گذارا شده فرود آمدند - سلطان بعضي امرا و ملوک را که پیش ازین بجانبِ [2] اقطاعات خویش وداع داده روان کرده بودند - چنانچه خواجه جهان را جانب دهار و ملک عماد الملک را جانب ملتان - و ایشان تا بیانه رسیده بودند - طلب فرمود - و امرای دیگر از اطراف نیز بیامدند - سلطان هم از آنجا پیشتر شده متصل حصارِ قنوج نزول کرد - عین الملک بوقت نماز دیگر در گذر لیدبه [3] گذارا شد - این خبر به سلطان رسید - گفت لیدبه ایشان را فال بد است و ما مستعدیم - چون آخر شب شده در لشکر گاه بیامدند - پیاده شده بر طریقی که در جنگهای هندوستان [4] جنگ میکردند بحرب پیوستند - سلطان ازین طرف پیلان و حشم را فوج فوج کرده بود - حملهٔ اول هزیمت در ایشان افتاده - شهر الله با زخم در لب آب گنگ افتاده غرق شده - همچنین بتمام لشکر با اسپ و اسلحه در آب مي افتادند و غرق مي شدند - بعضي که سلامت بیرون آمدند [5] بدست هندوان غارت شدند - عین الملک زنده اسیر و دستگیر گشت - اورا ابراهیم بنگي [6] برهنه برلاشه سوار کرده پیش سلطان آورد [7] - چند روز پیش داخول حضرت موقوف بود - آخر رها شد - وبمراحم خسروانه [8] مخصوص گشت - سلطان از آنجا سمت دارالملک

---

1 M. مذکور را بترغیب برابر خود روان کرد

2 M. بجانب او اقطاعات

3 B. دیگر در کدارا به کدارا شد

4 M. بر طریقي که در جنگلهای هندوستان جنگ می کردند

5 M. بیرون مي آمدند

6 M. براهیم نیکي

7 M. سلطان آورده

8 M. بمراحم فراوان

دهلي مراجعت فرمود - و قتلغ خان را از دولت آباد با خیل و تبع او در حضرت طلب شده - قتلغ خان بر حکم فرمان برادر خود عالم ملک را آنجا گذاشته متوجه گشت - در سنه ثمان و اربعین و سبعمائه امیران صدهٔ دیهوئي [1] و برودہ - مقبل بندهٔ خواجه جهان را که نایب وزیر گجرات بود [2] و در حضرت مي آمد بزدند - و بلغاک کردند - رخت و خزانه و اسباب و اسلحه بتمام بر دست ایشان آمده [3] - ملک عزیز [4] ضابط دهار [5] قصد امیر صدهٔ مذکور کرد - او نیز کشته شد - سلطان بدفع این فتنه با لشکرهای انبوه بیرون آمد - چون نزدیک گجرات رسید بعضي امرا چنانکه ملک علي شیر [6] جاندار و ملک احمد لاجین [7] و چند امرای دیگر را در دولت آباد بر عالم ملک فرستاد - تا امیران صدهٔ دولت آباد را حضرت آرند - عالم ملک امیران صدهٔ مذکور را بر حکم فرمان اعلی [8] روان کرد - چون ایشان بامرای مذکور درگهی [9] مانک گنج رسیدند خوف در باطن ایشان راه یافت که ما را برای کشتن مي برند - شب اتفاق غدر کردند - بوقت کوچ بر امرای مذکور زدند - ملک احمد لاجین کشته شد - دیگران گریختند - امیران صدهٔ مذکور [10] در دولت آباد رفتند - عالم ملک [11] در کوشک دولت اباد حصاري [12] شده - امیران صده مذکور عالم ملک را سبب آنکه با ایشان زندگاني نیکو کرده بود امان داده جانب شهر فرستادند - اسماعیل مخ [13] را باسم بادشاهي اجلاس دادند - و سلطان ناصر

---

1 M. صده دسهوئي و برورده مقبل بند خواجه and B. برودره

2 M. omits بود

3 M. اسلحه بر دست ایشان آمد

4 B. ملک عزیو

5 M. omits ضابط دهار

6 M. علي سر جاندار

7 M. ملک احمد احمد لاحین

8 M. فرمان روان

9 M. مذکور در کهتي بانکه کنج رسیدند

10 B. در دولت آباد حصاري شده

11 B. ملک عالم

12 B. omits حصاری شده

13 M. اسمعیل را باسم

الدین خطاب کردند - این خبر بسمع سلطان رسید پیشتر شد - و لشکر بدفع امیران صده دیهوئي و برودہ [1] فرستاد [2] - امیران صده با لشکر سلطان جنگ دادند - آخر منهزم شده در دولت آباد رفتند و با امیران صدۂ دولت آباد پیوستند - سلطان هم از آنجا راہ دولت آباد گرفت - با اسمعیل مخ مصاف کرد - اسمعیل طاقت مقاومت نیاورد منهزم شده در حصار دهاراگر [3] بر نشست - خلق بسیار کشته شد - و مسلمانانِ دولت آباد بعضي اسیر و غارت شدند - و بعضي برابر اسمعیل رفتند - سلطان همانجا بود که خبرِ طغیان ملک طغي از گجرات رسید که ملک مظفر را کشته [4] و مال و اسپان او بتمام دست آورده است - سلطان ملک جوهر [5] و خداوند زاده قوام الدین و شیخ برهان الدین بلارامي و چند امرای دیگر را در دهاراگر [6] گذاشت - و ملک عماد الدین سرتیز [7] را با لشکرهای قاهره [8] دنبال لشکر دولت آباد که منهزم شده جانب بدر رفته بود نامزد کرد - و خود سمت گجرات دنبال طغي روان شد - لشکر دولت آباد که حسن کانکو سر ایشان بود کمین ساخته بر عماد الملک زد و اورا بکشت - لشکر عماد الملک منهزم شده در دولت آباد بیامد و ملک جوهر و امرای دیگر که در دولت آباد پیش دهاراگر [9] فرود آمده بودند طاقت استقامت نیاوردند - از آنجا برخاستند - حسن کانکو متعاقب ایشان در دولت آباد آمده [10] - اسماعیل مخ را دور کرد - خود بادشاہ شد و سلطان علاؤ الدین خطاب کرد - از آن مدت باز اقطاع دولت آباد در قبض و تصرف حسن کانکو و پسران او مانده - سلطان طرف گجرات دنبال طغي

---

1 B. برودرہ
2 B. فرستادہ
3 M. دهار کر
4 M. کشته مال
5 M. جوهر که خداوند زادہ
6 M. دهارا گیر
7 B. عماد الملک شیوم
8 M. با لشکر ها دنبال لشکر
9 B. دهارا گیر
10 B. آمد اسمعیل

جابجا مي گشت - و او دو کرت با سلطان مقابل شد[1] و منهزم گشته بود - هم درین مهم ملک فیروز ملک را از دهلي طلب شد - او بحضرت پیوست - بعد چند گاه ملک کبیر پسر قبول حلیفتي [2] نقل کرد - خواجه جهان و ملک مقبول قوام الملک در دهلي بودند - و درین ایام تمامي [3] سعي و کوشش و جهد و جهادِ سلاطینِ ماضیه اَنَارَاللّهُ بُرهَانَهُم که برای [4] ظهورِ اسلام و شفقتِ دین و خصبِ نعمات و امنِ طریق و آسایشِ خلق و ارامشِ ملک و آباداني ولایت و ضبطِ اقالیم کرده بودند خصوصاً سلطان علاؤ الدین خلجي نَوَّرَ اللّهُ مَرْقَدَه آن همه [5] بضعفِ اسلام وفتورِ بین و قصورِ اسباب و فسادِ متمرّدان و خوفِ راهها و محنتِ خلق و شورشِ ملک و اقالیم بدل گشته بود - و ظلم بجای عدل و کفر بجای اسلام استحکام یافته - و این را وجوه و اسباب بسیار است - سبب اوّل آنکه ترمه[6] شیرین مغل بیشتری خلق قصبات و رعایا و قریات را نهب و تاراج بکرده [7] بعد آن ولایت آبادان نشده [8] - سبب دوم [9] آنکه ابواب ولایت یکی بده و یکی به بیست و مواشیها را برای چرائي [10] داغ کردند - خلق خانها و مواشیها گذاشته درمواسات و محلهای قلب رفته[11] - و مفسدان قوت گرفتند بعده ولایت نهب شد و بخرابي روی نهاد - سبب سیوم [12] آنکه امساکِ باران و قحطِ مُهلِک در کل ولایت عام شد چنانچه مدت هفت سال قطره از آسمان نبارید و ابري در روی هوا پدید نشد - سبب چهارم آنکه

---

[1] B. شد منهزم
[2] B. ملک کبیر نقل کرد
[3] M. بتمامي
[4] B. که ظهور
[5] M. omits آن
[6] M. ترمه شیرین بیشتری خلق
[7] B. تاراج برده
[8] M. نشد
[9] B. سبب دیگر
[10] M. جرائي
[11] M. رفت مفسدان
[12] B. سبب آنکه

خلق دهلي را بتمام در دولت آباد روانه [1] کردند - و خلق قصباتِ جوار را در شهر آوردند - و بار دیگر روانه[1] کردند - و اسبابها که از آبا و اجداد بر ایشان رسیده بود همچنان در خانها نهاده و آماده بگذاشتند - بعد ازان نه آن اسباب بر ایشان رسید و نه اسباب دیگر توانستند کرد - و نه شهر آبادان شد و نه قصبات - سبب پنجم آنکه موازنهٔ هشتاد هزار سوار در کوه قراجل[2] نامزد کردند - خارجِ غلام و چاکر [3] که در تبع [4] ایشان بود - جمله لشکر به یکبارگي در سوراخ اجلِ [5] در رفت - و به تمام کشته شد - چنانکه دو سوار از ایشان [6] باز نگشت - و آنچنان لشکر بار دیگر جمع نشد - سبب ششم آنکه هرکه از خوف جان در دیاری بلغاک می‌کرد خلق آن [7] دیار بعضي بوسمت کشته مي شد و بعضي بخوف متخلّف [8] می‌گشت - في الجمله آن دیار خراب میشد و مقدمان [9] و مفسدان قوی گشتند - و ایشان خون ریزیها کردن گرفتند و هیچ کسي مانع نشد - زیراچه سلطان تمام حشم و خدم خویش را این چنین خراب و ابتر کرده بود که کسي را خوردنی نبود - سبب هفتم انکه شهر [10] و اطراف از امرا و ملوک و معارف [11] و مشاهیر و علما و سادات و مشایخ و مسکین و گدا و فقیر و محترف و مهاجن و مزارع و زعیم [12] و مزدور بتیغ جور و قهّاري و ستم و ظلم و [13] جبّاري به سیاست مي پیوستند - و پیشِ داخول از کشته [14] پشته و از مرده توده

---

[1] M. روانی کردند

[2] Baranī, p. 477 قراجل

[3] B. چاکری

[4] B. طبع

[5] M. سوراخ در رفت

[6] M. سوار نیز از

[7] M. خلق دیار

[8] M. متخلف فی الجمله

[9] M. omits from و مقدمان upto سبب

[10] M. خلق شهر

[11] M. ملوک و علما

[12] M. omits زعیم

[13] M. ظلم جباري

[14] B. کشته و پشته

مي شد - چنانکه جلادان از کشیدن پوستِ کشتگان [1] بستوه آمده بودند - و کارِ مملکت بکلي فتور پذیرفته بود - و امورِ سلطنت مطلقاً قصور گرفت [2] - از هر جانب که سدّ فتنِ مملکت منظور [3] مي‌شد از جانب دیگر رخنهٔ عظیم مي افتاد - و از هر جهت که قرارِ سلطنت در خاطر مي‌گذشت جهت دیگر خللی فاحش [4] میزاد - و اساسِ سلطنت که بادشاهان ماضي قرار داده بودند بکلي منهدم گشت - سلطان درین کار حیران و متحیر مي‌بود - البته از آنچه بر خویش گرفته [5] بود وبدان خللِ ملک و نقصانِ دین و تشویشِ باطن و پریشانيِ ظاهر خود معاینه میکرد باز نمي آمد - و اسبابِ ملک [6] داری و دستگاهِ شهر یاري از هیچ به هیچ نمانده بود - سبحان الله گوئي آن جمله را پیش خود از منزلِ دنیا روان کرده بود - خود جریده ماند - تا چون وقت در رسد خود نیز بر ایشان به پیوندد - همچنین روایت میکنند که در کشتن [7] و سیاست بحدّي اهتمام داشت که چهار نفر مفتي را درون کوشک - خانها داده بود - هرکه را که به تهمتي میگرفت اول از جهت [8] سیاست او با مفتیان مذکور گفتار میکرد - و ایشان را گفته بود اگر کسي بناحق کشته شود و شما در گفتنِ حق از جانب او تقصیر کنید [9] خونِ آن‌کس در گردنِ شما باشد - مفتیان مذکور در گفتنِ حجّت فرو گذاشت نمي کردند - اگر ایشان محجوج مي‌شدند آن متّهم [10] را [11] في الحال اگرچه نیم شب مي بود میکشت - فامّا اگر سلطان محجوج

---

[1] M. جلادان کشتگان ستوه

[2] B. قصور گشت

[3] M. مملکت منظوی

[4] M. فاحشه می زاد - سلطان درین

[5] M. گرفت بود

[6] B. اسباب داري

[7] M. کشش و سیاست

[8] B. از سیاست

[9] M. تقصیر کنند

[10] B. آن مهتم

[11] M. omits را

مي شد يک مجلس مفتيان مذکور را باز مي گردانيد - براى دفع حجت ايشان جوابي مي انديشيد - اگر ايشان را مجال حجت نماندي همان وقت اورا سياست ميکرد - و اگر سلطان محجوج نمي شد همدران ساعت خلاص ميداد - و اين رعايتِ شرع معلوم نيست که از جهت آرام خلق [1] ميکرد يا سببي [2] ديگر داشت - مي‌آرند وقتى کفش پوشيده در محکمهٔ ديوان قضاى شهر قاضي کمال الدين صدر جهان رفت - و التماس کرد - شيخ زاده جامي مرا [3] بناحق ظالم گفته است - اورا طلب شود تا ظلم برمن ثابت کند تا [4] هرچه بر نهج شرع آيد برو [5] کردن فرمايند - قاضي کمال الدين - شيخ زاده را طلب کرد - و جوابِ دعوى مذکور پرسيده شد [6] - شيخ زاده اقرار کرده [7] - سلطان آغاز کرد که ظلم مرا بيان [8] کند - شيخ زاده گفت هرکه را سياست ميکني حق يا ناحق اَلعُهدَةُ عَلَيْکَ [9] - امّا اين‌که زن و فرزندان اورا گرفته به جلادان مي سپاري تا ايشان را بفروشند - اين چنين ظلم و ستم در کدام مذهب آمده است - سلطان ساکت شد و هيچ جوابي نداد - چون از محکمهٔ قاضي برخاست فرمود که شيخ زاده جامي را مقيد کرده در قفصِ آهنين [10] بدارند - هم چنين کردند - در مهم دولت آباد قفص آورده بالاى پيل داشته مي بردند - چون باز گشت در دهلي آمد - پيش محکمه از قفص بيرون آورده گردن زد [11] - غرض از آوردن

1 M. آرام مي کرد
2 M. نيتي ديگر
3 B. حامي را بناحق
4 M. با هرچه
5 M. بدو کردن فرمان شده قاضي
6 B. omits شد
7 M. اقرار کرد
8 B. بپايان کند
9 B. العهدة عليک العهدة
10 M. مقيد کرده درميان قفص اورا بالاى پيل داشته برده بود
11 M. آورده دو نيم زد

کیفیتِ اسباب خرابیِ ملک و تعدّیِ سلطان درین تاریخ صواب نیست -
که بیان خطای بزرگان میشود * مصرع *

خطای بزرگان[1] گرفتن خطاست

فامّا برای نصیحتِ اصحابِ دولت و ابوابِ مملکت در قلم آمده تا بشنیدن این قضیه[2] اعتبار گیرند و متنبّه[3] شوند - فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ - القصه چون از غایت ظلم و تعدّی کار مملکت و امور سلطنت قصور و فتور[4] پذیرفت ازین اندیشه و اندوه[5] زحمت بر تنِ سلطان مستولی شده - معهذا قصد تهته[6] کرده تا طغی را که آنجا پناه گرفته با آن طایفه بدست آورده بکشند - بعد چند روز ازان زحمت صحت یافته امیر قزغن[7] نایب بادشاه خراسان موازنه پنجهزار سوار با التون بهادر مغل بمدد سلطان فرستاده بود - سلطان التون بهادر را با لشکر او بمرحمتهای وافر و انعامهای فاخر مخصوص گردانیده - و ایشان همه برابر سلطان بودند - چون سلطان نزدیک تهته رسید باز همان زحمت عود کرد - بیست و یکم ماه محرم سنه اثنین و خمسین و سبعمائه بر لب آب سنده[8] برحمت حق پیوست * بیت *

آنکه پا از سرِ نخوت ننهادی[9] بر خاک
عاقبت خاک شده خلق بر او می گذرند[10]

مدت ملک او بیست و هفت سال بود وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

---

1 B. خطا بر بزرگان
2 M. قصه
3 B. و منتهی شوند
4 M. قصور رفیق پذیرفت
5 M. اندوه و زحمت
6 Baranī, p. 524 تتهه
7 M. قزغن and Baranī, p.524 قوغن
8 M. بر لب آب رسید برحمت
9 M. ننهند بر سر خاک
10 M. خاک شود برسر او بر گذرند

ذکر سلطان الاعظم ابو المظفر[1] فیروز شاه طَابَ ثَرَاه

سلطان فیروز شاه پسر اسپدار[2] رجب برادر خرد سلطان غازي غیاث الدین تغلق شاه بود - چون باري تبارک و تعالي واهب المواهب[3] تُؤْتِي الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ است دورِ مملکت و نوبتِ سلطنت برین بادشاه[4] مَلَکَ سیرت - مُصطفی سَرِیرت[5] - حلیم کریم عادل رسانید - هر ظلم و تعدّی و جور و ستم و خرابي ملک و شورشِ خلق که در عهد خدایگانِ مغفور محمد تغلق شاه[6] بود بعدل و انصاف و آرایشِ[7] ملک و قرارِ جهان و امنِ طریق[8] بدل گشت - و وفورِ علم و کثرتِ علما و مشایخ پیدا آمد - بیست و سیوم ماه محرم سنة المذکور در کنارهٔ لب آب سنده بر تختِ مملکت و سریرِ سلطنت جلوس فرموده - خلق از هر جنس در دولت سرای گرد آمد - جمیع ارکانِ مملکت و اعیانِ دولت بفرحت و بهجتِ تمام[9] بیعت عام کردند و موافقت نمودند - سلطان لشکرها را برسم طویله[10] فرود آورد - و روز دوم عزیمت جانب دهلي اختیار شد - صفها بیاراست - همان روز مغلان که برای مدد آمده بودند باشتعال نوروز[11] کرکزِ بدبخت صفها کشیده اتفاق جنگ کردند - بنگاه را فرمان شد

---

1 B. ابوالمظفر فیروز شاه السلطان

2 B. اسپلار

3 M. واهب مواهب

4 B. برین ملک سیرت

5 M. سیرت

6 M. omits شاه

7 M. انصاف آرایش ملک

8 B. امن طریقت

9 B. بهجت تمام عام کردند

10 M. برسم طویل

11 Barani, p. 533 نوروز کرگن داماد ترمي‌شیرین and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 225 نوروز کرکین که داماد برمه شیرین

تا کنارهٔ آب سنده گرفته روان شود - و لشکرها بار دوم طرف بنگاه شده رود - هم چنان کردند [1] - لشکر مغل نمودار شد و اندک مایه نکبت زیر پایان بنگاه رسانید [2] - لشکرهای سلطان بیشتر شدند - لشکر مغل منهزم شده جانب ولایت خویش رفت - سلطان سلامت بکوچ متواتر در سیوستان رسید - روز جمعه خطبه بنام مبارک سلطان خواندند - هم درین مهم شغل نایب باربکی ملک ابراهیم یافت - و شغل عارضي ملک بشیر را شد و به خطاب عماد الملک مشرّف گشت - هم ازین جا قمر الدین دبیرِ ملک الشرق ملک کبیر مرحوم در عرصهٔ گجرات بر ملک بهرام غزنین ملک نور سر دواتدار و ملک نوا و شیخ حسن سر برهنه و ملوک دیگر که آنجا بودند با خلعتهای خاص و مراحم فراوان نامزد شدند - و سید علاء الدین رسولدار و [3] سیف الدین و ملک سیف الدین شحنه پیل در دهلي بر خواجه جهان تعین گشتند - و مولانا محمد [4] عماد مذکور و ملک علي غوری بر والي سنده و تهته بر طغی رفتند - و الاغان [5] دیگر بر خداوند زاده [6] قوام الدین و عین الملک در ملتان آمدند - و بعضي در سنام بر ملک محمود بک و بعضي در خطط و قصبات دیگر رفتند - و فرمانِ عام در کل بلاد ممالک بر مضمونِ مرحمت و شفقت و لطف و تربیت [7] صادر گشت - و خود تابوتِ سلطان محمد بالای پیل داشته و چتر بران زه کرده بکوچ متواتر بر سمتِ دار الملک دهلي روان شد - درانگه که سلطان محمد برحمت حق پیوست برای [8] رسانیدن این خبر ملیح بندهٔ خواجه جهان سیوم روز

---

1 B. کردند همچنین لشکر مغل
2 M. رسانیده
3 B. رسولدار والدین و ملک سیف
4 M. مولانا عماد مذکور
5 M. الاعان دیگر
6 M. بر خداوند زاده بر قوام
7 M. لطف و ترتیب
8 B. رای رسانیدن

روان شد - عنقریب در شهر رسید - و این خبر خواجه جهان را بگفت - خواجه جهان از راهِ عجلت بی تفحّص و [1] تامل کودکي مجهول النسب و مفقود الحسب را آورد و پسرِ سلطان محمد ساخت - و باتفاق امرا و ملوک که در شهر بودند در سیوم ماه صفر سنة المذکور بر تختِ مملکت و سریرِ سلطنت [2] نشاند [3] - و سلطان غیاث الدین محمود خطاب کرد - خود کار گذار شد - سید رسولدار و ملک سیف الدین در شهر رسیدند - ایشان فرمان همایونِ سلطان که بروی صادر [4] بود رسانیدند - چون او آنچنان کاری ناشایسته بی تفکر کرده بود بضرورت هم بران قرار باطل مُصِر ماند - بعضي امرا و ملوک چنانچه ملک نتهو خاص [5] حاجب و اعظم ملک حسام الدین شیخزاده [6] بسطامي و ملک حسن ملتاني و ملک حسام الدین ادهک بروی پیوستند - و بعضي امراي دیگر چنانچه شرف الملک و ملک دیلان [7] و امیر قتلبغه [8] و ملک خلجیین و ملک حسن امیر میران و قاضي مصر و خواجه بهاءالدین تهیکره و ملک منتجب باخي و ملک بدرالدین بوتهاري باخفا [9] عرایض خود پیش تختِ اعلي اَعلاهُ اللهُ [10] تَعالي فرستادند [11] - و حال اخلاص و بندگيِ خود باز نمودند - خواجه جهان محمود بک را از سنام طلب

---

1 M. بی تامل

2 M. omits و سریر سلطنت

3 B. omits نشاند

4 M. صادر شده بود

5 M. نتهو صاحب حاجب

6 B. ملک حسام الدین متوادهک بروی پیوستند و بعضي امرا

7 B. دهیلان Ṭabaḳāt Akbari, p. 226 ملک دیدان

8 M. قتبغه and B. قتلبغه و ملک ذوالجی و ملک حسن

9 B. باخفاء عرض عریضه

10 M. اعلاه تعالی

11 B. فرستادند - و شیخ زاده نظامی و ملک حسن ملتاني و ملک حسام الدین و حال اخلاص

کرد - او در آمدن اهمال نمود و عرضه داشت متضمنِ اخلاص پیش تخت اعلي روان کرد - و بر خداوند زادهٔ ترمد و عین الملک در ملتان نیز نبشته‌ها فرستاد - ایشان عین آن نبشته‌های خواجه جهان را در حضرت روان کردند [1] و سلطان را خبر اختلاف و اختلال خواجه جهان روشن شد - و ایشان متعاقب در لشکرِ سلطان پیوستند - بمراحمِ خسروانه و عواطفِ پادشاهانه [2] مخصوص گشتند - خواجه جهان شنید که بکوچ متواتر سلطان می‌رسد و جمیع خلایق با او متفق است - سید جلال الدین کرمتي و ملک دیلان و مولانا نجم الدین راضي و داؤد مولا زادهٔ خود را برسالت در لشکر روان کرد و باز نمود که سلطنت و بادشاهي هنوز در خاندان سلطان محمد است - حضرت خدایگاني باسم نیابت ملک داري و ولیعهدي مصالح ملک را تلقّي نماید - و باستقلال پرداختِ امور ملکي مشغول گردد - و یا چند اقطاع از اقطاعات هندوستان اختیار کند - و هر امیري را که خواهد برابر برد - چون رسولانِ مذکور در لشکر رسیدند سلطان محضر کرد - و سلطان المشایخ قطب الاولیاء نصیر الحق و الشرع و الدین رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ و مولانا کمال الدین سامانه و مولانا شمس الدین باخرزي [3] را حاضر گردانید و فرمود شما را معلوم است که من پیش خدایگان مغفور چه حد قرب داشتم - شنیده باشید که خواجه جهان پسرکی را بدروغ پسر سلطان محمد ساخته - اگر سلطان را پسرکي [4] بودي از من پنهان نماندي - و براي پرورش هیچ کس قریب تر و مشفق تر از من نبودي - او را بر تخت نشانده است و خلق شهر را با او بیعت داده - اکنون راي شما چه اقتضا مي کند - و چه رخصت مي دهد و صواب چیست - مولانا

---

[1] M. کردهٔ سلطان
[2] M. بمراحم و عواطف مخصوص
[3] M. باخرزي حاضر
[4] M. پسری بودی

کمال الدین گفت هرکه اول در مملکت شروع کرده است او اولی تر است - و آن حضرت خدایگان اند[1] - رسولان که آمده بودند سید جلال الدین کرمتی و مولانا نجم الدین راضي و ملک دیلان هم در لشکر ماندند - داؤد مولا زادهٔ خواجه جهان را باز گردانیدند - فرمان شد بر خواجه جهان بگوئی اگر حقوقِ نعمت ما را و قدمِ خدمت خود را یاد کني از استبداد و جهل و ضلالت باز آئي و راه اطاعت سپري - مراحم در حق[2] تو بیشتر شود و گناه تو بخشیده گردد - داؤد در شهر آمد و آنچه فرمان شده بود بدو رسانید - او بدید[3] که شوکت و قوتِ خدایگاني تضاعف مي شد و خلق از هر طرف مي پیوست دریں ایام ملک ابو مسلم و ملک شاهین بک پسران ملک محمود بک با عرایض و خدمتي‌ها بدرگاه پیوستند و بمراحم مخصوص شدند - چوں سلطان در خطهٔ سرستي رسید ملک قوام الملک[4] روز پنجشنبه آخر ماه جمادی الآخر سنة المذکور بوقت نماز پیشین با جمیع حشم و خدم[5] خود اسلحه پوشیده از شهر بیرون آمد - احرامِ حضرت جهان پناه بگرفت - و امیر معظم کتبغه نیز موافقت نمود - و همان روز الاغان او در منزل فتح آباد بحضرت پیوستند - هم دریں منزل شاهزاده مبارک قدم فتح خان ولادت یافت - و هم دریں منزل خبر کشته شدن طغی از گجرات رسید - دوم روز از بیروں آمدن قوام الملک - خواجه جهان بضرورت بر سمت حضرت بیروں آمد - بالای حوض خاص نزول کرده در منزل[6] هانسي با امرای دیگر در حضرت پیوست - دستارها در گردن کرده در مجلس

---

[1] M. خدایگاني است

[2] M. مراحم در حقیق پیشتر and B. بیشترازان

[3] M. او بزور و شوکت

[4] B. قوام الدین

[5] M. خدم و حرم خود

[6] M. منزلها هانسي

حجابات [1] ایستادند - فرمان شد احمد ایاز را [2] بکوتوال هانسي تسلیم نمایند - و ملک خطاب را به تبرهنده برند [3] و منتهو خاص حاجب را در سنام جدا کنند [4] و شیخ زاده بسطامي را فرمان شد از مملکت بیرون رود - و حسام الدین ادهک و مسن در حبس سالار در افتادند - سلطان در ماه رجب رُجّب قدره سنة المذکور در سواد شهر نزول فرمود - عامهٔ خلایق [5] استقبال کردند - و بمراحم خسروانه [6] مخصوص شدند - و بطالع سعد و به پیروزي [7] دوم ماه مذکور در قصر همایون [8] فرود آمد - و در پرداخت مصالح مملکت و امور سلطنت مشغول گشت - در ماه صفر سنه ثلاث و خمسین و سبعمائه طرف سرمور سواري کرد - بعد چهار ماه جانب شهر مراجعت فرمود - روز دو شنبه سیوم ماه جمادی الاول سنة المذکور شاهزاده [9] محمد خان در شهر ولادت یافت - این بشارت فرخنده و این خبر خجسته به سلطان رسانیدند - وصول مقدم [10] مبارک اورا میمون داشتند * بیت *

مبارک باد و میمون باد و فرخ باد و فرخنده
وصول امید این کوکــــز ببرج نیّر اعظم

جشنها ساختند و شادیها [11] کردند - خلقي که در نوبت بادشاهي تولّد شد همین شاهزاده بود - و از آن روز باز که این شاهزاده از کتم عدم بصحرای وجود آمد کار مملکت هر روز تضاعف مي پذیرفت - و رونق سلطنت ازدیاد مي یافت [12] - الغرض بعد چند ماه هم در سنة المذکور

---

1 M. جحاب ایستادند
2 B. ایاز را کوتوال
3 M. ببرند
4 B. جدا کند
5 M. عامهٔ خلق
6 M. omits خسروانه
7 M. omits و به پیروزي
8 M. قصر حانون
9 B. and M. و شاهزاده
10 M. قدم مبارک
11 M. omits the couplet and B. شادي کردند
12 M. ازدیاد یافت بعد

طرف کلانور سواری فرمود - و در جانب منجهور شکار [1] کرده جانب دار الملک دهلي باز گشت [2] - همدران سال مسجد جامع نزدیک کوشک و مدرسه بالای حوض خاص بنا کرده [3] - هم درین سال شیخ زاده صدر الدین نبیسهٔ شیخ کبیر قطب الاولیاء بهاء الحق و الشرع و الدین زکریا رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْه شیخ الاسلام شد - و قوام الملک [4] مقبول که نایب وزیر بود وزارت مملکت یافته [5] و به خطاب خانجهاني مشرّف گشت - مسند و بالشهای زر دوزی ارزاني فرمود [6] - و خداوند زاده قوام الدین خداوند خان شد - و شغل [7] وکیلدری یافت - و تاتار ملک تاتار خان شد [8] - هر سه نفر [9] چترهای گوناگون یافتند - و ملک الشرق [10] شرف الملک نایب وکیلدر و سیف [11] الملک شکار بک و خداوند زاده عماد الملک سر سلاحدار و عین الملک [12] مشرف ممالک و ملک حسین امیر میران مستوفی ممالک شدند - و هم ماه شوال سنه اربع و خمسین و سبعمائه سلطان با لشکرهای انبوه طرف لکهنوتي بیرون آمد - و خانجهان‌را در شهر [13] گذاشت - امور مملکت و احکامِ سلطنت کلي و جزوی بدو مفوّض گردانید - و بکوچ متواتر در لکهنوتي روان شد - چون نزدیک گورکهپور رسید آدمی سنگه در حضرت پیوست

---

1 M. منجهور شکارها کرده

2 B. باز گشته

3 M. بنا فرمود

4 M. قوام الملک ملک مقبول نایب

5 M. یافت و بخطاب

6 M. زر دوزي دادند

7 M. omits و شغل

8 M. تاتار خان گشت

9 M. هر سه ملک

10 B. ملک شرف الملک

11 M. و خداوند سیف الملک

12 B. عین المک مستوفي ممالک مشرف و ملک حسین

13 M. در سر گذاشت

بیست - لکه تنکه نقد و دو زنجیر پیل خدمتي آورد - و بمراحمِ خسروانه مخصوص گشت - سلطان بیست و هفتم[1] ماه ربیع الاول یکایک درون حصار اکداله[2] در رفت - آنجا جنگي محکم شد[3] که در تحریر و تقریر نگنجد بنگالیان بشکستند و بسیار کشته شدند[4] - ستیدانو[5] مقدّمِ نایکان آن روز کشته شد - بیست و نهم ماه مذکور لشکر از آنجا بیرون رفته کنارهٔ لب آب گنگ[6] فرود آمد - الیاس حاجي در اکداله حصاري[7] شده بود - در پنجم ماه ربیع الآخر با جمیع حشم و خدم و بنگالي بی شمار مستعد جنگ شده[8] بوقت نماز پیشین از حصار بیرون آمد - سلطان لشکرها فوج کرده صف بکشید[9] - بمجرد آنکه نظرِ الیاس حاجي بر سلطان افتاد هراسیده روی بهزیمت نهاد - لشکر حمله کرده چتر و چهل زنجیر[10] پیل او بدست آمد - و سوار و پیادهٔ بیشمار علفِ تیغ گشت - سلطان روز دوم مقام کرد - سیوم روز بر سمت دار الملک دهلي مراجعت فرمود - بعد چندگاه شهر معظّم فیروز آباد را حرَسَها اللهُ عَن الآفات بنیاد نهاد - در سنه ست و خمسین و سبعمائه طرف شهر دیبالپور عزیمت کرد - جوی از آب ستلدر[11] بکشید تا جهجز که چهل و هشت کروه باشد ببرد - و در سال دوم جوی فیروز آباد از حوالي کوه مندتی[12] و سرمور کشید و هفت لب آب دیگر دران آب انداخته

---

1 M. بست و هشتم

2 B. اکداله محل برون در رفت

3 M. محکم شد بنگالیان

4 M. گسسته شدند

5 M. سهدیو مقدم بایکان

6 M. آب کنکی فرود

7 M. حصاري شد

8 M. omits شده

9 M. صف کشید

10 M. omits زنجیر

11 Ṭabakāt Akbarī, p. 230 آب ستلد کشیده تاجهجر

12 Ṭabakāt Akbarī, p. 230 نهری از آب جون از حوالی مندل و سرمور کشید و هفت نهر دیگر باو جمع کرده

در هانسي رسانيدند - از آنجا در اراسن [1] برد و آنجا حصاري مستحكم بنا فرمود و حصار فيروزه نام كرد - و زير كوشك آن حوضي وسيع بكافت - و از آن جوى پر آب گردانيد و جوىِ ديگر از كهكهر [2] كشيده زير حصار سرستي برد و از آنجا تا هرني [3] كهيرة رسانيد - و درين ميانه حصاري ساخته فيروز آباد نام كرده و جوىِ ديگر از لب آب بدهي [4] جون كشيده در حصار فيروزه برد - و در حوض انداخته ازآنجا نيز پيشتر برد - در ماه ذي الحجه روز عيد اضحيه [5] سنة المذكور خلعت و منشورِ خليفه الحاكم بامر الله ابو الفتح ابي بكربن [6] ابي الربيع سليمان از دار الخلافة مصر متضمّن تفويضِ ممالك هند رسيد - و هم درين [7] سنة المذكور رسولان لكهنوتي از الياس حاجي با تحفه و نفايس بسيار رسيدند - بمراحمِ فراوان و عواطفِ بي پايان مخصوص شده باز گشتند - و در كرت ديگر خدمتيان [8] و تحفه از الياس حاجي بياوردند - و در حصار فيروزه پاي بوس كردند - فرمان شد اين متاع بر بندگان كمينهٔ ما بيشتر ازين باشد - بايد كه بعد ازين پيلان چيده كه از بنادر [9] حاصل ميشود بيارند - سنه ثمان و خمسين و سبعمائه ظفر خان محمد كر [10] فارسي از سنار گانون تافته از راه دريا در توسائين [11] با دو زنجير پيل خدمتي بدرگاه پيوست - و بمراحم مخصوص گشت و نيابت وزارت يافت - در ماه ذي الحجه سنه تسع و خمسين و سبعمائه طرف

1 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 230 براليسن

2 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 230 كهكر

3 M. هربي كهير, see Elliot, III. p. 8.

4 M. بدهني

5 M. عيد الضحيه

6 M. omits بن

7 M. درسنه

8 B. خدمتي باب

9 M. كه از برادر

10 M. كز فارسي Ṭabaḳāt, p. 230 ظفر خان فارسي

11 B. دريا توسائين

سامانه عزیمت فرمود و آنجا شکار [1] مي باخت - در اثنای آن خبر رسید که فوجي از مغل در حدود دیبالپور رسیده است - ملک قبول سرپرده دار با لشکرها نامزد شد - مغل [2] از پیش لشکر عطف کرده در ولایت خود رفته - سلطان بر سمت دار الملک دهلي مراجعت کرد - و در آخر سنة المذکور ملک تاج الدین نتبه [3] و چند امرای دیگر از لکهنوتي باسم رسالت با تحفه و خدمتیان [4] در حضرت آمدند - و بانواع مراحم مخصوص گشتند [5] . سلطان نیز اسپان ترکي و تازي و میوه‌های خراسان از هر جنس و تحفهٔ دیگر بر دست ملک سیف الدین شحنهٔ [6] پیل برابر ملک تاج الدین نتبه برای [7] سلطان شمس الدین در لکهنوتي روان کرد - چون در بهار [8] برسیدند شنیدند که سلطان شمس الدین وفات یافت - و پسر او سلطان سکندر بادشاه شد - رسولان لکهنوتي را در بهار داشتند و این کیفیت در حضرت اعلي باز نمودند - فرمان شد تحفه و نفایس در حضرت بفرستند - و اسپان [9] حشم بهار را بدهند و رسولان را در کره برسانند - همچنان کردند - در سنه ستین و سبعمائه سلطان با لشکرهای انبوه عزیمت لکهنوتي مصمّم کرده روان شد - خانجهان را در دهلی گذاشت - و تاتار خان را از حد ولایت غزنین [10] تا ملتان شقدار کرده آنجا داشت - چون سلطان در ظفر آباد رسید هوای بشکال قریب شد - همانجا مقام کرد - و درین منزل اعظم ملک شیخ زادهٔ بسطامي که بر حکم فرمان از مملکت بیرون رفته بود از خلیفه خلعت آورد - سلطان در باب او مرحمت کرد - و اعظم خان

---

1 M. و انجانب شکاری می تاخت

2 M. omits مغل

3 M. بیته

4 M. خدمتیات

5 B. گشته

6 M. شحنیک پیل

7 M. بر سلطان

8 M. بهار رسیدند

9 B. اسپان بهار را بدهید

10 M. غزنین ملتان

خطاب فرمود - و سید رسولدار از برلد برابر رسولان لکهنوتي آمده بود باز در لکهنوتي نامزد شد - سلطان سکندر سید رسولدار را با پنج زنجیر پیل و تحفه و نفایس در حضرت فرستاد - و پیش از رسیدنِ سید رسولدار - عالم خان از لکهنوتي در حضرت آمد - بر وی فرمان شد که سلطان سکندر نادان و بی تجربه است راهِ اخلاص گذاشته است - ما اول نخواستیم که تیغ درمیان آریم - چون او چنانچه شرطِ اطاعت است بجا نیاورد اینک [1] ما خود مي رسیم - سلطان بعد بشکال [2] با لشکر [3] ها جانب لکهنوتي روان شد - در اثنای راه شاهزاده فتح خان اسباب ملک داری چنانچه پیلان و فراش خانهٔ لعل یافت - و سکه بنام او زدند و اصحاب شغل تعین شدند - چون سلطان در حد پندوه رسید سلطان سکندر در حصار اکداله جائي که سلطان شمس الدین به دز [4] او حصاری شده بود حصاری شد - سلطان سیزدهم ماه جمادي [5] الاول سنهٔ احدی و ستین و سبعمائه بر در حصار اکداله نزول فرمود - چون چند روز در استعدادِ حصار گیری گذشت ایشان را معلوم شد که ما را حدِّ مقاومت با این [6] لشکر نخواهد بود - بضرورت امان خواستند و صلح جستند - پیل و مال و اسباب خدمتي قبول کردند - سلطان بیستم ماه جمادي [7] الاول سنهٔ المذکور از پیش اکداله کوچ کرده مراجعت فرمود - چون در پندوه رسید سلطان سکندر سي و هفت زنجیر پیل و تحفه و نفایس دیگر خدمتي فرستاد - سلطان بکوچ متواتر در جونپور آمد - موسم بشکال شد - همانجا ماند - چون

---

1 M. نیاورد آنکه ما خود
2 M. برشکال
3 M. با لشکر جانب
4 M. برز او حصاري
5 M. جماد الاول
6 M. با آن لشکر
7 M. جماد الاول

بشکال بگذشت [1] در ماه ذي الحجة سنة المذکور با لشکرهای قاهره از راه بهار طرف جاج نگر عزیمت کرد - فرمان داد تا [2] لشکر ستور و عورات و اسپ لاغر و مردم ضعیف نیاید [3] - ملک قطب الدین برادر ظفر خان وزیر را با پیلان و بنگاه در کره گذاشته خود بکوچ متواتر روان شد - چون در سیکهره [4] رسید آن را بتاخت - رای سیکهره انحراف نمود - ازآنجا شکر خاتون [5] دختر رای سادهن [6] با دایه بدست آمد - سلطان اورا در محل دختران بپرورد - چون سلطان پیشتر شد ملک عماد الملک را با بعضي بندگان برابر بنگاه یک منزل عقب گذاشت - هم درین محل احمد خان که از لکهنوتي عطف کرده در کوه رنتهبور [7] مانده بود بحضرت پیوست - بمراحم مخصوص گشت - سلطان از آنجا در شهر بانارسي [8] که مسکن رای بود رسید - لب آب مهاندري را بگذشت [9] رای فرار نمود - جانب تلنگ رفت - سلطان یک منزل بر عقب او پیشتر شد - چون معلوم شد که رای دور رفته است [10] سلطان باز گشته هم دران حدود شکار مي کرد - رای بیر بهان دیو کسان فرستاد و صلح جست تا خلق او کشته نشود - و سلطان بعادت باز گردید - سي و سه زنجیر پیل و تُحَف و نفایس دیگر بوجه خدمتي پیش فرستاد - سلطان از آنجا باز گشته در بدماوتي و برمتلاولي [11] که مرغزار پیلان بود شکار مي کرد - دو پیل

---

1 B. بشکال گذشت

2 B. تا در لشکر

3 M. ضعیف بیاید

4 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 232 سنکره , M. سیکره see also Elliot, vol. IV., p. 10, note 3.

5 B. شکر خان

6 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 232 رای سارپن راجه سنکره see Elliot, vol. IV., p. 10, note 4.

7 M. زینتهور

8 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 232 شهر بنارس

9 M. مهاندي را گذشت

10 M. دور رفته است بر عقب سلطان

11 M. برمتلاوکي

را بکشت - و سیرم [1] و دم و دندان ایشان بیاورد چنانچه درین محل ضیاء الملک رباعی گفته است - * رباعي *

شاهي که ز حق [2] دولت پاینده[3] گرفت
اطرافِ جهان چو مهرِ تابنده گرفت
از بهرِ شکارِ پیل در جاج نگر
آمد دو بکشت سی و سه زنده گرفت

سلطان ازآنجا بکوچ متواتر باز گشته در کره رسید - و از کره در سمت دار الملک دهلي مراجعت فرمود - در ماه رجب سنه اثنین [4] و ستین و سبعمائه مظفر و منصور درون شهر در آمد - بعد چندگاه شنید که نزدیک بروار [5] کوهي است از گل - و آبي [از] میان آن [6] کوه بزرگ [7] می آید و در ستلدر مي افتد - آن را سرستي مي گویند - و این طرف آن کوه جوئی است آن را جوی سلیمه خوانند - اگر کوه گلین بکاوند آب سرستي درین جوی در آید از آنجا در سهرند [8] و منصور پور و ازآنجا در سنام برود دایم جاري باشد - چون آنجا رسید در حفرهٔ آن کوه چندگاه مشغول شد - و سهرند را تا ده کروهي [9] بحوالهٔ ملک ضیاء الملک شمس الدین ابو رجا [10] از شق سامانه خارج گردانیده تا آبادان کند - و آنجا حصار برآورده فیروز پور نام کرد [11] - چون سلطان کافتنِ کوه مذکور قابل ندید ترک

---

1 M. سیرمر و دندان
2 B. که بحق
3 M. یابنده
4 M. اثنه و ستین
5 B. بردار Firishta "Parwār".
6 B. و ابي میان آن و کوه
7 B. کوه بزرگ لب آب می آید
8 M. سیهرند و منصور بود و از آنجا
9 M. تا ده گروهي
10 M. شمس الدین ابو جا شق سامانه
11 M. نام کرده

گرفته در نگرکوت رفت - آن را فتح کرده از آنجا عزم تهته [1] نمود - چون در تهته رفت جام بابنهنیه که ضابط تهته بود بقوت آبگیر [2] محصّر شده - مدتي محاربه کردند - در لشکر سلطان مغفور تنگچه [3] علف و غله بحدی شد که بیشتر مردم بعذاب گرسنگي هلاک گشته - بضرورت ناچار بعد کوشش بسیار جانب گجرات روان شد - ایام بشکال رسیده بود - بعد انصرام بشکال [4] قصد تهته کرد و اقطاع گجرات ظفر خان را [5] مفوّض گردانید - ملک نظام الملک معزول شده با تمام [6] خیل خانه در شهر آمد - بعد چند گاه نیابتِ وزارتِ ممالک یافت - چون سلطان مرحوم باز در تهته رفت - جام [7] بابنهنیه امان خواست - بحضرت پیوست [8] و بمراحم مخصوص شد - سلطان [9] او را با تمام [10] مقدّمان آن طرف برابر خویش در دار الملک دهلي آورد - چون مدتي خدمت - سلطان باز جام [11] را اقطاع تهته داد و با ترتیب تمام [12] روان گردانید - در سنه اثنین [13] و سبعین [14] و سبعمائه خانجهان نقل کرد - خانجهاني پسر مهتر او جونانشه [15] یافت - در سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه ظفر خان در [16] گجرات نقل کرد - شغلِ اقطاع گجرات بر پسر مهتر او شد - در دوازدهم ماه صفر سنه ست و سبعین و سبعمائه شاهزاده فتح خان در منزل کنتهور [17]

---

[1] B. تهتهه
[2] B. بقوت انکبر
[3] M. تنکهه
[4] M. بشکل
[5] M. omits را
[6] M. با تمامي خیل خانه
[7] M. جام و بابنهنیه
[8] M. پیوستند
[9] M. سلطان ایشان را
[10] M. با تمامي مقدمان
[11] M. سلطان باز جام
[12] M. با ترتیب باز گردانید
[13] M. اثنه
[14] B. ستین
[15] M. جونانشه بزرگ
[16] B. ظفر خان در نقل
[17] Ṭabaḳāti Akbarī p. 234 در منزل کنهوار وفات یافت

نقل کرد - سلطان ازین سبب بغایت متامّل و متفکّر شد - و انکسار بسیار در ذات مبارک او پدید آمد - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شمس دامغاني چهل لک تنکه زیادت بر محصول گجرات از وجه مطالبه و صد زنجیر فیل و دویست اسپ تازی و چهار صد بردۀ از مقدّم بچگان و حبشي هر سال قبول کرد - بر ملک ضیاء الملک ملک شمس الدین ابو رجا که نیابت [1] گجرات داشت گفتند که مال زیادت اگر او [2] قبول کند اقطاع گجرات هم برو مقرر دارند - چون دانست که قابلیت ندارد و شمس دامغاني گزاف مي گوید قبول نکرد دامغاني مذکور نیز بند زر و چودول نقرۀ [3] یافت - و بنیابتِ گجرات از جهت ظفر خان تعین شد - چون در گجرات رسید سودای باطل و خیال فاسد در دماغ او راه یافت - علاماتِ [4] طغیان ظاهر گردانید [5] از سببِ مالی که زیادت خراج و خدمتی بر محصول قدیم گجرات قبول کردۀ بود و حاصل کردن نتوانست - آخر الامر امیرانِ صدۀ گجرات چنانچه ملک شیخ ملک فخر الدین تالد و سران گروۀ [6] خروج کردۀ - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه ملک شمس الدین دامغاني را کشتند - سر او بریدۀ در حضرت فرستادند - این فتنه فرونشست [7] - و در عهدِ دولتِ آن پادشاهِ نیک بخت و فرّخ‌پی کار مملکت از فرطِ عدل و احسان او چنان قرار گرفته بود که از هیچ طرف فتنه سربر نمي کرد - و کسي را مجال [8] نبود که پلی از دایرۀ اطاعت بیرون کشد - مگر فتنۀ دامغاني که بمجرد بغی ورزیدن سزای خود

---

1 B. نایب گجرات

2 M. اگر قبول کند

3 M. مذکور بربند زر و حودول مقرۀ یافت

4 B. علامت

5 M. گردانیدند

6 M. فخر الدین تا او سران کردۀ خروج کردۀ

7 M. فرورست

8 B. محل نبود

یافت - ازان‌که سرحدهای مملکت[1] با امرای بزرگ و هوا خواهان خویش داده[2] مستحکم گردانیده بود - چنانچه طرف هندوستان سرحد[3] بنگاله اقطاع کره و مهوبه و شق دموه[4] بحوالهٔ ملک الشرق مردان دولت که نصیر الملک خطاب داشت کرده[5] - و اقطاع آوده و سندیله[6] و شق کول بحوالهٔ حسام الملک[7] حسام الدین نوا و اقطاع جونپور و ظفر آباد بحوالهٔ ملک بهروز[8] سلطاني و اقطاع بهار[9] بحوالهٔ ملک بیر[10] افغان گردانیده - امرای مذکور در مالیدنِ فسدهٔ کفار آن دیار و ضبطِ اقالیم سرحد تقصیر نمي کردند - چنانچه سلطان را برای ضبط[11] و قرار آن سمت تعلّقي نبود - امّا سرحدِ خراسان بجهتِ سدِّ فتنهٔ مغل هیچ امیری درخور آن نبود - بضرورت ملک الشرق نصیر الملک را از[12] اقطاع کره و مهوبه طلبیده در عرصهٔ ملتان فرستاد - تا فتنهٔ ملاعین و فسدهٔ آن سمت را مالش دهد - و اقطاع با نواحي و مضافات بحوالهٔ او گردانیده - و اقطاع هندوستان یعنی کره و مهوبه هم بر ملک الشرق ملک شمس الدین سلیمان پسر ملک مردان دولت مقرر داشتن فرمود - القصه بعد کشته شدن دامغاني نیابتِ[13] اقطاع گجرات بحوالهٔ ملک مفرح سلطاني گردانید - و فرحت الملک خطاب کرد * در سنه تسع و سبعین و سبعمائه طرف اتاوه

---

[1] B. مملکت امرای
[2] B. دیده
[3] M. سر حدها
[4] M. شق دلموه
[5] B. omits کرده
[6] M. سدید
[7] M. حسام الملک و حسام الدین
[8] M. بهرور
[9] B. اقطاع سار
[10] B. ملک مرافغان
[11] B. omits ضبط
[12] M. omits از
[13] M. omits نیابت

و اکهل [1] سواری فرمود - رای سبیر [2] و ادهرن [3] مقدّمانِ اتاوه که با سلطان طغیان ورزیده و یک کرت با لشکر اسلام مقابل شده منهزم گشته بودند - بترغیب و استظهار در آورده با زن و فرزند [4] و خیل و تبع روان [5] کرده در شهر آورده - و در اکهل [6] و پتلاهي حصارها بنا کرده ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک را با جمعیت کثیر و امرای کبیرِ [7] نامزدی آنجا گذاشت - و اقطاع فیروز پور و پتلاهي [8] بحوالهٔ او گردانید - و اقطاع اکهل [9] ملک بلی افغان را داده سمت دار الملک مراجعت فرمود - هم دران سال ملک نظام [10] الدین نو امیر اوده که برابر سلطان بود [11] در لشکر وفات یافت - اقطاع اودهه ملک سیف الدین پسر بزرگ او را مفوّض گشت - در سنه احدی و ثمانین و سبعمائه سمت سامانه سواری فرمود - چون در سامانه رسید ملک قبول قران خوان امیرِ [12] مجلس خاص مقطع سامانه خدمتهای بسیار پیش کشید - سلطان در باب او مواهم [13] فراوان و شفقتِ بی پایان ارزاني فرمود - ازآنجا میان قصبهٔ انباله و شاه آباد شده در کوهپایهٔ سانتور رفته از رای سرمور [14] و رایان کوه خدمتي و مال ستده سمتِ دار الملک مراجعت فرمود - هم چنان خبر [15] تمرّد کهرکو مقدم ولایت کیتهر [16] رسید - ماناک سید محمد

---

1 B. اتاوه و اکهجک

2 M. رای سبیز

3 M. ادهرن و مقدمان

4 M. فرزندان

5 M. رواني کرده

6 B. اکهجک

7 M. امرا نامردي آنجا

8 B. فیروز پور بقلاهي

9 B. اکهجک

10 M. حسام الدین

11 M. بود هم در لشکر

12 B. امیر مجلس بک خاص

13 M. مراحم فراوان فرمود

14 M. سرموز

15 M. omits خبر

16 M. کهتر Ṭabaḳāt Akbarī, p. 235 مقدم کهتر

مقطع شقّ بداؤن و سید علاؤ الدین برادر او را کهرکو مذکور بجهت ضیافت در خانه خود برده بود و غدر کرد ایشان را بکشت - در سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه سمت کیتهر [1] سواري فرمود بانتقام سادات مذکور - و ولایت کیتهر را نهب و تاراج کرد - و همه [2] را اسیر کرد و دستگیر و خوار و ذلیل گردانید اِنَّ الْمُلُوْکَ اِذَا دَخَلُوْا قَرْیَةً اَفْسَدُوْهَا فِی الْاَرْضِ وَ جَعَلُوْا اَعِزَّةَ اَهْلِهَا اَذِلَّةً فسدهٔ آن دیار را مالش داد - کهرکو مذکور [3] فرار نموده وَ الْفِرَارُ مِنْ مَا لَا یُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِیْن در ولایت مهترگان [4] که در کوهپایهٔ کمایون است در آمد - سلطان ایشان را نیز نهب کرد - چون از آن مهم فارغ شده اقطاع بداؤن بحوالهٔ ملک قبول قران خوان سر پرده دار خاص گردانید - و در شقّ سنبهل برای مالش و ضبط [5] کیتهر ملک خطاب افغان را نامزد کرد - و هر سال باسم شکار هم [6] در ولایت کیتهر سواري میکرد - ولایت مذکور چنان مضطر و [7] خراب گشت که جز شکار دران دیار دیگر [8] نبود - سنه سبع و ثمانین و سبعمائه [9] در موضع بیولی هفت کروهی از خط بداؤن حصار بر آورد و آن را فیروز پور نام نهاد - خلق آن را پور آخرین [10] میگویند - بعده سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته [11] و عمر قریب نود سالگي [12] رسید - خانجهان که وزیر او بود مطلق العنان شد و همه کارهای سلطنت را قبض کرد - امرا و ملوک فیروز شاهي بتمام مسخّر او

---

1 M. کتهیر

2 M. omits from و همه را اسیر up to اَذِلَّةً

3 M. مذکور گریخته در ولایت

4 M. ولایت مهنکان

5 M. مالش و ضابط

6 M. omits در

7 M. omits مضطر

8 M. که جز شکاري دیگر دران روز نبود

9 Elliot, vol. IV., p. 14 wrongly translates 754 H. (1382 A.D.). See also Ṭabaḳāt Akbarī, p. 236.

10 B. بو اخرین

11 M. گشت

12 M. نود سالي

گشتند - و هرکرا مخالف میدید بهر طریق که مي توانست پیش سلطان مرحوم گذرانیده [1] بعضی را تلف میکرد - و بعضی را بی دستگه گردانیده - آخرکار بجائی رسید که هرچه خانجهان می گفت سلطان مرحوم همان می کرد - ازین سبب کار مملکت فتور می گرفت - و هر روز نقصان مي شد - روزی خانجهان پیش سلطان مرحوم عرضه داشت [2] که شاهزاده محمد خان بعضی امرا و ملوک چنانچه دریا خان بن ظفر خان امیر گجرات و ملک یعقوب محمد حاجي اخور بک و ملک راجو و ملک سماء الدین و ملک کمال الدین پسر [3] ملک عمر عارض بندگان خاص را با خویش یار کرده مي خواهد که [4] فتنه انگیزد - سلطان مرحوم چون همه کارها بحوالهٔ خانجهان گذاشته بود بغیر فکر و تامل فرمان داد تا ایشان را دست آرد - این خبر بسمع شاهزاد محمد خان رسید - چند روز در سرای نیامد - هرچند خانجهان طلب مي فرستاد او عذر مي کرد - خانجهان به بهانهٔ حساب بقایا دریا خان بن ظفر خان امیر مهوبه را موقوف درون خانهٔ خود داشته - ازین سبب شاهزاده را خوف و هراس زیاده تر گشت - پیش سلطان مرحوم کیفیت خویش باز نمود - سلطان او را نیز فرمان داد تا خانجهان را دور کند - دریا خان بن ظفر خان را خلاص دهد - شاهزاده محمد خان ساخته - ملک یعقوب آخور بگ اسپان پایگاه را بتمام و ملک قطب الدین [5] فرامرز شحنه پیل همه پیلان را با عماری و برگستوان بر شاهزاده آوردند - بندگان فیروز شاهي و امرای دیگر و خلق شهر نیز بیشتری باو یار شدند - در ماه رجب سنه تسع و ثمانین

---

[1] M. گردانیده

[2] M. عرضه داشت کرد

[3] M. کمال الدین پسران

[4] M. omits که

[5] B. قطب الدین شیخ فرامرز

و سبعمائة مستعد شده با جمعیتي کثیر آخر شب پیش درِ خانجهان
رفت - چون او را ازین حال خبر شد دریا خان بن ظفر خان را از بندی خانه
کشیده بکشت - و خود با چند نفر معدود ساخته شده بیرون آمد -
و باشاهزاده محمد خان بجنگ پیوست - آخر طاقت آوردن نتوانست -
باز عطف کرده درون خانه در آمد - و وقت در آمدن زخمي شد - چون
میدانِ مقاومت تنگ دید از راه دری دیگر بیرون آمد و با چند نفر معدود
گریخت - میان میوات شده در محاری بر کوکا چوهان رفت - و ازو پناه
جست - شاهزاده محمد خان خانهٔ خانجهان را از زر و مال و اسلحه
و اسپان [1] و اسباب بتمام غارت کنانیده و از آنجا باز گشت - با جمعیت
تمام پیش دربار آمد - ملک بهزاد فتح خان [2] و ملک عماد الدولة و ملک
شمس الدین بزبان [3] و ملک مصلح [4] مکسران را که با خانجهان یار بودند
پیش دربار آورده گردن زد - چون کیفیت مذکور پیش سلطان مرحوم
گذرانیدند سلطان مرحوم عهدهٔ وزارت [5] بحوالهٔ شاهزاده محمد خان
گردانید - امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي و عامهٔ خلق بدو رجوع
آوردند - سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته بود - بعده ضرورةً [6] اسباب
ملک داري از اسپ و پیل و مال و حشم بتمام تسلیم [7] او کرد -
و بخطاب ناصر الدین محمد شاه مشرّف گردانید - و خود در خانهٔ خویش
بطاعت باري تعالی [8] مشغول گشت - در مساجد جمعه به تمام بلاد
ممالک [9] خطبه بنام هر دو بادشاه مي خواندند - در ماه شعبان

---

[1] M. اسپ

[2] M. فتح خاني

[3] B. بوبان

[4] M. ملک مصالح

[5] M. عهدهٔ ور الغرض بحوالهٔ

[6] M. بعده بضرورت

[7] B. تسلیم کرد

[8] M. omits تعالی

[9] M. بلاد مملکت

سنة المذکور شاهزاده محمد خان در قصر جهان [1] نما جلوس فرمود - خطاب و اشغال واقطاعات و نان و مواجب و ادرار و انعام و هرچه کسی در عهدِ سلطان مرحوم داشت بر ایشان مقرّر و مستقیم کرد - ملک یعقوب امیر اخوربک [2] را سکندر خان خطاب شد - واقطاعِ گجرات یافت - و ملک اجو را مبارز خان و کمال عمر را دستور خان و سماء عمر را معین الملک مخاطب گردانید - و ملک سماء الدین و کمال الدین قرب و اختصاص [3] گرفتند - و کارهای دیوان بحوالهٔ ایشان میشد - ملک یعقوب سکندر خان را با لشکرها در مجاری [4] بر خانجهان نامزد کرد - چون لشکر [5] در مجاری رسید کوکا ملعون خانجهان‌را گرفته بر سکندر خان فرستاد - سکندر خان او را کشته سر او را در حضرت اعلی [6] برد - هم چنان سکندر خان را در اقطاع گجرات روان کرد - و خود شاهزاده در پرداخت [7] امور و کارهای ملکی مشغول شد - در ماه ذی الحجه سنة المذکور سمت کوهپایهٔ سرمور سواری فرمود - تا مدت دو ماه در شکار گرگ [8] و گوزن مشغول بود - در اثنای آن خبر کشته شدن سکندر خان رسید که او را ملک مفرح امیر کهنبایت و امیران صدهٔ گجرات بغدر کشتند - و لشکری که با او از حضرت رفته بود بعضی مجروح و بعضی غارت شده برابر سید سالار در حضرت آمدند - شاهزاده محمد خان باستماع این خبر متأمّل و متفکّر شده سمت دار الملکِ دهلي مراجعت فرمود - امّا جوان بی تجربه بود در لهو و طرب مشغول گشت - و کشته شدن سکندر خان سهل پنداشت - تا مدت

---

1 B. جهانبلی
2 M. امیر آخور را سکندر خان شد
3 M. قرب اختصاص
4 B. مجاری
5 M. لشکری بدر مجاری
6 M. omits اعلی
7 M. در پرداخت ملکی
8 B. کرگدن و گوزن

پنج ماه دیگر کارِ سلطنت سببِ ضبط قدیم بر قانونِ قاعدهٔ متمشّی می‌شد - آخرکار رخنهٔ عظیم پیدا آمد - بندگان فیروز شاهي که موازنهٔ یک لک درینهٔ [1] دهلي و فیروز آباد ساکن و متوطن [2] بودند به سبب مخالفت ملک سماء الدین و ملک کمال الدین از شاهزاده روی تافته با سلطان مرحوم پیوستند - و جنگ و خصومت پیدا آوردند - چون شاهزاده را ازین حال خبر شد ملک ظهیر الدین لوهری را به بندگان [3] که در میدانِ نزول جمع شده بودند فرستاد - بندگان مذکور بزخم خشت و سنگ ملک ظهیر الدین مذکور را مجروح کرده از [4] جمع خویش بیرون کشیدند - بهیچ سبیلی باصلاح [5] راضي نگشتند - ملک ظهیر الدین همچنان مجروح بر شاهزاده رفت - شاهزاده مستعد [6] بود با جمعیت تمام سوار و پیاده و پیل در میدان [7] آمد - بندگان مذکور مقابل شدند - چون لشکر و پیلان زور آوردند [8] بندگان مذکور در کوشک سلطان مرحوم در آمدند و پناه جستند - برین نمط تا دو روز جنگ میان یکدیگر قایم بود - سیوم روز نیز شاهزاده مستعد شده پیش دربار [9] آمد - بندگان مذکور سلطان مذکور را از درون بیرون آوردند - چون لشکر و پیل بانان همه پروردهٔ سلطان مرحوم [10] بودند بیکبارگي از جانب شاهزاده روی تافته بر سلطان مرحوم پیوستند - شاهزاده میدانِ مقامت تنگ دید روی بهزیمت نهاد - و با جمعي مختصر طرف کوه سرمور رفته - بندگان مذکور خانهٔ او را و خانهای مختصّان او را غارت کردند - آن روز میان شهر رستخیزی عظیم آمد - خلق چون قرار گرفت

---

1 M. درتنه دهلي and I. فیرز شاهي که دهلي

2 M. omits متوطن

3 M. بر بندگان

4 M. omits از

5 B. بر اصلاح

6 B. مستعد شده بود

7 M. در امیلان نزول آمد and B. در مندان نزول آمد

8 B. زور آوردند و پناه جستند برین نمط

9 M. پیش باز آمد

10 M. omits مرحوم

سلطان مرحوم تغلق [1] شاه پسر فتح خان نبسيهٔ خود را ولي عهد گردانيد - و امورِ مملكت و نظامِ [2] سلطنت من كل الوجوه بحواله او كرد [3] - هم چنان امير حسين احمد اقبال داماد سلطان [4] مرحوم كه از جمع شاهزاده عليحده افتاده بود امير هندوان [5] گرفته بر تغلق شاه آوردند - تغلق شاه او را پيش دخول گردن زد - و بر امير صدهٔ سامانه فرمان فرستاد تا غالب [6] خان امير سامانه را بند كرده در حضرت آرند [7] - ملك سلطان شه خوش دل مولي زاده ملك مقبول فراز خان عالي خان را بمحافظت بغير بند در حضرت آورد - تغلق شاه او را بند كرد در خطهٔ بهار جلا كرد [8] - و اقطاع سامانه بحوالهٔ ملك سلطان‌شه مذكور گردانيد - بتاريخ هژدهم ماه رمضان سنة تسعين و سبعمائة ضعف برتن سلطان مرحوم فيروز شاه طَابَ اللهُ [9] ثَرَاهُ غلبه كرد - برحمت حق [10] پيوست * روايت مي كنند مُخبرانِ صادق و راويانِ راسخ از پيرانِ كهن سال كه در مملكت دهلي بعد سلطان مرحوم ناصر الدين پسر سلطان مغفور شمس الدين التمش كه نوشيروان ثاني بود عادل و حليم و معمار و مشفق و خدا ترس[11] و رعيت نواز و غريب دوست بادشاهي ديگر مثل خدايگان مرحوم فيروز شاه طَابَ اللهُ ثَرَاهُ و جَعَلَ الجَنَّةَ مَثْوَاهُ نبود - شوكتِ عدل او بحدّي در دلهاي خلايق راه يافته اگر غريبي رهگذري بتقدير الله تعالى ميان راه وفات مي يافت

---

1 M. شاهزاده تغلق شاه

2 M. امور سلطنت

3 M. بحوالهٔ او گردانيد

4 B. omits داماد سلطان مرحوم

5 M. امير هندوان گشت گرفته

6 M. عاليخان and Elliot, vol. IV. p. 18 'Ali Khān. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 238 غالب خان امير سامانه را نيز بجهت موافقت محمد شاه مقيد ساخته جلا وطن كرده بولايت بهار فرستاد

7 M. حضرت آرند تغلق شاه اورا بند كردهٔ

8 M. جدا كرد

9 B. omits الله

10 M. omits حق

11 M. خدا ترس تر بادشاهي ديگر

مقطعان و عهده داران و مقدمان آن حوالی - ایمه و قضات و سایر مسلمانان را جمع کرده محضر می ساختند و میت را می نمودند - و سوال با سجلّ قاضي مي نوشتند [1] که در میت هیچ محلی اثرِ جراحت نیست - بعده دفن میکردند - در تفحّص قضایا و تنفیذ احکام شرع اهتمام تمام داشت - مِنْ کُلِّ الْوَجوه هیچ قوي مجال نداشت که بر ضعیفی در عهد دولت او زور تواند آورد - * بیت *

بعد بسی گردش چرخ آزمای
او شده آوازهٔ عدلش بجای

خدا تبارک و [2] تعالی بادشاه حلیم کریم عادل را غریقِ رحمت [3] گرداند و در جوارِ رحمتِ خلدش [4] جای دهد *

و مدت ملک سلطان مرحوم فیروز شاه طَابَ ثَرَاهُ سي و هشت [5] سال و نه ماه بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوابِ [6] *

ذکر سلطان تغلق شاه پسر فتح خان ملقّب بغیاث الدین

تغلق شاه پسر فتح خان بن فیروز شاه [7] که پسر خوانده و نبیرهٔ سلطان مرحوم سلطان فیروز بود بعد وفات سلطان مرحوم [8] باتفاق بعضی امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي هم در روز وفات بتاریخ مذکور بر تخت سلطنت در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - و خود را سلطان غیاث الدین

---

[1] M. بنبشتند

[2] M. omits تبارک و

[3] M. رحمت حق

[4] M. جوار خودش

[5] M. سي هفت

[6] M. omits بالصواب Ṭabaḳāt p. 238 says وفات فیروز تاریخ او مست

[7] B. فیروز شاه پسر سلطان and M. فیروز خان پسر سلطان مرحوم بن فیروز بود مرحوم فیروز بود

[8] M. omits مرحوم

خطاب کرد - ملک زاده فیروز [1] پسر ملک تاج الدین را شغل وزارت داد و به خطاب خانجهاني مشرّف گردانید - و خداوند زاده غیاث الدین ترمذی [2] را عهدهٔ سر سلاحداري تعین کرد - و ملک فیروز علي را از بندی خانه خلاص داده عهدهٔ سر جانداري که [3] پدر او داشت مفوّض گردانید - و اقطاع گجرات بحوالهٔ ملک مفرح سلطاني که در عهد سلطان مرحوم داشت کرد - واقطاعات و اشغال دیگر چنانچه هر کسی را بود مقرر داشت - و ملک فیروز علي و بهادر ناهر را بقصد شاهزاده محمد خان با جمعیت انبوه نامزد کردن فرمود - و امیران اقطاعات چنانچه سلطانشه امیر سامانه و رای کمال الدولة [4] و الدین متین و امرای دیگر نیز برابر ایشان نامزد شدند - در ماه شوال سنة المذکور لشکر در کوه سر مور آمد - شاهزاده محمد خان ازآنجا عطف کرده بالای کوه در راههای مخالف شده در قلعهٔ کوهِ بَکْنَارِیْ رفته - لشکر نیز دامن کوه گرفته در درهٔ کوهِ [5] بکناری مذکور آمد - میان یکدیگر مقداری جنگ شده - چون کوه محکم بود شاهزاده را نکبتی نرسید - از آن جانب [6] بالای کوه شده طرف سکهت [7] رفت - لشکر از بکناری [8] کوچ کرده در قصبهٔ اروبر [9] آمد - و درین درهٔ اروبر نزدیک چوترهٔ قیمار [10] نزول کرده شاهزاده از سکهت در قلعهٔ نگرکوت رفت - لشکر تا حد گوالیر در دنبال بود - بیشتر راها [11] مخالف دیدند - ملک فیروز علی و امرای دیگر از تعاقب مراجعت کردند - شاهزاده هم در نگرکوت قرار گرفت - اما تغلق شاه جوان و بی تجربه بود کار ملک

---

[1] M. فیروز شاه

[2] B. Ṭabaķāt Akbarī, p. 242 ترمذی

[3] M. سر جانداري پدر

[4] M. کمال الدین مین

[5] M. omits کوه

[6] I. از آن جا بالای کوه

[7] M. طرف سکهیت and I. سکیتهه

[8] M. رفت از بکناری کوچ کرده and B. لشکر از بکنایتی

[9] M. ازوبر

[10] M. جوترهٔ قمار (Chantara) Station

[11] M. راه مخالف

داري نمی‌دانست و دغابازيِ فلکِ غدّار ندیده در شراب و لهو [1] و لعب مشغول گشت - کارهای سلطنت من کل الوجوه مهمل ماند - بندگان فیروز شاهي بحدی سرپاکی و بیباکی کردن گرفتند که ضبط بادشاهي برخاست - هم چنان [2] سلطان تغلق اسپدار شه [3] برادر خویش بی موجبی بند کرده - و ابوبکر شه [4] پسر ظفر خان ازو کُنج گرفته - ملک رکن الدین جنده نایب وزیر و بعضی امرا و بندگان فیروز شاهي با او موافق شده بلغاک کردند - ملک مبارک کبیر [5] را درمیان کوشک فیروز آباد وقت باز گشت از در سرای بزخم تیغ یکایک شهید کردند - و میان دیوان غوغا خاست - سلطان تغلق شاه را خبر شد از راه دروازه که طرف آب جون بود بیرون آمد - ملک فیروز وزیر برابر بود - رکن جنده حرام خوار نابکار را علم شد - با جمعیت خویش و بندگان فیروز شاهي تعاقب کردند - گذارا آب جون رسیدند - سلطان تغلق شاه و ملک زاده فیروز را شهید کردند - و سرهای ایشان بریده پیش دربار آویختند - و این واقعه بیست و یکم ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعمائه بود -
* بیت *

در خاک ریخت آن گلِ دولت که باغِ ملک

با صد هـــزار نـــاز بپـــرورد در برش

زهی [6] قدرت خدا - بادشاهي با تاج و تخت که ازان دروازه با هزاران شوکت بیرون آمده بود بیک طرفة العین سر او را بریده هم بر آن دروازه آویختند - تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْر - اِنَّكَ علی کُلِّ شَيٍ قَدِیْر -

---

1 B. لهو مشغول گشت
2 B. هم چنان سلطنت سلطان
3 B. اسبلار شه and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 242 سالار شه
4 B. omits شه
5 M. کبیری
6 M. omits from زهی قدرت up to عنان بیني

* رباعي *

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفت بر گردون
بمرو آخر بخاک اندر تنِ الپ ارسلان بینی
نه او را بر کمر کوکب نه مه رویان با غبغب
نه اندر زیر ران مرکب نه در دستش عنان بینی

ذکر سلطان ابوبکر شاه

بعده ابوبکر[1] شه را از خانه بیرون آورده بر پیل سوار کردند - و چتر بر سر او داشتند - و سلطان ابوبکر شه خطاب کردند - عهدهٔ وزارت بحوالهٔ رکن جنده[2] پلید مردار کشتهٔ خداوند شد - آخر میان چند روز رکن جنده بعضی بندگان فیروز شاهي را با خویش یار کرد - و مي خواست که ابوبکر شه را بکشد - و خود بادشاه شود - ابوبکر شه را خبر شد - بعضی بندگان که با او یار نبودند پیش دستی کرده رکن جنده را بکشتند - و بر دار[3] کردند قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ حَفَرَ بِئْرًا لِأَخِيْهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيْهِ - * بیت *

ان کس که کرد با تنِ دارا ستم هنوز
نقّاش نقش او همه بردار مي کنند

لاجرم کشندهٔ ولی نعمتِ خویش را همین بار دهد - الغرض و بعضی بندگان که با آن[4] حرام خوار میشوم مردار یار شده بودند ایشان را نیز[5]

---

1 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 242 says بعد ازین واقعه امرای بیرای ابو بکر بن ظفر خان بن سلطان فیروز را بپادشاهي برداشته ابو بکرشاه خطاب دادند

2 M. رکن جندهٔ شد

3 M. omits from بعضی بندگان up to و بردار کردند. The text of M. runs thu بکشتند و بندگانی که با او یار شده بودند

4 M. omits با آن حرام خوار میشوم مردار 5 M. ایشان نیز علف تیغ گشتند

علف تیغ بیدریغ گردانیدند - ابو بکر شه دهلي را قابض شد [1] - پیلان و خزانهٔ بادشاهان بر دست او آمد - روز بروز قوت می گرفت - همچنان امیران صده سامانه ملک سلطان شه خوشدل را بغدر بالای حوض سقام بیست و چهارم ماه صفر سنة المذکور بزخم کتاره و تیغ کشتند - آن روز در سامانه رستخیز شد - خانهٔ ملک سلطان شه و خیل و تبع [2] او بتمام غارت کردند - و سر ملک سلطان شه مذکوره [3] بریده در نگرکوت بر شاهزاده محمد خان فرستادند - و او را استدعا نمودند - مدت ملک سلطان تغلق شاه پنج ماه و چند روز [4] بود وَ اللّٰهُ اَعلَمُ *

ذکر سلطان محمد شاه پسر خرد سلطان فیروز شاه

سلطان محمد شاه پسر خرد سلطان مرحوم فیروز شاه بود - چون خبر کشته شدن ملک سلطانشه رسید سلطان از نگرکوت بکوچ متواتر میان قصبهٔ جالندهر شده در خطهٔ سامانه رفت - در ششم [5] ماه ربیع الآخر سنة المذکور در خطهٔ مذکور بار دوم بر تخت مملکت و سریر سلطنت [6] جلوس فرمود - امیران صده سامانه و مقدمان ولایات کوه بتمام او را پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه کردند - و بعضی امرا [7] و ملوک دهلي نیز از ابو بکر شه روی تافته بر سلطان آمدند - چنانچه [8] در سامانه بر سلطان [9] بیست هزار سوار و پیادهٔ بی شمار جمع آمد - از سامانه بکوچ متواتر سمت دهلي عزیمت

---

[1] M. شده

[2] M. omits و تبع

[3] M. omits مذکوره

[4] M. شش ماه و هژده روز بود

[5] B. omits در ششم

[6] M. تخت مملکت جلوس

[7] I. امرای دیگر و ملوک دهلي

[8] M. چنانچه هم در سامانه

[9] M. سلطان موازنه بیست

فرمود - ما دام که در حوالي برسد موازنهٔ پنجاه هزار سوار جمع شد[1] - الغرض ابوبکر شه را آمدنِ سلطان خبر کردند - بندگان فیروز شاهي بسبب مخالفتي که با سلطان کرده بودند با او موافق شدند - بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمائه سلطان در کوشک جهان نما نزول فرمود - ابوبکر شه نیز بعضی حشم و بندگان در فیروز آباد داشته بود - بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنة المذکور بندگان مذکور کوچها و دیوارهای فیروز آباد گرفته با لشکرِ سلطان جنگ قایم داشتند - هم در آن روز بهادر ناهر با جمعیت خویش در شهر آمد - ابوبکر شه را[2] به آمدنِ او تقویتي حاصل شد - روز دیگر ابوبکر شه با حشم و سوار و پیاده[3] بی‌شمار و پیلان نامدار در فیروز آباد آمد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار رفت - آخر بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم شده طرف اوطان خویش رفتند - سلطان با موازنهٔ دو هزار سوار آب جون عبره کرده سمت میان دو آب شده - از آنجا شاهزاده همایون خان پسر میانگي خود را طرف سامانه برای جمع کردن لشکر فرستاد - ملک ضیاء الملک ابور جا و رای کمال الدین مین[4] و رای خلجین[5] بهتی که اقطاعات ایشان دران سمت بود برابر او نامزد گردانیده[6] خود کنارهٔ گنگ در موضع جتیسر[7] مقام ساخت - امرای هندوستان چنانچه ملک سرور شحنهٔ شهر و ملک الشرق نصیر الملک مقطع ملتان و خواص الملک مقطع بهار و ملک سیف الدین و ملک کدو و پسران ملک حسام الدین[8] نوا امیر اودهه و پسران ملک دولتیار کنبد[9]

---

1 I. جمع آمده

2 B. ابو بکر شه با حشم را بآمدن

3 M پیاده در فیروز آباد

4 I. میا مین

5 B. رای ذوالجی

6 M. گردانید و خود

7 M. موضع جیسر and I جیتر See also Elliot vol. IV, p. 22, n. 3.

8 M. حسام نوا

9 M. کنبل

امیر قنوج و رای سبیر و رایان و رایگان دیگر موازنهٔ پنجاه هزار سوار و پیادهٔ بی شمار بر سلطان پیوستند - و ملک سرور را خواجه جهان خطاب شد [1] و شغل وزارت یافت - و ملک نصیر الملک را [2] خضر خان و خواص الملک را خواص خان و سیف الدین را سیف خان خطاب کرد - در ماه شعبان سنة المذکور دیگر بار سمت دهلي عزیمت فرمود - ابوبکر شه نیز استقبال کرد - در موضع کندلی رسید - میان یکدیگر مصاف شد - مقاتله و محاربه بسیار رفت - بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم گشت - ابوبکر شه غالب آمد - بنگاه و اسباب لشکر سلطان بتمام بر دست بندگان بغارت رفته - موازنهٔ سه کروه تعاقب لشکر کردند - سلطان شکسته باز در موضع جتیسر [3] قرار گرفت - ابوبکر شه سمت دهلي مراجعت فرمود - بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنة المذکور بندگان فیروز شاهی را که در خطط و قصبات بودند چنانچه ملتان ولوهور و سامانه و حصار فیروزه [4] و هانسي بحکم فرمان سلطان محمد در [5] یک روز مقطعان و خلق سکنهٔ شهرهای مذکور بناحق شهید کردند - آخر بسبب مخالفت که میان یکدیگر همه مسلمانان [6] را [7] برای سلطنت مي شد کفار هندوستان [8] قوت گرفتند - و دست از ادای جزیه و خراج باز کشیدند - و قصبات مسلمانان را نهب میکردند - در ماه محرم سنة اثنین و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان و امرا و ملوک را که نامزد او بودند چنانچه غالب خان امیر سامانه و ملک ضیاء الملک ابورجا و مبارک خان هلاجون و شمس خان امیر حصار فیروزه جمع کرده در خطهٔ پانیپت پتهه لشکر

---

[1] M. شده و شغل

[2] M. خطاب خضر خان

[3] M. موضع جیتر

[4] M. حصار و هانسی و بحکم

[5] B. محمد یکدیگر در یک روز

[6] M. omits همه

[7] M. omits را

[8] M. مي شد کفار دیار هند قوت

گاه ساخته حوالی دهلي را [1] خراب میکرد - ابوبکر شه را خبر شد - ملک شاهین عماد الملک با چهار هزار سوار و پیادگان و بندگان [2] بی شمار طرف پانی پته نامزد کرد - در موضع نسمیفه [3] حوالی پاني پته مذکور میان هر دو لشکر مصاف شد - لشکر ابوبکر شه را خدای تعالی فتح بخشید [4] - لشکر شهزاده منهزم شده سمت سامانه مراجعت کرد - خیمه و رخت و بنگاه بتمام بر دست ایشان آمد - الغرض چون لشکرهای دهلي را هر بار از فیض ربّاني فتح و نصرت روي میداد - سلطان محمد و لشکر اورا طاقت مقاومت نماند - و [5] بدین سبب ضعیف دل گشت - فامّا امرا و ملوک و حشم و خدم [6] و رعیت بلاد ممالک کُلاًّ وجملةً [7] با سلطان موافق بودند - ابوبکر شه نمي توانست که شهر را خالي گذاشته تعاقب کند - در ماه جمادی الاول سنة المذکور ابو بکر شه لشکر ساخته کرده سمت جتیسر [8] سواری کرد - بیست کروهي از شهر نزول کرده بود - و سلطان را ازین حال [9] خبر شد - لشکر و و بنگاه همه [10] در جتیسر گذاشت - با چهار هزار سوار جرّاره قصد دهلي کرد [11] - بعضی بندگان که برای محافظت در شهر مانده بودند در دروازهٔ بداؤن مقداری جنگ حصاري [12] کردند - چون در دروازه آتش زدند بندگان مذکور [13] منهزم شدند - سلطان هم از راه دروازهٔ مذکور درون [14] شهر در آمد - و در کوشک همایون نزول فرمود - خلق شهر از وضیع و شریف و بازاری [15] بتمام

---

1 M. حوالي دهلي که خراب

2 M. سوار و بندگان پیاده بی شمار

3 M. موضع بسینه and I. بسیه

4 B. فتحیاب بخشید

5 B. نماند بدین سبب

6 M. حشم و رعیت

7 M. کلا او جملة B. کلا و جملا

8 M. جتیرا

9 M. ازین حال علم شد

10 B. omits همه

11 M. دهلي آمد

12 M. حصاري شده کردند

13 B. omits مذکور

14 M. مذکور در شهر

15 M. بازار بتمام

بر سلطان پیوستند - چون ابوبکر شه را ازین قصه خبر کردند - همان روز وقت چاشت یکایک با جمعیت خویش هم از راه دروازهٔ مذکور درون شهر در آمد - ملک بهاء الدین جکي [1] که از جهت سلطان محافظت دروازه میکرد همانجا شهادت یافت - چون ابوبکر شه نزدیک کوشک همایون رسید سلطان بیغم بود - یکایک خبر شد - با چند سواران [2] معدود از راه درجاک کوشک بیرون رفت - و در دروازهٔ حوض خاص شده باز در جتیسر برلشکر و بنگاه خود پیوست - امرا و ملوک و لشکری که از شهر برابر سلطان بیرون شدن نتوانستند - بعضی اسیر و بعضی کشته شدند - چنانچه خلیل خان [3] باربک و ملک آدم [4] اسمعیل خواهر زادهٔ سلطان مرحوم زنده بدست آمدند - و بسیاست پیوستند - در ماه رمضان سنة المذکور مبشر جب [5] سلطاني که اسلام خان شد بود و بیشتر بندگان [6] فیروز شاهي را بسببی [7] با ابوبکر شه مخالفتی پیدا آمد - پنهاني عرایض بر سلطان فرستادن گرفتند - آخر الامر [8] آشکارا شد - ابوبکر شه را طاقت استقامت نماند - با سوارِ معدود و مختصّانِ خویش چنانچه ملک شاهین [9] عماد الملک و ملک بحري و صفدر خان سلطاني دهلي را گذاشته در کوتله بهادر ناهر رفت - بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنة المذکور [10] مبشر جب و بندگان فیروز شاهي عرایض بر سلطان فرستاده [11] کیفیت رفتن ابوبکر شه باز نمودند - و خانخانان پسر خرد سلطان را بر پیل سوار کرده

---

1 M. جنکي

2 B. چند سوار معدود

3 M. خلیل خان نایب باربک

4 M. omits آدم

5 Elliot, vol. IV. p. 24. n. 1., says that Firishta has "Hājib".

6 M. بیشتري بندگان and B. شاهی را بسبی ازصبب با ابوبکر

7 M. فیروز شاهي بسببي ابوبکر شه

8 M. آخر اشکارا

9 B. ملک شاهین دهلي را

10 B. ماه رمضان مذکور

11 B. فرستاده و کیفیت

چتر بر سر او کشیدند - سیوم روز بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنة المذکور[1] سلطان از جتیسر[2] در شهر آمد - و در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - مبشر جب شغل وزارت یافت و خطاب اسلام خاني مقررشد - و بندگان مذکور و خلق شهر بر سلطان پیوستند - بعد چند روز معدود از فیروز آباد درون حصار جهان پناه در کوشک همایون آمد - و پیلان از قبض بندگانِ فیروز شاهي ستیده تسلیم[3] به پلیبانان قدیم کردند[4] - سبب این معني بندگان مذکور فتنه انگیختند - چون سلطان قوي[5] حال بود و پیلان بتمام[6] در حوزهٔ تسخیر خویش آورد ایشان را مجال مقاومت نماند • بیت •

هرکه را شبخوان خورشید است خالي چون شود
با ولي نعمت مقابل دولتش گردد تمام[7]

شباشب با زن و فرزندان گریخته در کوتلهٔ بهادر ناهر بر ابوبکرشه پیوستند - و هرکه از جنس بندگان مذکور در شهر مانده بود ایشان را فرمان داد تا سه روز هیچ کسی از ایشان نماند - شهر از شرّ آن ناپاکان[8] پاک شد - چنین روایت مي کنندکه بیشتر بندگانِ مخذول بعد سیوم روز در دست شاهزاده آمده اند - هر یکي مي گفتند که ما اصیلیم - شاهزاده فرمود هرکه از شما کهرا کهری کَرَّنَا گوید او اصیل است - سبب آن بیشتري هندوستانیان نا چیز شدند - و بندگان فیروز شاهي علف تیغ گشتند - چنانچه این حکایت در تمام هند و سند مشهور است - همچنان امرا و ملوک و لشکرهای بلاد ممالک در حضرت

1 M. ماه رمضان سلطان
2 M. جتیرة
3 M. به تسلیم پیل بانان
4 M. قدیم کردة
5 M. omits حال
6 M. و ملتانیان بتمام قبض آمد and پیلان بتمام قبض آمد ایشان را
7 M. omits the بیت
8 M. شهر از شر ایشان خالي شد همچنان امرا

اعلی[1] آمدند - سلطان را شوکت و قوت و مکنت[2] زیادت حاصل گشت - شاهزده همایون خان و اسلام خان و غالب خان و رای کمال الدین و رای ذوالجي[3] را با لشکرهای قاهره برای قلع و قمع[4] فسدهٔ ابوبکر شه و بندگان فیروز شاهي[5] نامزد کرد - امرای مذکور در قصبهٔ مهندواری رسیده بودند - در ماه محرم سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه ابوبکر شه و بهادر ناهر و بندگان فیروز شاهي جمعیت کردند یکایک روز روشن بر لشکر مذکور زدند - بعضی لشکر را خسته کردند - اسلام خان باجمعیت خود مستعد شده بحرب پیوست - شاهزاده و لشکر دیگر نیز سوار شدند - وهم بحملهٔ اول ایشان را[6] شکستند - لشکر سلطان تعاقب کرد - و بیشتر[7] منهزم شده در حصار کوتله رفتند - و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - چون خبر مذکور بسمع سلطان رسید سلطان نیز همان طرف سواری فرمود - نزدیک کوتله کنارهٔ دهند نزول کرد - ابوبکر شه و بهادر ناهر امان خواسته بر سلطان ملاقات کردند - بهادر را جامه داده باز گردانید - ابوبکر شه را برابر کرده در منزل کهندی برد[8] - زآنجا ابوبکر شه را در خطهٔ امرهه[9] جلا کرده و حبس کردن فرمود -[10] چنانکه هم دران حبس برحمت حق پیوست - * بیت[11] *

مار را چون دُم کشی سر ببايد کوفتن
کار مار دم گسسته نیست کاري سرسري

و مدت حکومت[12] او یک و نیم سال بود - و خود سلطان طرف اتاوه رفت -

---

1 M. حضرت آمدند
2 M. omits مکنت
3 M. رای جلجین
4 M. omits قمع
5 M. فیروز شاهي را نامرد
6 B. ایشان شکستند
7 M. تعاقب کرد بیشتري منهزم
8 M. کهندی مرندی بود
9 M. خطهٔ میرته جدا کرده
10 B. چنانچه
11 M. omits the whole بیت
12 B & M. omits و مدت حکومت او یک و نیم سال بود

رای برسنگه ملاقات کرد[1] - او را جامه داده باز گردانید - از آنجا کنارهٔ آب جون گرفته سمت دهلي مراجعت فرمود - در سنه اربع و تسعین و سبعمائه خبر تمرّد برسنگه[2] مذکور و سبیر[3] و ادهرن و بیر بهان رسید - سلطان برای قلع برسنگه - اسلام خان را نامزد کرد - و خود سمت اتاوه برای قلع و قمع سبیر و ادهرن و کافران دیگر لشکر کشید - برسنگه ملعون مقابل[4] اسلام خان آمد - و بجنگ پیوست - بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح[5] شد - برسنگه ملعون منهزم گشت - لشکر منصور تعاقب او کرد - بیشتر کفار را بدوزخ فرستاد و ولایت او خراب و تاراج[6] گردانید اِنَّ المُلُوْکَ اِذَا دَخَلُوْا قَرْیَةً اَفْسَدُوْهَا وَ جَعَلُوْا اَعِزَّةَ اَهْلِها اَذِلَّةً آخر برسنگه مذکور بامن و دست[7] راست باسلام خان ملاقات کرد - و برابر شده در حضرت[8] دهلي آمد - و سبیر ملعون و ادهرن قصبهٔ بلارام را تاختند - چون سلطان کنارهٔ آب بیاه رسید ایشان گریخته در اتاوه محصّر گشتند - سلطان بکوچ متواتر پیش اتاوه نزول فرمود - روز اول قدری جنگ شد - چون شب افتاد - حصار[9] اتاوه را خالي کرده فرار نمودند - روز دیگر حصار اتاوه را سلطان خراب گردانیده سمت خطهٔ قنوج رفت - از[10] گذر آب گنگ شده کفار قنوج و دلمؤ را گوشمال داده مراجعت کرد - در جتیسر آمد و آنجا حصاری بنیاد نهاد - و محمد آباد نام کرد - در ماه[11] رجب سنة المذکور نبشتهٔ خوجهٔ جهان که نایب غیبت در

---

[1] B. omits کرد

[2] Elliot, vol. IV., p. 25 n. 2 "Firishta calls him Nar Sing which is right, though Har Singh is possible".

[3] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 248 خبر تمرد نرسنگه مذکور و سرداد هرن و بیر بهان رسید ; Elliot, vol. IV, p. 26 spells سر داد هرن as Sarvādharan.

[4] B. ملعون منهزم مقابل

[5] B. فتح و فیروزي بخشید

[6] M. ولایت اورا خراب گردانید

[7] B. بامن و دست و راست

[8] M. omits حضرت

[9] B. omits حصار

[10] M. رفت ازآنجا گذرآب گنگ

[11] B. ماه رجب قدرة سنة

شهر بود بر سلطان رسید - بر مضمون آنکه اسلام خان می‌خواهد سمت ملتان و و لوهور رود - و آنجا فتنه انگیزد - بمجرد رسیدنِ [1] خبر سلطان از جتیسر لشکر گرد [2] کرده در شهر آمد - و محضر ساخت [3] و اسلام خان را طلبیده [4] کیفیت مذکور ازو استفسار کرد - او منکر گشت - جاجر [5] نام کافری برادر زادهٔ اسلام خان ناپاک بسببی ازو رنجیده بود [6] بدروغ بر روی او گواهي داد - اسلام خان را بناحق پیش دربار سیاست کردن فرمود - و شغل وزارت بحوالهٔ خواجه جهان گردانید - و ملک مقرب الملک را در محمد آباد در جتیسر تعین کرد و لشکرها نیز [7] نامزد او گردانید - در سنه خمس وتسعین و سبعمائه خبر جمع شدن سبیر و ادهرن و جیت سنگه راتهور و بیر بهان مقدم بهنو [8] گانو و ابهیچند مقدم چندوار و فتنه انگیختن ایشان بسمع سلطان رسانیدند - بجانب [9] ملک مقرب الملک [10] فرمان فرستاد که بنوعي فتنهٔ ایشان را فرونشاند - ملک مقرب الملک سمت خطهٔ قنوج سواري فرمود - کفار مذکور نیز با جمعیت خویش مقابل آمدند [11] - ملک مذکور ایشان را ترغیب

---

1 M. رسیدن این خبر

2 M. از جیتر کشش کرده در

3 B. محضر ساخته

4 M. طلبید کیفیت

5 M. جاجن. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 248 جاجو نام هندوی. Elliot, vol. IV, p. 26, n. 4 supports the latter reading. The three MSS. have practically one version, but the Ṭabaḳāt Akbarī, p. 248 gives a quite different one :
جاجو نام هندوي و برادر زادهٔ او که از اعدای او بودند بدروغ در معرکه گواهی دادند
Elliot, vol. IV. p. 26 also translate according to the Ṭabaḳāt.

6 B. بودند

7 B. omits نیز

8 B. مقدم بهنو و فتنه انگیختن

9 M. omits about 2 foll. (see p. 156, line 10) from بجانب ملک مقرب الملک to کوشک همایون اجلاس دادند

10 B. بجانب مقدم چندوار ملک مقرب الملک سمت خطهٔ قنوج سواری فرمود الخ

11 B. مقابل آمدند ملک مقرب الملک استظهار فرستاد که تا بنوعي فتنهٔ ایشان فرونشاند ملک مذکور ایشان را ترغیب الخ

کرده صورتِ اصلاح درمیان آورده - کفار مذکور ملاقات کردند. ملک مذکور برابر کرده در قنوج برد - و به بهانهٔ مشورت درون حصار طلبید - همه درون رفتند - مگر سبیر ملعون در پردهٔ[1] خویش ماند - که آخر همه را دست آورده بدوزخ فرستاد - سبیر از بیرون گریخته سمت اتاوه رفت - ملک مقرب الملک مظفر و منصور سمت محمد آباد مراجعت کرده - در ماه شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائه - سلطان جانب میوات سواري کرد و ولایت ایشان تاخته سمت محمد آبادِ جتیسر[2] رفت - دربن میان زحمت در تنِ سلطان پیدا آمد - و روز بروز زیادت شدن گرفت - هم چنان خبر رسانیدند که بهادر ناهر حوالي شهر را تاخت - سلطان اگرچه زحمتی بود در چودول سوار شده قصد کرده - بهادر ناهر نیز از کوتله بیرون آمد - با سلطان مقابل شد - آخر هم باول حمله شکسته و منهزم شده درون کوتله رفت - لشکر سلطان دنبال او کرد - او درون در آمد - بیشتر خلق کوتله اسیر[3] گشتند - اسپ و اسلحه و اسباب ایشان بتمام غارت شده - بهادر ناهر مذکور از کوتله گریخته در کوه جهر خزید - سلطان از آنجا سمتِ محمد آباد مراجعت فرمود - و دنبال عمارت و آبادنيِ جتیسر مشغول گشت - فامّا زحمت روز بروز در تن سلطان غالب مي آمد - در ماه ربیع‌الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه شاهزاده همایون خان را با عساکرِ قاهره بر شیخا کهوکهر که بغی ورزیده و حصار لوهور[4] را قابض شده بود نامزد کرد - شاهزاده مي خواست طرف لوهور روان شود - هم چنان خبر وفاتِ سلطان رسید - شاهزاده هم در شهر توقّف کرده - و این واقعه هفدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور بود

* بیت *

سعدی گر آسمان بشکر پرورد ترا چون مي کُشد بزهر ندارد تفضّلی

---

[1] B. در دایرهٔ خویش

[2] I. جیتر

[3] I. اسیر و دستگیر

[4] I. حصار لاهور

از محمد آباد سلطان را در شهر در آوردند - و درون حظیرهٔ پدر بالای حوض خاص دفن کردند - مدت ملک سلطان شش سال و هفت ماه بود - وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب *

ذکر سلطان علاؤ الدین سکندر شاه

سلطان علاؤ الدین سکندر شاه پسر میانگی سلطان محمد شاه بود و همایون خان خطاب داشت - چون سلطان محمد شاه برحمت حق پیوست سه روز شرط عزا بجا آوردند - بتاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور باتفاق امرا و ملک و ایمه و[1] سادات و قضات که در شهر بودند در کوشک همایون جلوس فرمود - شغل وزارت هم بر خواجه جهان مقرر داشت - و عهده و اشغال هرچه کسی در عهد پدر او داشتند بر ایشان مستقیم گردانیدن[2] فرمود - همچنان ملک مقرب الملک و امرا و ملوکِ دیگر تابوت سلطان مرحوم برابر کرده در دهلي آمدند - و بر سلطنتِ سلطان علاؤ الدین بیعت کردند - پیلان و اسپان و هرچه اسباب دارات بادشاهی بود بتمام او را تسلیم نمودند[3] - تا مدت یک ماه برین قرار در تدبیر سلطنت مشغول بود - بتقدیر الله تعالی زحمتی بر تن سلطان پیدا شد - روز بروز زیادت می گشت - بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنة المذکور برحمت حق پیوست * بیت *

بجز خونِ شاهان درین طشت نیست
بجز خاکِ خوبان درین دشت نیست

و مدت ملک او یک ماه و شانزده روز بود وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب *

---

[1] I. omits وسادات
[2] I. مستقیم گردانید
[3] I. تسلیم کردند

ذکر سلطان محمود ناصر الدین شاه

سلطان محمود ناصرد الدین پسر خرد سلطان محمد شاه بود - چون سلطان علاؤ الدین وفات یافت بیشتر امرا و ملوک که اقطاعات ایشان سمت غرب بود چنانچه غالب خان امیر سامانه و رای کمال الدین مین و مبارک خان هلاجون و خواص خان امیر اندری و کرنال از شهر بیرون آمده جوار باغ نزول کرده می خواستند بغیر ملاقات جانب اقطاعات خویش روند - خواجه جهان را خبر شد ترغیب کرده ایشان را در شهر آورد و بر سلطنت سلطان محمود بیعت کنانید - بتاریخ بستم ماه جمادی الاول سنة المذکور باتفاق امرا و ملوک و جمهور ائمه و سادات و علما و مشایخ بر تخت سلطنت در کوشک همایون اجلاس دادند - و سلطان ناصرالدین محمود شاه خطاب کردند - عهدهٔ وزارت هم بر خواجه جهان مقرر کردند [1] - مقرب الملک مقرب خان شده و ولی عهد سلطان گردانیدند[2] و عبد الرشید سلطانی را سعادت خان خطاب کردند - و عهدهٔ باربیگی یافت - ملک سارنگ را سارنگ خان خطاب کردند - و اقطاع دیپالپور بحوالهٔ او گشت - و ملک دولت یار دبیر را دولت خان خطاب کردند - و عهدهٔ عماد المک دادند و عارض ممالک گشت - کار اقطاع [3] هندوستان از غلبهٔ کفار نگونسار ضعف [4] پذیرفته بود - خواجه جهان را سلطان الشرق خطاب کرده و کار تمام هندوستان از قنوج تا بهار بحوالهٔ او گردانیدند - در ماه رجب [5] رَجَبَ قَدْرُهُ سنه ست و تسعین و سبعمائه با بیست زنجیر پیل سمت هندوستان روان داشتند - کفار دیار اتاوه وکول و کهور [6] و کنبل و حوالی قنوج را گوشمال داده در عرصهٔ

---

1 M. مقرر کرد and B. مقرر داشت

2 B. گردانید

3 M. اقطاعات

4 B. ضعیف

5 M. رجب سنه

6 M. کهورهٔ کنبل

جونپور رفت - بآهستگي اقطاع قنوج و کره و اوده و سندیه [1] و دلمو و بهرایچ و بهار و ترهت را در قبض و تصرف خود آورده بیشتر کفار را قلع و قمع [2] کرد - و حصارها که کافران آن دیار خراب و نهب و تاراج [3] کرده بودند از سر بنا کردند - باري تعالی اسلام را قوت و نصرت بخشید - رای جاج نگر و بادشاه لکهنوتي پیلان که در دهلي هرسالی می رسانیدند خواجه جهان را رسانیدن گرفتند - هم دران ایام سارنگخان را طرف دیبالپور برای ضبط اقطاع و قلع نسدهٔ شیخا کهوکهر نامزد کردند - در ماه شعبان سنة المذکور سارنگخان در دیبالپور رفت - حشم دیبالپور و بندگان را استقامت داد و مستعد کرد و اقطاع دیبالپور در ضبط خود آورد - در ماه ذي القعده سنة ست و تسعین و سبعمائه رای ذوالجي [4] بهتي و رای داؤد کمال میں و لشکر ملتان را برابر کرده نزدیک قصبهٔ برهاره [5] آب ستلدر را عبره کرد - و نزدیک [6] دوهالی آب بیاه را گذارا شده در ولایت لوهور در آمد - چون شیخا کهوکهر شنید که سارنگخان جانب او می آید او نیز لشکر کشیده حوالی دیبالپور تاخت - و قصبهٔ اجودهن را محصّر گردانید - هم چنان خبریافت که سارنگخان قصبهٔ بهندویت [7] را نهب کرده فرود آمده است - از اجودهن شب میان کرده در لوهور آمد - دوم روز مستعد جنگ شده پیش رفت [8] - در ساموتهله دوازده کروهی لوهور با یکدیگر مصاف شد - سارنگخان را خدای تعالی فتح بخشید - شیخا کهوکهر منهزم شده در

---

[1] B. and M. شدیده

[2] M. omits قمع

[3] M. omits تاراج

[4] M. رای جلجین

[5] M. ترهاره آب

[6] B. نزول دوهالی

[7] I. قصبه بهدوئي, Elliot, vol. IV, p. 29 "Hindupat".

[8] M. پیش رفتن

لوهور رفت - از آنجا شباشب زن و فرزندان [1] خویش ستده طرف کوه جمون [2] رفت - دوم روز سارنگخان حصار لوهور را قابض شد - و ملک کندهو برادر خویش را عادل خان خطاب کرده در حصار [3] لوهور گذاشته خود سمت دیبالپور مراجعت فرمود - در ماه شعبان سنة المذکور سلطان سعادت خان را برابر ستده سمت بیانه سواري مصمّم کرد - و مقرب خان را با چند پیل معدود و خیل خاص او در شهر گذاشت - چون سلطان نزدیک گوالیر رسید ملک علاؤالدین دهاروال و مبارک خان پسر [4] ملک راجو و ملو برادر سارنگخان بر سعادت خان غدر اندیشند - بنوعي او را خبر شد - ملک علاؤ الدین و مبارک خان را دست آورده بکشت - ملو گریخته پیش [5] مقرب خان در دهلي آمد - سلطان هم از آنجا مراجعت فرموده بزدیک شهر فرود آمده بود [6] - مقرب خان استقبال نمود و بشرف پابوس مشرّف گشت - فامّا به سبب خوف و هراسي که درخاطر او متمکّن شده بود باز گشته درون شهر در آمد - و استعداد بنیاد جنگ نهاد - دوم روز سلطان [7] و سعادت خان با جمیع امرا و ملوک و پیلان ساخته و مستعد [8] شده پیش دروازهٔ میدان آمدند - مقرب خان حصاري شده جنگ میکرد - تا مدت سه ماه برین نمط میان ایشان جنگ قایم [9] بود - همچنان سلطان را بعضي نزدیکان او در ماه محرم سنه سبع و تسعین و سبعمائه درون شهر بردند - فامّا پیلان [10]

---

1 B. فرزند خویش

2 M. کوهٔ جون شد Elliot, vol. IV. p. 29 "Jūdi," and Tabaḳāt, p. 251 کوهٔ جون

3 M. حصار کوهور

4 B. مبارک خان و پسر ملک

5 M. گریخته بر مقرب خان

6 M. آمده مقرب خان

7 M. سلطان سعادت خان

8 M. و مستعد پیش

9 B. قایم بود صمر در آن واقعه سلطان را, and I قایم مانده بود

10 M. پیل و پایگاه

و پایگاه و کل اسباب ملک داری در قبض سعادت خان ماند - مقرب خان را از آمدن سلطان تقویتی حاصل گشت - روز دیگر خلق شهر [1] از سپاهی و بازاری جمع کرده برای جنگ از دروازهٔ [2] شهر بیرون آورد - سعادت خان را خبر شد - او نیز با کل لشکر خویش در میدان پیش آمد - میان یکدیگر محاربه شد و مقاتله بسیار رفت - آخر مقرب خان منهزم گشته درون شهر [3] در آمد - و مردم شهری بیشتر [4] پایمال شدند - فامّا سعادت خان حصار را ستدن نتوانست - مراجعت کرده بالای حوض خاص نزول کرد - چون حصار دهلي قابل فتح نبود و هواي بشکال قریب رسید سعادت خان از آنجا کوچ کرده در فیروز آباد رفت - و با امرائی که موافق او بودند اتفاق کرده که کسی را از فرزندانِ سلطان مرحوم فیروز شاه طَابَ ثَرَاهُ وَ جَعَلَ الجَنَّةَ مَثْوَاهُ [5] بر تخت سلطنت در فیروز آباد اجلاس [6] دهند - نصرت خان [7] بن فتح خان بن سلطان مرحوم فیروز شاه میان میوات بود - او را آورده در ماه ربیع الاول سنة المذکور بر تخت سلطان در کوشک فیروز آباد بنشاندند - و ناصر الدین نصرت شاه خطاب کردند - امّا او را طریق نمونه پیش [8] داشتند - و کارهای ملکی تمام سعادت خان میکرد - چون چند روز برین طریق [9] بگذشت بعضی بندگان فیروز شاهي و بعضی پیلبانان با سلطان ناصر الدین یار شدند - و سعادت خان بیغم بود - یکایک سلطان ناصر الدین را بر پیل سوار کردند و هر کسی برو جمع شدن گرفت - سعادت خان غیر

---

1 B. and M. شهر را از سپاهي

2 M. دروازها شهر

3 M. درون در آمد

4 M. بیشتری پایمال

5 M. omits جعل الجنة مثواه

6 M. جلوس دهند

7 B. نصرت خان بن فیروز خان بن سلطان مرحوم

8 M. پیش نداشته بودند

9 M. برین بگذشت

مستعد بود طاقت نتوانست آورد - از راه دروازهٔ حرم از کوشک بیرون آمد - بعضی لشکر بدو پیوست - و بعضی یاوه[1] هر جانبی رفت - سعادت خان با جمعیت خویش درون دهلي در آمد و مقرب خان را ملاقات کرد - میانِ چند روز مقرب خان او را بغدر دست آورده بکشت - امرا و ملوک که در فیروز آباد مانده بودند چنانچه محمد مظفر[2] و شهاب ناهر و فضل الله بلخی و بندگان فیروز شاهی بتمام بر سلطان ناصر الدین پیوستند - و بر سلطنت او بیعت تازه[3] کردند - محمد مظفر وزیر شد و بخطاب[4] تاتار خانی مشرّف گشت - و شهاب ناهر را[5] شهاب خان و فضل الله بلخی را قتلغ خان خطاب کردند - و عهده داری بندگان خاص ملک الماس سلطانی یافت - در دهلي و فیروز آباد[6] دو بادشاه گشت - مقرب خان بهادر ناهر را با جمعیت او بر خویش داشت و حصار دهلي کهنه بحوالهٔ او کرد - و ملو را اقبال خان خطاب گردانید - و حصار سیری او را داد - آخر میان دهلي و فروز آباد هر روز محاربه و مقاتله میرفت - و میان مسلمانان یک‌دیگر خون ریزی می شد - هیچ یکی را از ایشان این قوت نبود که بر دیگری غلبه کند - شق میان دو آب و اقطاع[7] سپنتهه و پاني پتهه و جهجر[8] و هتک در قبض سلطان ناصر الدین ماند - و در ضبط سلطان محمود جز حصارهای مذکور مقامی دیگر نبود - امرا و ملوک بلاد ممالک بسر خویش[9]

---

1 M. یاوه هرجائی and I. بعضی تاوه هرجائی رفت

2 M. محمد مظفر وزیر و شهاب ناهر و ملک فضل الله

3 M. بعیت کردند

4 M. و خطاب تاتار خانی

5 B. omits را

6 M. فیروز آباد و بادشاه گشت

7 M. بعضی پرگنات میان and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 252 اقطاع سنبل و پاني پتهه دوآب و پانی‌پت و سون‌پت و رهتک و جهجرتا بست کروهی شهر

8 M. جهجهر

9 M. ممالک بسر خویش هر یکی پادشاهی شده مال.

بادشاهی می‌کردند - مال و محصول خود تصرّف می گردانیدند - تا مدت سه سال برین نوع قرار گرفته بود [1] - و هر روز میان دهلی و فیروز آباد قتل [2] و قتال جنگ و جدال می شد - گاهی ایشان غالب می آمدند و دهلویان را درون حصار می انداختند - و گاهی دهلویان تا حصار [3] فیروز آباد می تاختند - هم چنان در سنه ثمان و تسعین و سبعمائه سارنگخان را با مسند عالی خضر خان امیر ملتان مخالفت شد - میان یکدیگر محاربه و مقاتله بسیار می‌رفت - آخر بعضی غلامان - ملک مردان تهی [4] دادند و با سارنگخان یار شدند - شق ملتان بدست سارنگخان آمد - و لشکر و جمعیت بسیار جمع [5] کرده در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و سبعمائه طرف سامانه رفتند - غالب خان امیر سامانه حصاری شده جنگ و جدال [6] میکرد - چون طاقت مقاومت [7] نبود منهزم شده با سوار و پیادهٔ معدود در پانی‌پته آمد و تاتار خان را پیوست - خبر کیفیت مذکور سلطان نصرت شاه را روشن و مبرهن [8] گشت - ملک الماس عهده دار بندگان را با ده زنجیر پیل و لشکر معدود بیاری دهی [9] تاتارخان نامزد کرد و فرمود تا سمت سامانه سواری کنید - سارنگخان را دور کرده سامانه را بحوالهٔ غالب خان گردانید - بتاریخ پانزدهم ماه محرم سنه ثمان مائه نزدیک موضع کوهله[10] میان

1 B. گرفته بودند

2 M. فیروز آباد قتال می شد

3 M. حصار خانه

4 M. بعضی از غلامان ملک ملک مردان مهی دادند ; Ṭabakāt Akbarī, p. 253 بهتی با سارنگ خان پیوستند - سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت and Elliot, vol. IV. p. 32 translates:—At length some of the people (*ghulām*) of Malik Mardān Bhattī joined Sārang Khān, and with their assistance he got possession of the district (*shikk*) of Multan.

5 M. omits جمع

6 M. جنگ می کرد

7 M. طاقت استقامتش نبود

8 M. روشن گشت

9 M. بیاری دهی برابر تاتار خان

10 Ṭabakāt Akbarī, p. 254 نزدیک موضع کوتله

ایشان مصاف شد - حق سبحانه [1] و تعالی تاتار خان را نصرت بخشید - سارنگ خان گریخته سمت ملتان روی نهاد - تاتار خان - سارنگ خان مذکور را تار تار کرده [2] سامانه بحوالهٔ غالب خان کرد - و خود بذات شریف [3] تا حد تلوندی با رای کمال الدین مین در تعاقب سارنگخان رفت - آخر [4] از آنجا مراجعت کرد - در ماه ربیع الاول سنة المذکور پیر محمد نبیسهٔ [5] امیر تیمور بادشاه خراسان با لشکرهای انبوه آب سنده [6] عبره کرد - حصار اُچه را [7] گرد گرفت - علي ملک که از جهت سارنگ خان والی اُچه بود موازنه یک ماه حصاری شده جنگ میکرد - همچنان [8] سارنگخان ملک تاج الدین نایب خویش و امرا و ملوک [9] دیگر را با چهار هزار سوار جرّار نامدار و مرکبان آن دیار [10] بیاری دهی در اُچه نامزد گردانید - پیر محمد را از آمدن لشکر و [11] ملک تاج الدین مذکور خبر شد - حصار اچه را گذاشته در موضع ترمتمه کنارهٔ آب بیاه آمد [12] - و ملک تاج الدین آنجا نزول کرده بود تاختند - لشکر بی غم بود - طاقت مقاومت [13] نتوانست آورد - بعضی همانجا شهید شدند و بعضی که [14] خود را در آب زدند بیشتری غرق [15] گشتند - و طعمهٔ ماهیانِ دریا شدند - ملک تاج الدین با سوار معدود منهزم شده در ملتان آمد - پیر محمد نیز با لشکر خویش متعاقب او در

---

1 M. omits سبحانه و
2 M. تاتار خان سامانه را
3 M. omits بذات شریف
4 M. omits آخر
5 M. نشه امیر تیمور
6 M. سندهه را عبره
7 M. omits را
8 M. همچنان شد سارنگخان
9 M. omits و ملوک
10 M. سوار یاری دهی در اچه
11 M. از آمدن ملک تاج الدین خبر
12 M. آب بیاه و خانها ملک تاج الدین
13 M. omits مقاومت
14 M. که در خود را
15 M. غرق گشتند ملک تاج

ملتان رسید [1] - سارنگ خان طاقت مقاومت، [2] و مصافِ میدان تنگ دید بضرورت حصاری شده - تا مدت شش ماه جنگ [3] قایم داشت - آخر الامر بتاریخ نوزدهم ماه رمضان سنه ثمان مائه به سبب تنگچهٔ علف و غله امان خواسته با پیر محمد ملاقات کرد - سارنگخان را با کل خیل و اتباع او و تمام لشکر و خلق شهری را اسیر کردند - و حصارِ ملتان را پیر محمد [4] قابض شده همانجا لشکر گاه ساختند - در ماه شوال سنة المذکور اقبال خان با سلطان ناصر الدین پیوست - و میان ایشان در حظیرهٔ شیخ المشایخ قطب [5] الحق و الشرع و الدین عهد شد - سلطان ناصر الدین را با لشکر [6] و پیلان برابر کرده درون حصارِ جهان پناه برد - سلطان محمود و مقرب خان و بهادر ناهر درون دهلی کهنه حصاری شدند - سیوم روز اقبال خان غدر کرد - سلطان ناصر الدین غافل بود خود را یاد کردن نتوانست - با جمعیتی معدود و پیلان از درون حصار جهان پناه بیرون آمد - اقبال خان با لشکر خویش تعاقب کرد - پیلان نامدار [7] بتمام بر دست اقبال خان آمد - سلطان ناصر الدین منهزم شده در فیروزآباد رفت - از آنجا با کُل اتباعِ خویش بیرون آمده [8] و اب جون عبر کرده بر [9] تاتار خان وزیر خویش پیوست - فیروز آباد را اقبال خان قابض گشت - بعده میان مقرب خان و اقبال خان هر روز جنگ می شد - تا مدت دو ماه میان [10] ایشان برین نوع مقابله [11] بود - آخر کسی از امرا و ملوک درمیان آمده

---

[1] M. در ملتان سارنگ خان آمد

[2] M. مقاومت جنگ میدان نبود

[3] M. omits جنگ

[4] M. omits پیر محمد

[5] M. المشایخ نظام الحق و الشرع والدین

[6] M. لشکر پیلان

[7] M. omits نامدار

[8] M. آمد و آب

[9] M. کرده و تاتار خان وزیر

[10] M. omits میان

[11] M. مقاتله بود

اصلاح دادند - مقرب خان برابر سلطان محمود در حصار جهان پناه آمد و اقبال خان هم در سیری بود - ناگاه [1] یکایک اقبال خان با جمعیت خویش رفت و خانه مقرب خان گردگرفت - و امان داده او را [2] بکشت - و سلطان محمود را نکبتی نرسانید - فامّا کارهای ملکی بتمام و کمال [3] خود میکرد - سلطان را بر طریق نمونه و نقش دیوار [4] داشت - در ماه ذي القعدة سنة المذکور اقبال خان سمت پاني پته بقصد تاتار خان سواری کرد - چون تاتار خان را خبر شد بنگاه و پیلان و چیزی لشکر درون حصار پاني پته گذاشت - خود با لشکرِ [5] جرّاره قصد دهلي کرد - اقبال خان حصار پاني پته را محصّر گردانید - میان دو سه روز فتح شد - پیلان و اسپان و اسباب و خیل [6] و تبار تاتار خان بتمام [7] بدست او آمد - تاتار خان نیز در حصار دهلی کوشش بسیار [8] نموده - فاما حصار دهلي مجال [9] فتح نبود - مسخّر کردن [10] نتوانست - هم‌درین میان خبرِ پاني پته شنید [11] - از استماع این خبر می جوشیده - امّا ممکن نبود که فکر حصار پاني پته بکند - بضرورت از دهلي عطف کرده با لشکرِ جرّار [12] طرفِ گجرات بر پدر خویش رفت - اقبال خان با [13] پیلان و اسپان از پاني پته شده سمت دهلي مراجعت فرمود - ملک نصیر الملک قرابت [14] تاتار خان را که برو پیوسته بود و لشکر کشیدن سوی حصار پاني

---

1 M. تا یکایک

2 M. داده کشت

3 M. omits و کمال

4 M. omits و نقش دیوار

5 B. خود جراره

6 M. omits و خیل و تبار

7 B. omits بتمام

8 M. omits بسیار

9 M. فاما فتح کردن نتوانست

10 M. omits مسخر کردن نتواست

11 M. شیند از دهلي عطف کرده بالشکر طرف

12 M. omits جرار

13 M. اقبال بیلان و اسپان دیگر

14 M. قریب تاتار خان

پته او گفته بود [1] عادلخان خطاب کرده [2] اقطاع سامانه میان دوآب بحوالهٔ او گردانید - و خود در پرداختِ کارهای ملکی مشغول بود - همچنان در ماه صفر سنه احدی و ثمانمائه خبر آمدن امیرتیمور بادشاه خراسان رسانیدند که قصبهٔ طلنبه را تاخته در ملتان نزول کرده است و اسیرانِ لشکرِ سارنگخان را که پیر محمد داشته بود زیر تیغ بیدریغ [3] آورد - ازین جهت اقبال خان بغایت متاٴمّل و متفکّر گشت - امیر تیمور بکوچ متواتر حصارِ بهتنیر گرد کرد - رای دو الچی [4] بهتی را اسیر گردانید - و خلقی که محصّر شده بودند همه را بکشت - از آنجا در حوالی سامانه تاخت - بعضی خلق [5] دیبالپور و اجودهن و سرستی که از خوف او گریخته سمت شهر می آمدند بعضی اسیر و دستگیر شدند و بیشتری بشرف شهادت مشرّف گشتند - از آنجا آب جون را عبره کرده در میان دو آب در آمد - بیشتر ولایت را نهب و تاراج [6] گردانید - در قصبهٔ نمولی [7] نزول فرمود - اسیرانی که از در سند تا آب گنگ بر دست لشکر او گرفتار شده بودند موازنه پنجاه هزار مرد [8] کم و بیش وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْحَقِیْقَةِ همه را علفِ تیغ گردانید - قصبات و شهرهای مسلمانان و مردم روستا از مسلم و هنود از خوف او گریخته بعضی در کوه و بعضی درجول و بعضی در آب گیرها در آمده پناه جستند - و بعضی مردم در حصار دهلی در آمدند - در ماه جمادی الاول [9] سنه احدی و ثمانمائه آب جون را عبره کرده در فیروز آباد نزول

---

1 M. omits و لشکر کشیدن سوی حصار پانی پتهه او گفته بود
2 M. خطاب کرد و اقطاع میان دو آب
3 M. omits بیدریغ
4 M. رای جلجین
5 B. omits خلق
6 M. نهب کرد
7 M. قصبهٔ لونی, قصبهٔ نموني, Ṭabaḳāt Akbarī, p. 255
8 B. مردم کم و بیش
9 M. جماد الاول

کرد - روز دیگر بالای حوض فرود آمد - اقبال خان با[1] لشکر و پیلان بیرون آمده در میدان با امیر تیمور مقابل شد - و هم بحملهٔ اول شکست خورد - چند زنجیر[2] پیل بر دست لشکر امیر تیمور[3] آمد - و باقي پیلان بهزار حیله و زجر ثقیل[4] درون شهر برد - فامّا وقت در آمدن بسیار خلق شهر و لشکر[5] پایمال و کشته گشت - بحدّی که از کشته پشته و از مرده توده بر آمد - چون شب در آمد اقبال خان و سلطان محمود زن و بچه گذاشته از شهر بیرون آمدند - سلطان محمود[6] طرف گجرات رفت - و اقبال خان آب جون[7] عبره کرده در قصبهٔ برن در آمد - روز دیگر امیر تیمور خلق شهر را امان داده مال امانی از ایشان گرفت - چهارم روز آن فرمود تا همه خلق[8] را که درون شهر بودند اسیر کنند - همچنین کردند - اِنّا لِلّٰه وَ رَضِیْنَا بِقَضَاءِ اللّٰه - بعد چند روز مسند عالی خضر خان طَابَ ثَرَاهُ که از خوف امیر تیمور در کوه میوات پناه جسته بود و بهادر ناهر و مبارک خان و زیرک خان بعهد و امان امیر تیمور را ملاقات کردند - جز مسند عالی خضر خان طَابَ ثَرَاهُ دیگر همه را بند کرد - و از دهلي دامن کوه گرفته مراجعت فرمود - و[9] خضر خان را رخصت کرد و گفت دهلي همه را گرفته بتو بخشیدم - وقت باز گشت خلقی که در کوه مانده بودند از ایشان نیز اسیر و دستگیر گشتند - چون در حد لاهور[10] رسید شیخا کهوکهر[11] را

---

[1] M. omits لشکر

[2] M. جند پیلی بر دست

[3] M. امیر آمد

[4] M. حیله درون شهر

[5] B. لشکوی پایمال و کشته شد

[6] M. omits محمود

[7] M. جون را عبرة

[8] M. همه خلایق را, see also Ṭabaḳāt Akbarī, p. 255 for full details.

[9] B. and M. omits from و خضر خان up to بخشیدم

[10] M. لوهور

[11] M. کهو کهیر

که از عداوت سارنگخان پیش ازین بر امیر تیمور [1] پیوسته و پیشوائی کرده بامان و دست راست دست آورده و شهر میمون لاهور را نهب و تاراج نهاد - زن و بچهٔ شیخا مذکور و مردم دیگر که در پناه او درون حصار لاهور در آمده بودند بتمام گرفتار و اسیر شدند - و مسند عالی خضر خان را اقطاع ملتان و دیبالپور مفوّض گردانید - در اقطاعات [2] مذکور فرستاد - از آنجا بکوچ متواتر میان کابل شده در دار الملک سمرقند رفت - بعد رفتن او در حوالی دهلي و تا آنجا که لشکر او گذشته بود وبا و قحط افتاد [3] - بعضی مردم در وبا و بعضی بعذاب گرسنگي هلاک شدند - تا مدت دو ماه دهلي خراب و ابتر [4] بود - و در ماه رجب رُجِّبَ قَدْرُهُ [5] سنة المذکور سلطان ناصرالدین نصرت شاه که از غدر اقبال خان عطف کرده سمت میان دو آب رفته بود با جمعیت معدود در خطهٔ میرت آمد - عادل خان با چهار زنجیر پیل و لشکر خویش [6] با سلطان پیوست - بغدر اورا دست آورد و پیلان را قابض شد - خلق میان دو آب که از دست مغل خلاص یافته بودند برو [7] جمع شدن گرفت - با موازنهٔ [8] دو هزار سوار در فیروز آباد رفت - و دهلي اگرچه خراب بود قابض شد - شهاب خان از میوات با ده زنجیر پیل و جمعیتِ خویش و ملک الماس از میان دو آب آمده بدو [9] پیوستند - چون لشکر بسیار گرد سلطان جمع [10] شد - شهاب خان را در برن برای قلع و قمع [11] اقبال خان نامزد کرد - در اثنای راه چند

---

1 M. بر امیر پیوسته بود

2 M. اقطاع مذکور

3 M. افتاده

4 M. خراب بود

5 M. رجب سنة المذکور

6 M. لشکر با سلطان پیوسته

7 B. بدو جمع

8 M. موازنه با دو هزار

9 B. برو پیوستند

10 M. جمع گشت

11 M. قلع اقبال خان

نفر پیادهٔ هندو بر شهاب خان شبخون زدند - شهاب خان شهادت یافت و جمعیت او متفرق [1] شد - پیلان پیکار واهی [2] ماندند - اقبال خان را خبر شد زود تر آنجا رسید و پیلان را دست آورد - روز بروز قوت و شوکت زیادت [3] میگرفت و مرتبه اش متضاعف می شد - و از هر طرف لشکر گرد او جمع مي آمد [4] - و سلطان ناصر الدین را نقصان و فتور روي مي‌نمود [5] - در ماه جمادي الاول [6] سنة المذکور اقبال خان از برن سمت دهلي لشکر کشید - نصرت شاه فیروز آباد را گذاشته جانب میوات رفت - و همان جا وفات یافت [7] - دهلي در قبض اقبال خان آمد و در حصار سیری سکونت گرفت - بعضی خلق شهر که از مغل خلاص یافته بودند در دهلي آمده ساکن گشتند - عنقریب الایام حصار سیری آبادان و معمور [8] شد - شق میان دو آب و اقطاعاتِ حوالی را در ضبط خویش در آورد - فامّا بلاد ممالک چنانچه در تصرف امرا و ملوک بود همچنان در قبض و تصرف [9] هر یکی ماند - عرصهٔ گجرات را با تمام نواحی و مضافات ظفر خان وجیه [10] الملک - و شق ملتان و دیبالپور و ساحت [11] سنده را بندگي مسند عالی خضر خان طَابَ ثَرَاهُ - و شق مهوبه و کالپی را محمود خان پسر ملک زاده فیروز - و اقطاعات سمت

---

1 M. مستغفر شد and I. مستغرق شد

2 I. پیلان پیکار راهی ماندند . Elliot, vol. IV., p. 3 translates: "and the elephants were abandoned."

3 M. قوت می گرفت

4 M. جمع مي شد

5 M. فتور پیدا مي گشت

6 M. ربیع الاول

7 M. and B. omits همان جا وفات یافت

8 M. omits و معمور

9 M. قبض هر یکی ماند

10 M. وحبیب الملک

11 B. با ساحت سند

هندوستان را چنانچه قنوج و اودهه و کره و دلمؤ [1] و سندیله و بهرایچ و بهار و جون‌پور خواجه جهان - وشق دهار را دلاور خان - و شق سامانه را غالب خان - و شق بیانه را شمس خان اوحدی قابض گشتند - مملکت دهلي در چندین محل قسمت شد - در ماه ربیع الاول سنه اثنین و ثمانمائه اقبال خان سمت بیانه سواري کرده - شمس خان در قصبهٔ نوه و بتل بود - میان ایشان جنگ شد - اقبال خان را اقبال یاري کرد - شمس خان منهزم شده در بیانه رفت - دو زنجیر پیل که در قبض او بودند بر دست [2] اقبال خان آمدند - ازآنجا جانب کتهیر [3] لشکر کشید - از رای هرسنگهه [4] مال و خدمتی گرفته سمت شهر مراجعت [5] فرمود - هم دران سال خواجه جهان در جون‌پور برحمت حق پیوست - ملک مبارک قرنفل بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان مبارک شاه خطاب کرد و کل اقطاعات را قابض شد - در ماه جمادي الاول [6] سنه ثلاث و ثمان مائه اقبال خان باز سمت هندوستان سواري کرد - شمس خان امیر بیانه و مبارک خان بهادر ناهر اورا ملاقات کردند - ایشان را نیز برابر خود برد [7] - در ماه جمادي الاخر [8] سنة المذکور کنارهٔ آب بیاه [9] نزدیک پتیالی سبیر [10] ملعون و کفار دیگر [11] با جمعیتی کثیر مقابل اقبال خان آمدند - روز دیگر میان ایشان مصاف راست شد - بجنگ پیوستند - خدای تعالی

---

[1] M. دلموٰ

[2] M. بدست اقبال خان

[3] B. کهتیرٰ and I. کتهیهر

[4] M. از رای سنکه

[5] M. مراجعت نمود

[6] M. جماد الاول

[7] M. برابرخود در ماه

[8] M. جماد الاول

[9] M. آب سیاه نزدیک بتیالی . See also Elliot, vol. IV., p. 37. n. 2.

[10] Elliot, vol., IV. p. 37, Rāī Sīr

[11] B. کفار ملعون دیگران با جمعیتی

که ناصر دین محمدی است اقبال خان را فتح بخشید - کفار نگونسار مقهور و منهزم شدند - اقبال خان تعاقب ایشان تا حد اتاوه کرد - بعضی کشته گشتند - و بعضی اسیر شدند - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى ذٰلِکَ - از آنجا در خطّهٔ قنوج رفت - همچنان سلطان الشرق مبارک شاه نیز از طرف هندوستان آمد - میان هردو لشکر آب گنگ حایل بود - هیچ یکی عبره کردن نمي توانست - تا مدت دوماه جنگ قایم ماند - آخر هر یکی سمت خانهٔ خویش مراجعت کردند - در اثنای [1] راه اقبال خان از شمس خان [2] و مبارک خان بدگمان شد - و بغدر ایشان را دست آورده کشت -

همدرین سال طغی خان ترک بچهٔ سلطاني که داماد غالب خان امیر سامانه بود لشکرهای کثیر جمع کرده بقصد [3] مسند عالی خضر خان طابَ ثَراه سمت دیپالپور سواري کرد - چون مسند عالی [4] را ازین حال خبر شد مستعد شده با لشکرهای قاهره در خطهٔ اجودهن آمد - بتاریخ نهم ماه رجب رُجِّبَ قَدْرُه [5] سنهٔ المذکور میان یکدیگر کنارهٔ آب دهنده مصاف شده - خدای تعالی مسند عالی را فتح بخشید - طغی خان منهزم شده در قصبهٔ [6] ابهوهر رسید - غالب خان و امرای دیگر که برابر او بودند طغی خان را بغدر کُشتند - در سنه اربع و ثمانمائه سلطان محمود از خطهٔ دهار در دهلي آمد - اقبال خان استقبال نمود و در کوشک همایون میان جهان پناه فرود آورد - فامّا هرچه دستگه بادشاهي بود در قبض خویش داشت - ازین جهت میان او و [7] میان سلطان نفاق پیدا آمد - اقبال خان را برابر کرده

---

1 M. اثناء آن راه

2 M. شمس خان بدگمان شد

3 M. بقصد بندگي مسند عالی

4 M. چون خضر خان را ازین حال

5 M. omits رجب قدر

6 M. قصبهٔ اسوهر, see Elliot, vol. IV., p. 38, n. 2.

7 B. and M. میان او و سلطان

باز سمت قنوج سواري فرمود - دریں سال سلطان [1] مبارک شاه وفات یافت - برادر خرد او [2] ابراهیم بجای او بادشاه شد - و خود را سلطان ابراهیم خطاب کرد - چوں او را از آمدنِ سلطان محمود و اقبال خان [3] خبر شد او نیز با جمعیت بسیار مقابل ایشان آمد - ادمیان [4] هر دو لشکر قریب شده بودند که محاربه [5] شود - سلطان محمود به بهانهٔ شکار از لشکر اقبال خان بیرون رفت و با سلطان ابراهیم ملاقات کرد - امّا سلطان ابراهیم سلطان را چندان اطاعت نه کرد - ازو عطف کرده در خطهٔ قنوج آمد - شاهزاده هریوی [6] که از جهت مبارک شاه در قنوج بود او را بیرون آورده قنوج را قابض شد - اقبال خان سمت دهلی مراجعت فرمود - و سلطان ابراهیم در جونپور رفت - خلق قنوج از وضیع و شریف با سلطان پیوستند - غلامان و متعلقان که پراگنده شده بودند گرد او جمع [7] گشتند - الغرض سلطان هم بر اقطاعِ قنوج قانع شد - در ماه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائة اقبال خان سمت گوالیر سواري کرد - قلعهٔ گوالیر [8] که در شور مغل برسنگهه [9] ملعون از قبض مسلمانان بغدر قابض شده بود چوں او [10] در دوزخ رفت بیرم دیو پسر او بجای او بنشست - و قلعهٔ مذکور بدست [11] او آمد - از غایت استحکام قابل فتح نبود - از آنجا برخاست - ولایت اورا خراب [12] کرد - سمتِ دهلي مراجعت نمود - سال دیگر باز دران

1 B. omits سلطان

2 M. برادر خود ابراهیم

3 M. اقبال خان را

4 B. and M. میان هر دو لشکر

5 B. شده بود محاربه شد

6 Elliot, vol. IV., p. 39, Malik Zāda Harbūī.

7 M. گرد او گشتند

8 M. در قلعه

9 B., M., I., and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 259 برسنگهه but Elliot, vol. IV., p. 39, Nar Singh.

10 M. چوں در دوزخ

11 B. بر دست

12 M. خبرا کرده

طرف سواری کرد - بیرم[1] دیو مذکور پیشتر آمده در دهولپور[2] با اقبال خان محاربه کرد - هم در حملهٔ اول شکسته درون حصار در آمد - بیشتری کفار علفِ تیغ بیدریغ[3] شدند - چون شب افتاد حصار خالی کرده سمت گوالیر رفت - اقبال خان تعاقبِ کفار تا[4] قلعهٔ گوالیر کرد - ولایت ایشان را[5] که در صحرا بود تاخته طرف دهلی باز گشت - در سنه ست و ثمانمائه تاتار خان پسر ظفر خان امیر گجرات پدر خویش را بغدر دست آورده[6] مقید کرد - و در خطهٔ بهروج[7] فرستاد - و خود را سلطان ناصر الدین محمد شاه خطاب گردانید - و لشکرهای انبوه جمع کرده قصد دهلی کرد - بکوچ متواتر می آمد - در اثنای راه شمس خان[8] اورا زهر داده هم در آن روز وفات یافت - زهی[9] دنیای غدّار این چنین بادشاه شه سوار حلیم و کریم را بیک طرفة العین بکشت - و روح مطهّر او بدار السلام پرواز کرد - الغرض چون آن بادشاه نیکو سیرت فرشته سریرت را بکشتند - شباشب ظفر خان را از بهروج[10] در لشکر آوردند[11] - بتمام حشم و خدم پرورده و برگزیده از آنِ بودند او را مطیع و منقاد گشتند - در سنه سبع و ثمانمائه اقبال خان سمت اتاوه سواری کرد - رای سبیر[12] و رای گوالیر و رای جالبهار[13] و رایان دیگر در اتاوه آمده محصّر شدند - مدت چهار ماه کفار

1 M. and I. سواری کرد پسر بیرم خان
2 M. در حصار دهولپور
3 M. omits بیدریغ
4 M. omits تا
5 M. ایشان که در
6 B. دست آورده بود
7 M. در اساول فرستاد
8 B. شمسی خان او دراو
9 M. and I. omit from زهی دنیا غدار upto سریرت را بکشتند
10 M. از اساول در لشکر
11 M. لشکر آوردند - لشکر بتمام از آن او بود او را پیوست در سنه and B. منقاد پیوستند
12 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 259 رای سرور. Elliot, vol. IV, p. 39, Rāī Sarwar.
13 Ṭabaḳāt, p. 259 and Elliot. vol. IV, p. 39, Rāī of Jālhār.

نگونسار جنگ حصار قایم داشتند - آخر الامر خدمتی و چهار زنجیر پیل [1] که به رای گوالیر بود داده اصلاح کردند - در ماه شوال سنة المذکور اقبال خان از اتاوه در قنوج رفت و با سلطان محمود [2] محاربه بسیار کرد - چون حصار محکم بود آفتی رسانیدن نتوانست بی غرض باز گشت [3] *

در ماه محرم [4] سنه ثمان و ثمانمائه اقبال خان [5] طرف سامانه سواری فرمود - بهرام خان ترک بچه [6] که با برادر زادهٔ او پسر سارنگخان مخالف شده بود از خوف او عطف کرده در کوه هرهور [7] در آمد - اقبال خان در قصبهٔ اروبر [8] در کوه هرهور [9] نزول فرمود - اخر الامر مخدوم زاده شیخ علم الدین نبیسهٔ حضرت قطب الاقطاب [10] مخدوم سید جلال الحق و الشرع و الدین بخاری رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ درمیان آمد - بهرام خان بر اعتماد او ملاقات کرد - از آنجا سمت ملتان عزیمت فرمود - چون در تلوندی رای کمال مین [11] رسید بهرام خان و رای داود کمال مین و رای هینو

---

1 B. پیل زنجیر که برای

2 M. omits محمود

3 M. باز گشت در ماه محرم

4 B. adds after بی غرض باز گشت the following :—

باز گشت لاجرم حرام خوارنگو (ن) سار گردد (گودید) زیراچه پرورده و برگزیدهٔ آن حضرت و سلطان مذکور التفات نمي فرمود زیراچه - * بیت *

چوب را آب فرو مي نبرد داني چیست شرمش آید ز فرو بودن پروردهٔ خویش

5 M. omits اقبال خان

6 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 260 says :—

بهرام خان ترک بچه که با سارنگ خان مخالفت ورزیده بود از ترس اقبال خان جای خود را گذاشته بکوه بدهور رفت *

7 M. and I. هل هور در آمده Elliot, vol. IV., p. 40, Badhnor

8 M. قصبهٔ روپر

9 M. هدوز

10 M. قطب اقطاب العالم سید

11 M. and I. کمال الدین

ذوال جی [1] بهتی را دست آورد - سیوم [2] روز اقبال خان شکسته عهد پوست آن شیر غرّان یعني بهرام خان کشید - دیگران را بسته و غل در گردن کرده برابر خویش برد - دران که در کنارهٔ دهنده نزدیک [3] خطهٔ اجودهن رفت - بندگي مسند عالی خضر خان طَابَ ثَرَاهُ با لشکرهای قاهره [4] و حشم و خدم که هر همه شیرانِ معرکه و مردان محاربه بودند مقابلِ اقبال خان آمد - و دانست [5] که آن لشکر شکسته عهد را ادبار یار شده است زیراچه عهد شکستن کار زنان است * بیت *

گرچه زن هر یکی هزار باشد   در عهــد کم استــوار باشد

نوزدهم ماه جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمائه میان یکدیگر مصاف شد - چون اقبال خان را ادبار روي آورده بود هم بحملهٔ اول شکست [6] خورد - مسند عالی تعاقب آن شکسته عهد کرد - اسپِ اقبال خان زخمي شد بود [7] بیرون رفتن [8] نتوانست [9] پای در وحل افتاد - شیرانِ غرّین بر سرِ آن لعین رسیدند - اقبال خان قدری دست و پا جنبانید - آخر الامر کشته گشت - سر اورا بریده در فتحپور فرستادند - الغرض دولت خان و اختیار خان و امرای دیگر از دهلي بر سلطان محمود کسان فرستادند و بجهت سلطنت استدعا نمودند - در ماه جمادی الآخر سنة المذکور سلطان از قنوج با جمعیتی اندک در شهر در آمد و سلطنت را قابض شد - و خیل

---

1 M. هینو جلجین بهتي and I. رای هنود جلجین. Elliot, vol. IV. p. 40, Rai Hīmū (son of) Khul Chain Bhattī. See also *ibid*, n. 5.

2 M. سیوم روز پوست بهرام خان کشید و ایشان را بسته برابر خویش

3 B. omits نزدیک

4 M. لشکر های قاهرهٔ مقابل اقبال خان آمد

5 M. omits from و دانست up to استوار باشد

6 M. شکست تعاقب او کرد

7 M. زخمی شد بیرون

8 M. بیرون آوردن

9 M. نتوانست کشته گشت

خانهٔ اقبال خان را از دهلی بیرون آورد - و [1] در خطهٔ کول فرستاد [2] - فامّا [3] آن بادشاه نیکو سیرت هیچ یکی را از جملهٔ خیل و تبار او زحمتی نرسانید - و فوجداری میان دو آب دولت خان را مفوّض گردانید - و اختیار خان را کوشک فیروز آباد داد - اقلیم [4] خان بهادر ناهر دو پیل [5] خدمتی [6] آورده بر سلطان پای بوس کرد - در [7] ماه جمادي الاول سنهٔ تسع و ثمانمائه سلطان طرف قنوج سواري فرمود - و دولت خان را با لشکرهای قاهره [8] سمت سامانه نامزد گردانید - چون سلطان نزدیک قنوج رسید سلطان ابراهیم مقابل قنوج گذارا آب [9] گنگ آمده نزول کرد - بعد چندگاه سلطان ابراهیم سمتِ جونپور باز گشت - و سلطان محمود طرف دهلی مراجعت فرمود - چون سلطان در دهلیْ آمد لشکر که برابر بود متفرق شده در اقطاع خویش رفتند - سلطان ابراهیم از اثنای راه باز گشته در قنوج آمد - محمود ملک [10] ترمتی که از جهت سلطان بود در حصار قنوج محصر گشت [11] - تا مدت چهار ماه جنگ [12] قایم داشت - آخر الامر چون کسی بفریاد نرسید بضرورت امان خواسته ملاقات کرد - اقطاعِ قنوج بحوالهٔ اختیار خان نبیسهٔ ملک دولت [13] یار کنبله گردانید و هم در قنوج بشکال گذرانید - در ماه [14] جمادی الاول

---

1 B. آورد چون در خطهٔ
2 M. فرستاد و فوجداري میان دو آب
3 M. omits from فاما آن پادشاه up to نرسانید
4 M. اقلام خان
5 B. ناهر هر دو پیل سبب خدمتی
6 M. خدمتی آورده سلطان را پیوست
7 B. بوس کرد در سنه
8 M. omits قاهره
9 M. omits آب
10 M. ملک محمود ترمتی از جهت
11 M. محصر شد
12 M. omits جنگ
13 M. ملک دولت دولت یار خان
14 B. omits در ماه جمادی الاول

سنه عشر و ثمانمائه سمت [1] دهلي عزيمت کرد - نصرت خان گرگ انداز و تاتار خان پسر سارنگخان و ملک مرحبا غلام اقبال خان از سلطان محمود روي تافته اورا پيوستند - اسد خان لودي در حصار سنبهل محصّر شده - دوم روز حصار سنبهل فتح کرد و تاتار خان را داد - از آنجا بکوچ متواتر نزديک [2] کنارهٔ آب جون در گذر کيچه [3] فرود آمد - مي خواست که عبره کند - همچنان خبر يافت که ظفر خان عرصهٔ دهار را فتح کرد - و البخان پسر دلاور خان بر دست او اسير گشت - ميخواهد که در [4] جونپور رود - از گذر کيچه مراجعت نمود و بکوچ متواتر در جونپور رفت - فامّا ملک مرحبا را درون [5] حصار برن گذاشت و اندکي جمعيت نامزد فرمود - هم چنان در ماه ذي القعده [6] سنهٔ المذکور سلطان محمود از دهلي در برن آمد - ملک مرحبا مقابل بيرون آمد - جنگ داده و هم بحملهٔ اول شکسته درون [7] حصار در آمد - لشکر سلطان نيز متعاقب او درون رفت - مرحبا مذکور کشته گشت - از آنجا سلطان طرف سنبهل عزيمت فرمود - هنوز کنارهٔ آب گنگ نرسيده بود که تاتار خان حصار خالي کرده سمت قنوج رفت - سنبهل بحوالهٔ اسد خان لودي [8] گردانيد - بعده [9] سلطان طرف شهر مراجعت فرمود - [10] دولت خان که جانب سامانه نامزد شده بود چون نزديک سامانه رسيد بيرم خان ترک بچه که بعد شهادت يافتن بهرام خان شق سامانه را گرفته بود مخالفت بنياد

---

1 B. omits سمت دهلي عزيمت کرد   2 M. and I. نزديک شهر کنارهٔ

3 B. کهچه

4 M. مي خواست که در جون پور and I. مي خواهد که جون پور رود

5 M. در حصار

6 B. omits ماه ذي القعده   7 M. در حصار آمد

8 M. کردي گردانيده   9 M. omits بعده

10 M. فرمود القصه دولت خان

نهاد - بتاریخ [1] یازدهم ماه رجب رُجِّبَ قَدْرُهُ سنه تسع [2] و ثمان مائه دو گروهی از سامانه میان یکدیگر محاربه شد - خدای تعالی دولت خان را فتح بخشید - بیرم خان منهزم [3] گشته در سرهند رفت - بعده به امان و دست راست دولت خان را پیوست - فامّا پیش ازین با مسند عالی خضر خان بیعت کرده بود و اطاعت می نمود - چون خبر مذکور بسمع مسند عالی [4] رسید با لشکرهای قاهره بقصد دولت خان سواری فرمود - چون در حد فتح پور [5] رسید دولت خان عطف کرده گذارا آب جون رفت - و امرا و ملوک که با او پیوسته بودند بتمام بندگی مسند عالی را ملاقات کردند - شقّ حصار فیروزه قوام خان را مفوّض کرد - و اقطاع سامانه و سنام از بیرم خان کشیده بحوالهٔ مجلس عالی زیرک خان گردانید - و اقطاع سرهند [6] و چند پرگنهٔ دیگر بیرم خان را داد - و خود طرف فتح پور مراجعت فرمود - در قبض سلطان غیر از میان [7] دو آب و اقطاع رهتک چیزی [8] دیگر نماند - در ماه رجب رُجِّبَ قَدْرُهُ [9] سنه احدی عشر و ثمان مائه [10] سلطان محمود سمت حصار فیروزه سواری کرد - قوام خان در حصار فیروزه محصّر شد - بعد چند روز باصلاح پیش آمد و پسر خویش را با خدمتی برابر سلطان داد - از آنجا میان دهار ترهت شده [11] سمت دهلی باز گشت - خبر مذکور در سمع مسند عالی رسانیدند [12]

---

1 B. بتاریخ ماه رجب

2 Elliot, vol. IV., p. 42, n. 1 says that "the Ṭabaḳāt-i-Akbarī (p. 262) confirms this date, but Firishta makes it 810, which seems to be the more correct".

3 B. منهزم شده

4 M. مسند عالی خضرخان رسید

5 M. فتح آباد رسید

6 B. سیهرند

7 M. میانه دو آب

8 M. رهتک آن طرف اقطاع دیگر

9 M. omits رجب قدره

10 M. omits ثمان مائه

11 M. دهاترتهه

12 M. رسانید

بکوچ متواتر در فتح آباد آمد - خلق [1] فتح آباد را که [2] با سلطان پیوسته بودند گوشمال داد - بتاریخ پانزدهم ماه مبارک رمضان سنة المذکور [3] ملک الشرق ملک تحفه را با لشکرهاي قاهره بسبب تاختن [4] میان دو آب دهارترهت نامزد کرد - فتح خان با خیل خانهٔ خویش عطف کرده سمت میان دو آب رفت - بعضی مردم که آنجا بودند غارت و دستگیر گشتند - بندگي [5] مسندِ عالی میان رهتک شده در دهلي آمد - سلطان محمود در حصار سیری و اختیار خان در کوشک فیروز آباد محصّر شدند - هم چنان تنگچهٔ علف شد - مسندِ عالی آب جون را عبره کرده در میان دو آب در آمد - از آنجا مقابل اندري باز آن [6] طرف آب شده بکوچ متواتر در فتح‌پور رفت - در شهور [7] اثنی عشر و ثمانمائه بیرم خان ترک بچه از مسند عالی بغی ورزیده دولت خان را ملاقات کرد - بشنیدنِ خبر مذکور بندگی مسند عالی سمت سرهند سواري فرمود - بیرم خان خیل خانهٔ خویش در کوه فرستاد - خود با لشکر گذارا آب جون رفته دولت خان را پیوست - مسند عالی تعاقب او کرده [8] کنارهٔ آب جون نزول فرمود - چون بیرم خان چارهٔ ندید عاجز و مضطر گشته باز بر مسند عالی آمد - و پرگناتي که داشت برو مقرر و مستقیم شد [9] - مسند عالی بکوچ متواتر سمت فتح پور مراجعت فرمود - و در این [10] سال سلطان محمود هم در شهر بود - هیچ طرفي سواري نکرد - و در سنه ثلاث عشر و ثمانمائه مسند عالی طرف رهتک عزیمت فرمود [11] - ملک ادریس در حصار رهتک محصّر شده

---

[1] B. omits خلق

[2] M. omits که

[3] M. المذکور و ملک

[4] M. تاختن دهارترهه نامزد

[5] M. omits بندگي

[6] M. باز این طرف

[7] M. در سنه اثنی عشر

[8] M. omits کرده

[9] M. برو مقرر شد

[10] M. دران سال

[11] M. عزیمت نمود

مدت شش ماه جنگ کرد - آخر الامر عاجز گشت - و مبلغی مال بوجه خدمتی و پسر خود را گروگان داده اصلاح کرده در بیعت در آمد - مسند عالی میان سامانه شده طرف فتح پور باز گشت - بعد باز گشتن مسند عالی سلطان محمود جانب کنهیر [1] سواری کرد - چند گاه آن طرف شکار باخته [2] سمت دهلی مراجعت فرمود - الغرض کارِ سلطنت سلطان محمود [3] بکلی فتور پزیرفت - و اورا مجال تدبیرِ ملک و قرارِ [4] بادشاهی نماند - و مدام در لهو و عشرت مشغول می بود - در سنه [5] اربع عشر و ثمانمائه مسند عالی باز سمت رهتک عزمِ سواری مصمّم گردانید - ملک ادریس و مبارز خان برادر او در خطهٔ هانسی بشرف پای بوس مشرّف شدند - در باب ایشان مراحم فراوان فرمود - از آنجا قصبهٔ نارنول که در قبضِ اقلام [6] خان بهادر ناهر بود نهب و تاراج کرده در میوات در آمد - قصبهٔ [7] تجاره و سرهته و کهرول را خراب گردانید - و بیشتری مقاماتِ میوات را نهب کرده وقت باز گشت در دهلی آمد - و حصار سیری را گرد گرفت - سلطان محمود درون حصار شده جنگ قایم داشت - همچنان اختیار خان که در کوشک فیروز آباد از جهت سلطان محمود [8] بود - مسند عالی را پیوست - مسند عالی از پیش دروازهٔ سیری سواری فرمود - و در کوشک فیروز آباد نزول کرد - و اقطاعات میان دو آب و حوالی شهر را قابض گشت - چون تنگچهٔ غله و علف شد در ماه محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه میان بانیپتهه [9] شده طرف فتحپور مراجعت فرمود - در

1 M. محمود کیهور and I. جانب کیهره

2 M. شکار تاخته

3 M. سلطنت سلطانی بکلی

4 M. قرار در بادشاهی

5 B. سنه احدی عشر

6 Ṭabaḳāt Akbari, p. 263, and Elliot, vol. IV., p. 44 اقلیم خان و بهادر ناهر

7 M. در قصبه

8 B. سلطانی بود

9 M. بانپیتهه

ماه جمادي الاول سنة المذکور سلطان محمود سمت کتهیر [1] سواري کرد - چند روز از [2] اینجا شکار باخته [3] جانب دهلي باز گشته مي آمد [4] - در اثنای راه ماه رجب [5] رُجِّبَ قَدْرُه [6] سنة المذکور در اندام مبارک [7] سلطان تکسّر پیدا آمد از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود * مصرع *

بقا بقای خدایست ملک ملکِ خدای

مدتِ ملک او با این [8] همه تزلزل و انقلاب بیست سال و دو ماه بود وَ اللهُ اَعْلَمْ *

بعد نقلِ سلطان امرا و ملوک و بندگان سلطاني [9] با دولت خان بیعت کردند - مبارز خان و مَلِک ادریس با مسند عالی بغی ورزیده با دولت خان یار شدند - دریں سال بندگي مسند عالي هم در فتحپور ماند - طرف دهلي سواري نکرد - در ماه محرم سنه ست عشر و ثمانمائه دولت خان سمت کتهیر سواري فرمود - راي هرسنگهه و رایان دیگر اورا ملاقات کردند - چون در قصبهٔ پتیالی رسید مهابت خان امیر بداؤن نیز پیوست - هم چنان خبرِ سلطان ابراهیم آوردند که قادر خان پسر محمود خان را محصّر کرده است - و میان ایشان محاربهٔ عظیم [10] مي شود - امّا دولت خان را جمعیت [11] چندان نبود که با سلطان [12] ابراهیم مقابل شود -

1 B. کیتهر سواري کرد
2 M. از آنجا
3 M. شکار تاخته
4 B. مي آید
5 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 264 در ماه ذیقعده مذکور
6 M. omits رجب‌قدره
7 M. اندام سلطان
8 B. با این تزلزل
9 M. بندگاني سلطان
10 M. omits عظیم
11 M. دولت خان جمعیت چندان نداشت
12 M. نداشت با سلطان ابراهیم مقابل نشد

در ماه جمادي الاول سنة المذكور جانب دهلی [1] مراجعت کرد - در ماه رمضان سنة المذكور مسند عالی لشکر سمت دهلي بیرون آورد - چون در حصار فیروزه رسید امرا و ملوک آن دیار بتمام پیوستند - ملک ادریس در حصار رهتک محصّر شد - مسند عالی نزدیک شده طرف میوات رفت - جلال خان برادرزادهٔ اقلام [2] خان با بهادر ناهر ملاقات کرد - از آنجا باز گشته در قصبهٔ سنبهل رفت و آن را خراب گردانید - در ماه ذي الحجه سنة المذكور باز در دهلي آمد - پیش دروازهٔ سیری نزول فرمود - دولت خان تا مدت چهار ماه محصّر شده [3] بود - آخر الامر ملک لونا و دولت خواه و بندگان سلطاني از درون غدر کردند - دروازهٔ نوبت خانه را قابض گشتند - چون دولت خان معاینه کرد که کار از دست رفته است امان [4] خواسته بندگي [5] مسند عالی را ملاقات کرد - مسند عالی دولت خان را موقوف کرده به تسلیم قوام خان در حصار فیروزه جلا فرمود - و دهلی را قابض گشت - و این واقعه در [6] ماه ربیع الاول سنة سبع عشر و ثمانمائه بود - وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب و اِلَیْهِ اَلْمَرْجَعُ وَ اَلْمَآب [7] *

ذکر بندگيِ رایات اعلی خضر خان طَابَ ثَرَاهُ وَجَعَلَ الجَنَّةَ مَثْوَاه

خضر خان پسر ملک الشرق ملک سلیمان [8] بود - ملک نصیر الملک

---

[1] M. سمت دهلي بیرون

[2] M. اقلیم خان

[3] M. محصر بود

[4] B. اما خواسته

[5] M. omits بندگي

[6] M. در هفدهم ماه ربیع الاول .I واقعه در هفتم ماه ربیع الاول and Elliot, vol. IV., p. 45 "on the 8th Rabí'-ul-Awwal."

[7] M. and I. omits و الیه المرجع و المآب

[8] M. ملک سلیمان را ملک

مردان دولت [ملک سلیمان را] در حال طفلگي پسر کرده پرورده بود [1] -
و لیکن هم چنین روایت مي کنند که او سید زاده بود - ماناک [2]
بندگي مخدوم سید السادات - منبع السعادات - جلال الحق و الشرع
والدین بخاري رَضِيَ اللهُ عَنْه وقتی در خانهٔ ملک مردان دولت بجهت
مصلحتی قدم سعادت آورده بودند - ملک مردان طعامي پیش آورد -
و ملک سلیمان را فرمود تا دست شویاند - بندگي مخدوم بزبان مبارک [3]
فرمودند که این سید زاده است - چنین کار مناسب حال ایشان نیست -
چون بندگي مخدوم سید السادات بر سیادت او گواهي داده باشند
بی شبهٔ سید باشد - دلیل دیگر بر صحتِ سیادت او آنست که سخي [4]
و شجاع و حلیم و کریم و متواضع و مقبول القول [5] و صادق الوعد و متقی [6]
بود - و این مجموعِ اوصاف [7] حضرت مصطفيِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمْ
است [8] که در ذاتِ حمیدهٔ صفات [9] او معاینه مي شد - الغرض در آن که
ملک مردان دولت وفات یافت - اقطاعِ ملتان بحوالهٔ ملک شیخ پسر او
شد - عنقریب الایام او نیز وفات یافت - اقطاع ملتان ملک سلیمان را
دادند - او نیز نزدیک روزها برحمت حق پیوست - عرصهٔ ملتان با مضافات
و نواحي بندگي بندگان [10] رایات اعلي اَعْلاَهُ اللهُ تَعَالي [11] از خدایگان
مغفور فیروز شاه یافت - حق تعالی او را برای کارهای بزرگ و دولت بسیار

---

1 B. پرورده و لیکن

2 I. ماناکه بندگي

3 M. بندگي مخدوم فرمود که این سید است

4 B. که شیخی و شجاع

5 M. omits کریم and مقبول القول

6 B. متقي و کل خصایل محمود بود

7 B. اوصاف و پرهیزگار و متدین و محب علما و غریب نواز بود و این خصایل حضرت

8 M. مصطفی است

9 M. که ذات او معاینه

10 M. بندگي رایات

11 M. omits اعلاه الله تعالی

داشته بود - روز بروز مرتبه اش عالی می [1] شد - القصه کیفیت لشکر کشیدن [2] و فتح و نصرت و فیروزی [3] که پیش از گرفتن دار الملک دهلی بندگی رایات اعلی را بکرم الله تعالی روی نمود در ذکر سابق باز نموده شده است - بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه سبع عشر و ثمانمائه بطالع سعد در حصار سیری در آمد - و لشکر در کوشک سلطان محمود نزول فرمود - خلق شهر که پیش ازین در حوادثات [4] ماضیه مستأصل و مُقلّ حال و فقیر [5] و حقیر و بی نوا شده بودند همه را انعام داده و ادرار و مواجب تعین فرمود - از دولت آن نیک بخت جمله مرفّه الحال [6] و فارغ البال [7] و آسوده و شادمان گشتند - ملک الشرق ملک تحفه را تاج الملک خطاب کرد - و عهدهٔ وزارت او را مفوّض گردانید - سید السادات - منبع السعادات - سید سالم را اقطاع و شق سهارنپور عطا فرمود - و همه کارها به رای [8] او متمشّی می شد - و ملک عبد الرحیم پسر خواندهٔ ملک سلیمان مرحوم را بخطاب علاء الملک مشرّف گردانید - و اقطاع و شقِ ملتان و فتحپور بحوالهٔ او کرد - و ملک سروب [9] را عهدهٔ شحنهٔ شهری داده و نایب غیبت شد - و ملک خیر الدین خانی عارض ممالک - و ملک کالو شحنهٔ پیل گشتند - و ملک داؤد شغل دبیری یافت - و اختیار خان را شق میان دو آب تعین فرمود - و بندگان سلطان از پرگنه

---

1 M. عالی شد

2 B. لشکر و فتح

3 M. نصرت که پیش

4 M. حوادث ماضیه

5 M. فقیر شده بودند

6 M. مسرور الحال و آسوده گشتند

7 B. مرفه الحال الاستبصال

8 M. برای متمشی

9 The three MSS سروب, Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266, and Elliot, vol. IV., p, 47 Malik Sarwar.

و دیه و اقطاع که در عهد سلطان محمود داشتند بر ایشان مقرر و مستقیم[1] داشت - و ایشان را در پرگنات روان کرد - کارهای ملکی بتمام انتظام پذیرفت - و هم در سنه سبع عشر و ثمانمائه ملک الشرق تاج الملک را با لشکرهای هندوستان نامزد فرمود - و خود در شهر متمکن[2] شد - ملک تاج الملک آب جون عبره کرده در قصبه لاهار[3] رفت - آب گنگ عبره کرده در ولایت کتهیر[4] در آمد - کفار آن دیار را نهب و تاراج کرد[5] - رای هرسنگهه گریخته در گهتي آنوله[6] در آمد - چون لشکر اسلام نزدیک رسید عاجز گشت - محصول و مال و خدمتي ادا نمود - مهابت خان امیر بداؤن نیز ملک تاج الملک را ملاقات کرد - از آنجا کنارهٔ رهپ گرفته در گذر سرکدوار[7] آمد و آب گنگ عبره کرد - و کافران کهور[8] و کنپل[9] را گوشمال داده میان قصبهٔ سکیه[10] شده در قصبهٔ بارهم[11] رفت - حسن خان امیر راپری و ملک حمزه برادر او بر تاج[12] الملک پیوستند - رای سبیر بشرف پای بوس مشرّف گشت - و کفار گوالیر و سیوري و چندوار بتمام مال و محصول داده سر در ربقهٔ اطاعت کشیدند - قصبهٔ جلیسر[13] که در قبض کفار چندوار بود از قبض ایشان ستده مسلمانان قدیم آن مقام را

---

1 M. مقرر داشت

2 M. در شهر ماند

3 M. قصبهٔ اهار

4 M. کتهیر

5 B. تاراج گردانید

6 B. در کشتي انوالہ Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266 در درهٔ آنوله see also Elliot, vol. IV., p. 47, n. 1

7 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266 بگذر سرگدواری

8 M. کهوره. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266 کهورکه الآن بشمس آباد اشتهار دارد

9 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 266 کنبله

10 M. قصبهٔ سکینه and I. قصبهٔ سکیتهه

11 I. پارهم - Ṭabaḳāt, p. 266 بادهم

12 M. ملک تاج الملک

13 M. قصبهٔ جانیسر

نصب [1] گردانید - و گماشتهٔ خویش تعین کرد از آنجا آب بیاه [2] گرفته و کفار اتاوه را گوشمال داده سمت شهر دهلی [3] مراجعت نمود - در سنه ثمان عشر و ثمانمائه شاهزادهٔ معظّم و مکرّم ملک الشرق ملک مبارک پسر خود را که درخورِ سلطاني [4] و لایقِ جهانباني بود خطهٔ فیروز پورِ سرهند [5] و اقطاعاتِ بیرم خان بتمام بعد وفات بیرم خان مرحوم [6] مفوّض گردانید - و فرماندهيِ سمت غرب بحوالهٔ او کرد - و ملک سدهو نادره را عهدهٔ نیابتِ شاهزادهٔ معظّم معین شد - چون کارهای آن سمت بکفایت رسید در ماه ذي الحجه سنة المذکور شاهزاده معظم با ملک سدهو نادره [7] و زیرک خان امیر سامانه و امرا و ملوک آن دیار سمت شهر مراجعت نمود - و در شهور [8] سنه تسع عشر و ثمانمائه رایات اعلی - ملک تاج الملک را با عساکرِ قاهره سمت بیانه و گوالیر نامزد فرمود - چون در حدودِ بیانه رسید ملک کریم الملک برادر شمس خان اوحدی ملاقات کرد - از آنجا در حدود گوالیر در آمد - ولایت اورا نهب و تاراج کرد [9] - و مال و خدمتیِ گوالیر و رایان دیگر ستده آب جون مقابل چندوار عبره کرده سمت کنپل و پتیالي رفت - رای هرسنگه ضابط کتهیر [10] اطاعت نمود - مال و خدمتی او گرفته طرف شهر مراجعت کرد - و ملک سدهو نادره را در اقطاع [11] سرهند که از جهت [12] شاهزادهٔ معظم بود [فرستاد] - در ماه جمادي

---

1 Ṭabaḳāt, p. 266 بمسلمانان قدیمیِ آن قصبه داده شقدار تعین نمود

2 M. آب سیاه

3 M. داده شهر مراجعت

4 B. درخور بادشاهي

5 B. and M. خطهٔ فیروز پور سیهرند and I. خطهٔ فیروز پور سرهند and Elliot, vol. IV., p. 48, "the *khittas* of Firozpur and Sirhind".

6 B. بیرم خان مذکور

7 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 267 سدهو ناهر

8 M. omits شهور

9 M. تاراج نهاد

10 M. کتهر

11 B. and M. سیهرند

12 M. که جهت

اوّل همین سال بعضی ترک بچگان خیلِ بیرم خان [ملک سدهو نادره را]
بغدر دست آورده شهید گردانیدند - و حصارِ سرهند را قابض گشتند -
رایات اعلیٰ ملک داؤد دبیر و زیرک خان را برای قلع و قمع [1] فسدهٔ ایشان
فرستاد - ترک بچگانِ مذکور گریخته گذارا آب ستلدر [2] شدند و در کوه
در آمدند - لشکر نیز دنبال ایشان در کوه رفت - مدت دو ماه در کوه گرفته [3]
بود - چون کوه محکم بود قابلیت فتح نداشت - لشکر منصور باز گشت -
اثنای آن [4] در ماه رجب رُجّبَ قَدّرُهٗ [5] سنة المذکور خبر [6] آمدن سلطان
احمد [7] بادشاه عرصهٔ گجرات و محصّر کردن او قلعهٔ ناگور رسانیدند - این
خبر [8] پیش رایات اعلیٰ گذشت - بندگی راياتِ اعلیٰ میان تونک
و توده شده سمت ناگور عزیمت مصمّم کرد - چون سلطان احمد ازین حال
آگاهي یافت باز گشته جانب دهار رفت - رایات اعلیٰ در شهر نو جهابن [9]
در آمد - الیاس خان امیر جهابن بشرف پای بوس مشرّف گشت -
فسدهٔ آن دیار را گوشمال داده طرفِ گوالیر آمد - رای گوالیر محصّر شد -
چون قلعهٔ مذکور در غایت استحکام بود فتح نشد - اما مال و محصول از
رای گوالیر ستده سمت خطهٔ بیانه عزیمت کرد - شمس خان اوحدی نیز
مال و خدمتي و محصول ادا نمود - از آنجا مظفر و منصور جانب دهلی
مراجعت فرمود - همچنان در سنه عشرین و ثمانمائه خبر طغیانِ طوغان

---

1 M. قلع فسدهٔ ایشان را فرستاد

2 I. ستلج

3 Ṭabakāt, p. 267 تا دو ماه تردد نمودهٔ

4 B. اثناء آن ماه

5 M. omits رجب قدره

6 B omits خبر

7 M. and I. سلطان احمد ضابط گجرات

8 M. and I omits این خبر پیش رایات اعلی گذشت بندگي

9 Elliot, vol. IV., p. 49, n. 1 says that "the *Tabakat-i-Akbarī* says, "*Shahr-i nau-'arūs Jahān*". Badāūni has simply "Jahāban" Firishta says, "*Shahr-i nau.*, known as *'ārūs-i jahān* (bride of the world)"

رئیس و بعضی ترک بچگان که سدهو را کشته بودند رسید - بجهت دفع فتنهٔ ایشان زیرک خان امیر سامانه با لشکرهای قاهره نامزد شد - چون لشکر در سامانه رسید طوغان و بعضی ترک بچگان دیگر که در حصار سرهند [1] ملک کمال بدهن متعلق خانزادهٔ معظم را محصّر کرده بودند گذاشته سمت کوه [2] رفتند - زیرک خان در تعاقب ایشان در قصبهٔ پایل [3] رفت - آخر الامر طوغان رئیس مالِ غرامت قبول کرد - و ترک بچگان کشندگان ملک سدهو را [4] از جمع خویش بیرون کرد - پسر خود را گروگان داد - زیرک خان پسر اورا با مالِ غرامت در حضرت فرستاد - و خود سمت سامانه باز گشت - در سنه احدی و عشرین و ثمانمائه رایات اعلی - ملک تاج الملک را با عساکر قاهره برای قلع [5] فسدهٔ هرسنگهه ضابط کتهیر [6] فرستاد - چون لشکر اسلام گذارا آب گنگ شد هرسنگهه مذکور ولایت کتهیر [7] را بتمام خراب کرده در جنگل آنواله [8] که بیست و چهار کروه محوطهٔ اوست [9] در آمده - لشکر اسلام متصل جنگل مذکور نزول [10] کرد - هرسنگهه بقوت جنگل محصّر شد و بحرب پیوست - بنصرت الله تعالی لشکر اسلام را فتح شد - همه اسباب و رخت و اسلحه و اسپِ کفار نگون سار بر دست لشکر اسلام آمد - هرسنگهه مذکور منهزم شده سمت کوه کمایون رفت - روز دیگر موازنهٔ بیست هزار سوار در تعاقب او نامزد کرد - و خود

---

1 B. and M. سیهرند   2 M. کوه رفتند

3 M. قصبه باید, and B. بابل , I. and Ṭabaḳāt, p. 267 پایل

4 M. کشتندگان ملک سدهو از جمع

5 M. برای دفع   6 B. کتهر

7 Elliot, vol. IV., p. 49, gives Katehr, and further in the n. 3 mentions, it is the Hindu name of the present province of Rohilkhand. At first, the Mohammadan conquerors called all the country to the east of the Ganges, Katehr, but subsequently, when Sambhal and Badāūn were made separate governments, the country beyond the Rāmganga only was called by that name.

8 M. انوله   9 M. در آورده لشکر   10 B. نداول کرد

ملک تاج الملک با لشکر و بنگه هم دران محل مقام کرد - لشکر اسلام آب رهب گذارا شده تا در کوه کمایون دنبال کردند - هرسنگهه در کوه در آمد - لشکرِ اسلام غنایم بسیار دست آورده پنجم روز باز گشت - از آنجا ملک [1] تاج الملک نزدیک خطهٔ بداؤن‌اشده در [2] کنارهٔ آب گنگ آمد - و از گذر بجلانه [3] گذرا شده مهابت خان امیر بداؤن را وداع داده و خود بکوچ متواتر در اتاوه رفت - ولایت اتاوه را نهب و تاراج کرده - رای سبیر [4] ضابط اتاوه محصّر شد - آخر مال و خدمتی داده مصالحت شد - تاج الملک از آنجا مظفر و منصور در ماه ربیع الآخر سنة المذکور طرف شهر مراجعت نمود - مال و خدمتی که از آنجا آورده بود پیش رایات اعلی گذارنیده و بمراحمِ خسروانه و عواطفِ بادشاهانه [5] مخصوص گشت - [وهم] در سنه احدی و عشرین [6] و ثمانمائه رایات اعلی سمت کتهیر [7] عزیمت مصمّم کرد - اول مفسدانِ ولایت کول را گوشمال داده بعده [8] جنگل رهب و نبهل را قلع کرد و آن فسده [9] را بنیاد انهدام کرد و بر انداخت - از آنجا در ماه ذي القعده سنة المذکور طرف بداؤن عزیمت فرمود - آب گنگ را نزدیک قصبهٔ پتیالی گذارا شد - چون مهابت خان از آمدن رایاتِ اعلی خبر یافت خوفی در خاطر او متمکّن گشت - استعداد محصّری کرد - در ماه ذي الحجه سنة المذکور حصار بداؤن محصّر گردانید

---

1 M. omits ملک

2 M. and I. omits در

3 M. گذر بجلانه

4 Elliot, vol. IV., p. 50 Rāī Sarwar.

5 M. بمراحم مخصوص

6 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 268 وهم در سنه مذکور ای سنه احدی و عشرین و ثمانمائه Elliot, vol. IV., p. 50 wrongly gives 822 H.

7 B. کتهر

8 B. بعده در جنگل رهب در آمد و نبهل را قلع و قمع گردانید و آن فسده

9 M. فسده را بر انداخت

قریب مدت شش ماه مهابت خان حصاری شده جنگ می کرد - نزدیک
بود که فتح شود - همچنان بعضی امرا و ملوک چنانچه قوام خان و اختیار
خان و بندگان محمود شاهي که از دولت خان شکسته و رایات اعلی را
پیوسته بودند غدر اندیشیدند - چون رایات اعلی ازین حال خبر یافت
حصار بداؤن را گذاشته سمت شهر دهلی مراجعت فرمود - در اثنای راه
کنار آب گنگ بتاریخ بیستم ماه جمادي الاول سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه
قوام خان و اختیار خان و بندگان محمود شاهي را گرفته بانتقام غدری [1]
که کرده بودند همه را بکشت [2] - و بکوچ متواتر در شهر آمد - همچنان
خبر سارنگ دروغی در سمع رایات اعلی رسانیدند که مردمی در کوه باجواره [3]
اعمال جالندهر پیدا شده - و خود را سارنگ [4] میگویاند - بعضی مردم نادان
و کوته اندیش و جهّال [5] برو جمع مي شوند - ملک سلطانشه بهرام لودي
را اقطاع سرهند مفوّض کرده بجهت تسکین و قلع فتنهٔ سارنگ دروغی
نامزد گردانید - ملک سلطانشه بهرام [6] همچون بهرام چوبین در ماه
رجب رُجّبَ قَدْرُهُ سنة المذکور با لشکر خاصهٔ خویش در سرهند رفت -
سارنگ مذکور با مردم روستائي و حشر قریات بقصد از باجواره سواری
کرد - چون نزدیک لب آب ستلدر رسید خلق قصبهٔ اروبر [7] نیز بدو
پیوستند - در ماه شعبان سنة المذکور نزدیک سرهند فرود آمد - روز دیگر

---

1 M. غروری   2 M. همه را کشته

3 Elliot, vol. IV., p. 51, n. 2, Ṭabaḳāt and Badāūnī read "Bajwāra", but Firishta makes it Machīwāra.

4 B. سافنک. Elliot, vol. IV., p. 51, n., "He died in the time of Timūr's invasion. Firishta."

5 M. کوته اندیش امرا لودي را اقطاع سیهرند

6 M. سلطانشه در ماه رجب سنه

7 B. ازوبر . Elliot, vol. IV., 51 Arūbar (Rūpar)

میان یکدیگر مصاف شد - ملک سلطانشه لودي را خدای تعالی نصرت بخشید [1] سارنگ مذکور را آفتی [2] رسانیدن نتوانست - منهزم شده طرف قصبهٔ لهوري [3] مضافاتِ خطهٔ سرهند رفت - خواجه علي مازنداراني [4] امیر قصبهٔ جهت [5] نیز با لشکر خویش بدو ملاقات کرد - همچنان زیرک خان امیر سامانه و طوغان رئیس ترک بچه مقطع جالندهر برای یاري دهيِ ملک سلطان شه لودي [6] در سرهند آمدند - چون سارنگ مذکور را خبر شد عطف کرده طرفِ اروبر رفت - خواجه علي مذکور از سارنگ منحرف شده بر زیرک خان پیوست - روز دیگر لشکر منصور در تعاقب سارنگ دروغی تا قصبهٔ اروبر تاختند - سارنگ از اروبر گریخته در کوه در آمد - لشکر منصور همان جا مقام ساخت - در اثنای آن ملک خیر الدین خاني را با لشکرها بجهت قلعِ فسدهٔ سارنگ مذکور نامزد فرمود - در ماه رمضان سنة المذکور ملک خیر الدین بکوچ متواتر در قصبهٔ اروبر رسید - از آنجا لشکرها بتمام جمع شده دنبال او در کوه در آمدند - چون سارنگ مذکور مستاصل و بی دستگه شده و کوه قابل فتح نبود بضرورت بعد چندگاه مراجعت نمودند - ملک خیر الدین خاني سمت شهر باز گشت - و زیرک خان در سامانه رفت - ملک سلطان شه لودي را لشکر دیگر داده در تهانهٔ اروبر گذاشتند - چون [7] لشکر جابجا شد - درماه محرم سنه ثلاث وعشرین و ثمانمائه سارنگ مذکور با طوغان رئیس ترک بچه ملاقات کرد - بعد ملاقات طوغان مذکور بغدر

---

1 B. نصرت داد   2 B. and I. مذکور اکفتي, M. مذکور را اکفتي.

3 M. لهر سری .I ,طرسري

4 M. ماريدارالی .I - ماربخراني - Elliot, vol. IV., p. 51 Indarābī, and Ṭabaḳāt, p. 269, اندراني

5 M. جهته and I. چهت   6 M. سلطانشه کودی

7 M. omits چون

سارنگ را دست آورده مقید گردانید [1] و بعده بکشت - درین سال بندگی [2] رایات اعلی در شهر ماند - ملک تاج الملک را با لشکرهای قاهره سمت اتاوه نامزد فرمود - لشکر منصور میان قصبهٔ برن شده در ولایت کول در آمد - و مفسدان آن [3] دیار را قلع و قمع کرده در اتاوه [4] رفت - موضع دیهلي که محکم ترین مقامِ [5] کافران بود نهب و تاراج گردانیده از آنجا قصد اتاوه کرد - رای [6] سبیر ملعون محصّر شده آخر صلح [7] جست - مال و خدمتی که هر سال مي داد ادا نمود - بعده [8] لشکر منصور در ولایت چندوار در آمد - نهب و تاراج گردانیده در کتهیر [9] رفت - رای هرسنگهه ضابط کتهیر نیز مال و خدمتی داد - از آنجا ملک تاج الملک مظفر و منصور سمت [10] شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب رُجّبَ قُدرهُ [11] سنة المذکور خبر طغیان طوغان رئیس دوم بار [12] رسانیدند که حصار سرهند را محصر کرده تا حد منصور [13] و بابل تاخته است - رایات اعلی باز ملک خیرالدین خاني را با لشکرها برای دفعِ فتنهٔ طوغان نامزد فرمود - ملک خیر الدین بکوچ متواتر در سامانه رسید - از آنجا مجلس عالی زیرک خان و ملک خیر الدین جمع شده تعاقب او کردند - طوغان مذکور خبر یافت - در قصبهٔ لدهیانه [14] آب [15] ستلدر را عبره کرده در کرانهٔ

---

1 B. گردانید بعده

2 M. سال رایات

3 M. مفسدان دیار را قلع کرده

4 M. در ولایت اتاوه

5 M. omits مقام

6 Elliot, vol. IV., p. 52 Râi Sarwar.

7 M. صلح شد جست

8 M. omits بعده

9 M. کایتهر

10 M. منصور در شهر مراجعت نمود

11 M. omits رجب قدره

12 M. طغیان دوم بار طوغان رئیس رسانیدند

13 M. منصور بود [پور] و مایل تاخته

14 B. and M. لدرهانه

15 M. لب ستلدر

آب مذکور مقابل لشکر منصور فرمود آمد - چون آب کم گشت لشکر گذارا شد - طوغان انهزام نموده در ولایت جسرتهه کهوکهر در آمد - اقطاع طوغان بحواله [1] زیرک خان شد - ملک خیر الدین سمت شهر باز گشت - در سنه اربع و عشرین و ثمانمائه رایات اعلی طرف میوات سواری فرمود - بعضی میواتیان [2] در حصار کوتله بهادر ناهر محصّر گشتند و بعضی پیوستند - رایات اعلی نزدیک کوتله نزول کرد - میوان مذکور بجنگ پیش آمدند - هم در حملهٔ الاول حصار کوتله فتح [3] شد - میوان گریخته درون کوه در آمدند - رایات اعلی حصار کوتله را خراب و ابتر [4] گردانیده سمت گوالیر رفت - هم درین مهم بتاریخ هشتم ماه محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمائه ملک تاج الملک وفات یافت - عهدهٔ [5] وزارت بملک الشرق ملک سکندر [6] پسر بزرگ او مفوّض گشت - چون رایات اعلی در حدود گوالیر رسید رای گوالیر محصّر شد - ولایت اورا نهب و تاراج [7] گردانیده مال و خدمتي او گرفته جانب اتاوه آمد - رای سبیر ملعون [8] در دوزخ رفته بود - پسر او اطاعت نمود - مال و خدمتي اداکرد - همچنان زحمت بر تنِ مبارکِ رایات اعلی غالب آمد - بکوچ متواتر سمت دهلي [9] شهر مراجعت فرمود - بتاریخ هفدهم ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه بعد رسیدن در شهر برحمت حق پیوست * بیت *

از پس [10] هر شام گهی چاشتي است
آخر برداشت فرو داشتي است

---

1 M. omits بحواله
2 M. میوان
3 B. omits شد
4 M. خراب گردانید
5 M. and I. عمل وزارت
6 B. ملک الشرق سکندر
7 M. نهب گردانیده
8 M. omits ملعون
9 M. omits دهلي
10 M. از سر هر شامگهي

خدای تعالی عرض مطهّر[1] اورا غریق رحمت گرداند - و بادشاه عالم پناه را تا انقراضِ عالم و انقطاعِ نسلِ بنی آدم باقی و پاینده دارد بحرمة النبی المختار وآله لابرار *

ذکر سلطان اعظم و خدایگان معظّم معز الدنیا و الدین ابو الفتح مبارک شاه خَلَّدَ اللهُ مُلْکَهُ وَ سُلْطَانَه وَاَعْلَی اَمْرَه وَ شَانَه

چون رایاتِ اعلی خضر خان طَابَ ثَرَاهُ را قریب شده که از دار غرور بدار سرور بخرامد - سه روز پیش از آن در حیات خویش این فرزند شایسته و خلف[2] بایسته را ولیعهد خود گردانیده باتفاق همه امرا و ملوک بتاریخ هفدهم[3] ماه جمادی الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه بر تخت سلطنت اجلاس داد - چون رایات اعلی وفات یافت عامهٔ خلق بر سلطنت او بیعت تازه کردند - امرا و ملوک وایمه و سادات و قضات و هرچه کسی در عهد خدایگان مغفور خضر خان طَابَ مَرْقَدُه از شغل و اقطاع و پرگنه و دیه و وظیفهٔ[4] محدود تعین داشت بر همه مقرر داشتن فرمود - و ماورای آن خاصهٔ خویش زیادت گردانید - اقطاع شق[5] فیروزآباد و هانسی از ملک رجب نادره[6] تحویل کرده بحوالهٔ ملک الشرق ملک بدهٔ برادر زادهٔ خود گردانید - ملک رجب اقطاع شق دیبالپور یافت - در اثنای آن خبر بغی ورزیدن جسرتهه شیخا کهوکهر و طوغان رئیس رسید - و

---

[1] M. عرض مظهر
[2] B. خلق بایسته
[3] M. نوزدهم
[4] M. دیه وظیفه و محدود داشت
[5] M. شق حصار فیروزه و هانسی
[6] M. رجب نادر

سبب تمرّد [1] جسرتهه مذکور این بود - ماناک یک سال پیش ازین در ماه جمادی الاول سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه سلطان علي بادشاه کشمیر با لشکر خویش در تهته [2] آمده بود - جسرتهه مذکور وقت بیرون آمدن با لشکر سلطان علي مقابل شد - لشکر او متفرق بود - چیزی درون [3] و چیزی بیرون آمده - طاقت نتوانست آورد منهزم گشت - سلطان علي زنده بر دست او اسیر آمد [4] - و اسباب وکالای لشکر او [5] بیشتر بغارت رفت - جسرتهه مذکور [6] کوته اندیشه و روستائی بود بر باد شد - و مشتي حشرات گرد [7] خویش جمع دید ماخولیای شهر [8] دهلي در سر او افتاد - همچنان خبر وفات بندگي رایات اعلي شنید - با جمعی از سوار و پیاده گذارا [9] آب بیاه و ستلدر شده و تلونديو رای کمال [10] مین را تاخت - رای فیروز از پیش او منهزم شده طرف جول [11] رفت - از آنجا جسرتهه مذکور در قصبهٔ لدهانه آمد تا حد اوبر کنارهٔ آب ستلدر نهب کرد - بعد چند روز باز آب ستلدر عبره کرده طرف جالندهر لشکر راند - زیرک خان در حصار جالندهر محصّر شد [12] - جسرتهه سه کروهي از قصبه کنارهٔ آب پیسی [13] نزول کرد - مذاکرهٔ اصلاح درمیان آورد - آخر هر کسي از جانبین در آمده اصلاح دهانیدند - بشرط آنکه حصار جالندهر را خالی گردانیده به تسلیم طوغان کند - و مجلس عالی زیرک خان یک نفر پسر طوغان مذکور را برابر

[1] I. تمرد ورزیدن

[2] M. در ولایت تهته

[3] B. چیزی درون در و چیزی بیرون

[4] M. اسیر آمده

[5] M. لشکر و بیشتری

[6] M. مذکور مردی کوته

[7] M. مشتي حسرات گرد خوفش جمع

[8] M. ماخولیای دهلي

[9] B. گذارا لب بیاه

[10] M. کمال الدین

[11] Ṭabaḳāt, p. 271 بجانب جون رفت and Elliot, vol. IV., p. 54, Rāī Fīroz fled before him towards the desert.

[12] B. محصّر کرده شد

[13] M. آب بیني

کرده در حضرت بود - و جسرتهه نیز خدمتي در حضرت ارسال کرده خود باز گردد - بدین [1] قرار بتاریخ دوم ماه جمادي الآخر سنه اربع و عشرین و ثمانمائه زیرک خان از حصار جالندهر بیرون آمده کنارهٔ آب [2] بیسي موازنهٔ سه کروهي از لشکر جسرتهه مذکور نزول فرمود - دوم روز آن جسرتهه مذکور با کل جمعیت خویش مستعد شده بر در [3] زیرک خان آمده از قول خود بر گشت - و به محافظت تمام مجلس عالي زیرک خان را برابر خود [4] روان کرده - و آب ستلدر [5] عبره کرده باز در قصبهٔ لدهانه فرود آمد - چون [6] ازآنجا بکوچ متواتر بتاریخ بیستم ماه جمادي الآخر سنة المذکور در سرهند میان عین بشکال رسید - و ملک سلطانشه لودی امیر سرهند درون حصار محصّر شده - جسرتهه مذکور بسیار کوشش نمود و لیکن خدای تعالی محافظت کرد - در حصارِ سرهند آفتي [7] رسانیدن نتوانست - چون کیفیت او از فریاد نامهٔ [8] ملک سلطانشه لودی خداوند [9] عالم پناه را روشن شد بتاریخ ماه رجب سنة المذکور در عین باران از شهر بیرون آمد - سرا پرده طرف سرهندِ جسرتهه مذکور [10] زد - بکوچ متواتر چون درقصبهٔ کوهانه حوالي سامانه رسید [11] جسرتهه مذکور خبرِ رسیدن لشکر منصور شنید - بتاریخ بیست و هفتم ماه مذکور از گردِ حصارِ سرهند کوچ کرده سمت لدهانه روان شد -

[1] M. و برین قرار

[2] M. کناره آب بیني جسرتهه مذکور با کل جمعیت

[3] M. مستعد شده در برو مجلس عالي زیرک خان آمد او از قول خود باز گشت

[4] M. برابر خویش روان کرده و آب

[5] I. آب ستلیج عبره کرد باز قصبهٔ لدهیانه

[6] M. فرود آمد از آنجا

[7] B., M., and I. اکفتي رسانیدن

[8] M. آواز فریاد نام ملک سلطانشه and I. فریاد سلطانشه

[9] I. بخداوند عالم پناه روشن شد

[10] M. طرف سرهند نزد بکوچ

[11] B. رسید چون خبر لشکر منصور شنید

و مجلس عالي زیرک خان را باز گردانید - و زیرک خان در خطۀ سامانه آمد - خداوند عالم پناه را پای بوس کرد - از آنجا لشکر منصور[1] در قصبۀ لدرهانه رفت - جسرتهه مذکور آب ستلدر را عبره کرده مقابل لشکر منصور نزول کرد - بحر بتمام بر دست او بود - بقوت آن لشکر منصور را عبره کردن نمي داد - قریب چهل روز مکابره کرده آن سوی[2] آب مانده بود - چون[3] طلوعِ سهیل شد آب نقصان گشت - خداوندِ عالم پناه سمت قصبۀ قبولپور مراجعت فرمود - جسرتهه مذکور نیز مقابل لشکر کنارۀ اب آب گرفته می آمد - بتاریخ یازدهم ماه شوال سنة المذکور خداوند عالم - ملک سکندر تحفه و مجلس عالي زیرک خان و ملک الشرق محمود حسن و ملک کالو و امرای دیگر را با لشکرهای قاهره و شش زنجیر پیل بالا دست آب نزدیک قصبۀ اروبر فرستاد - وقت بامداد لشکر منصور در پایاب عبره کرد -[4] هم دران روز خداوند عالم نیز کوچ کرده[5] در محلي که لشکر عبره کرده بودند[6] رسید - جسرتهه مذکور نیز کنارۀ آب گرفته مقابلِ خداوند عالم میرفت - هم چنان اورا از گذارا شدنِ لشکر منصور خبر شد - هراسي در جمع او پیدا آمد - چهار کروهي از گذارا ایستاده ماند - خداوند عالم نیز با کل حشم و خدم[7] و پیلان عبره کرد - لشکر منصور مقابل او جنبید - چون افواج لشکر را دید بغیر جنگ روی بانهزام آورد - لشکرِ منصور تعاقب کرد - بنگاه او بتمام بر دست آمد - بعضي سوار و پیادۀ او کشته شده - چون با سواران جرّاره گریخته شباشب[8] قصبۀ جالندهر رفت - دوم روز آن از آب بیاه نیز

---

1 M. لشکر مذکور

2 M. کرده از سوی آن مانده

3 B. طلوع شد سهیل آب نقصان شد و گشت

4 M. عبر کرده بود رسید

5 M. کوچ فرموده

6 M. کرده بود رسید

7 M. omits و خدم

8 M. شباشب تا قصبه

گذشت - چون لشکر منصور کنارهٔ آب بیاه رسید گریخته سمت آب راوی شد - خداوند عالم آب بیاه در دامن کوه و آب راوی نزدیک قصبهٔ بهوره [1] در تعاقب او عبره کرد - جسرتهه مذکور از آب جانهاؤ گذشته در تیکهر میان کوه در آمد [2] - همچنان رای بهیلم [3] مقدّم جمون بشرف پای بوس مشرّف گشت - و پیشوا شده آب جانهاؤ عبره کنانیده - لشکر منصور تیکهر که محکم ترین جایگاه او بود خراب گردانید - و بعضی خلق را که درون [4] کوه جسته بودند [5] اسیر و دستگیر کرد - از آنجا سالماً و غانماً خداوند عالم سمت شهر میمون لوهور مراجعت فرمود - در ماه محرم سنه خمس و عشرین و ثمانمائه سایهٔ همایون دولت و ظلّ چترِ سلطنتِ خداوند عالم [6] بر خراب آباد لوهور افتاد - در آن مرز بوم که جز بوم شوم هیچ جانوری مسکن و ماوی نگرفته بود [7] بعد مدتی معلوم [8] روی به آبادانی آورد - و از اقبالِ بادشاه عمارت پدید گشت - قریب یک ماه در مرمّت حصار و دروازهای کنارهٔ راوی مقام ساخت - چون عمارت مرتّب شد اقطاع لوهور بحوالهٔ ملک الشرق ملک محمود حسن گردانید - و دو هزار سوار نامزد او فرمود - و استعداد لشکری و حصار گیری مهیا [9] کرده سپرد [10] - و خود بدولت و سعادت [11] طرفِ دار الملک دهلی باز گشت - هم چنان در ماه جمادی الآخر سنة المذکور جسرتهه شیخا با جمعی کثیر از سوار و پیاده

---

1 I. نزدیک قصبهٔ بهوهر

2 M. در آمده

3 Ṭabaḳāt, p. 272 رای بهیم راجهٔ جمون

4 M. دران کوه

5 M. جسته بود

6 M. خداوند عالم پناه

7 M. مسکن نگرفته بعد

8 B. بعد مدتی مدید معلوم شد رو به آبادانی

9 B. مهیا و مهنا کرده

10 M. سپرده

11 M. بدولت طرف

آب جانهاوُ و راوی عبره کرد - در شهر میمون مبارکآباد لوهور آمده در روضه [1]
شیخ المشایخ شیخ حسین زنجانی نزول کرد - و در [2] یازدهم ماه
جمادی الآخر سنة المذکور درون حصارِ خام میان یک دیگر محاربه شد -
بکرم [3] الله تعالی از اقبالِ بادشاه عالم پناه جسرتهه مذکور منهزم گشت -
لشکر منصور تا بیرون حصار خام تعاقب کرد- فامّا پیشتر نرفت - بدین سبب جانبین
قایم ماند - روز دیگر نیز [4] جسرتهه مذکور همآنجا تاخت - سیزدهم ماه مذکور
کوچ کرده [5] سمت فرو دست آب راوی رفت - از آنجا غلها [6] جمع کرده در
هفدهم ماه مذکور سه کروهي [7] از شهر میمون مبارک آباد باز گشته فرود [8] آمد-
بیست و یکم ماه مذکور باز نزدیک حصار خام بحرب پیوست [9] - بعد
بکرم الله تعالی از اقبال بادشاه [10] لشکر اسلام را: فتح شد - درین کرّت
نیز تعاقب کردند - جسرتهه مذکور باز گشته [11] هم در پردهٔ [12] خویش نزول
کرد - بدین [13] نمط تا مدتی یکماه و پنج روز [14] بیرون حصار جنگ میشد - آخر
الامر جسرتهه عاجز گشت - از آنجا کوچ کرده سمت کلانور رفت - رای
بهیلم که بجهت یاری دهي لشکر منصور در کلانور آمده بود با او مخاصمت
بنیاد نهاد - چون نزدیک کلانور رسید میان ایشان جنگ شد - فامّا هیچ
یکی غلبه کردن نتوانست - برین [15] نسق جنگ قایم بود - بعده در ماه

---

1 M. در مقام شیخ
2 M. نزول کرد یازدهم
3 M. شد کرم
4 B. دیگر برد جسرتهه
5 M. مذکور سمت
6 M. علما جمع
7 M. یک کروهي
8 M. باز گشته فرمود
9 M. بحرب پیوستند
10 M. بادشاه اسلام
11 M. باز گشت
12 M. در نزد خویش B. در بود خویش and Elliot vol. IV., p. 57 "and Jasarth returned to his army."
13 M. برین نمط
14 M. پنج روز هر روز بیرون
15 B. بدین نسق مدتي اقدیم بود

رمضان سنة المذکور یکدیگر اصلاح کردند - جسرته سمت آب بیاه رفت و خلق ولایت کهوکهران که اورا پیوسته بودند کوچ کنانیده بر گرد خویش جمع میکرد - هم چنان ملک [1] سکندر تحفه با لشکر انبوه که بجهت یاری دهي ملک محمود حسن که از پیش بادشاه تعین شده بود در گذر بوهي رسید - جسرتهه مذکور را طاقت مقاومت نبود - از آب راوی و جانهاؤ خلق خود را عبره کنانیده برابر خویش در کوه تیکهر [2] بود - ملک الشرق سکندر در گذر بوهي آب [3] بیاه عبره کرد - بتاریخ دوازدهم ماه شوال سنة المذکور در شهر میمون مبارک آباد لوهور نزول کرد - ملک محمود حسن از حصار سه کُروهي بیرون آمده [4] ملاقات کرد - پیش ازین ملک رجب امیر دیبالپور و ملک سلطانشه لودی امیر سرهند و رای فیروز مین بر ملک سکندر پیوسته بودند - لشکر مذکور کنارهٔ آب راوی شده سمت کلانور رفت - میان کلانور قصبهٔ بهوه لب آب را عبره کرده [5] در حد جمون [6] در آمد - رای بهیلم نیز با ایشان پیوست - بعده بعضی طایفهٔ کهوکهران را که در کناره جانهاؤ از جسرتهه علیحده شده مانده بودند نهب کرده سمت شهر میمون مبارک آباد لوهور مراجعت نمودند - همچنان فرمان اعلي همایون رسید که ملک الشرق محمود حسن در اقطاع جالندهر رود - و مستعد شده در حضرت پیوندد - و ملک سکندر تهانهٔ شهر میمون نگاه دارد - بر حکم فرمان اعلي با لشکر خویش درون حصار شهر میمون در آمده - و ملک محمود حسن و امرای دیگر را باز گردانیده - و عهدهٔ وزارت از ملک سکندر تحویل گشت - و بحوالهٔ ملک الشرق سرور الملک شحنهٔ شهر شد - و عهدهٔ شحنه

[1] M. omits ملک

[2] Elliot, vol. IV., p. 57 "and proceeded to Tekhar", M. تیلهر

[3] M, omits آب

[4] M. امد ملاقات

[5] M. کرد در حد

[6] Elliot, vol. IV., p. 58, Jammū.

شهری پسر ملک سرور الملک یافت - و در سنهٔ ست و عشرین و ثمانمائه خداوند عالم پناه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت هندوستان عزیمت سواری مصمم [1] کرد - در ماه محرم سنة المذکور در ولایت کتهیر [2] در آمد - مال و محصول از ایشان ستده - در اثنای آن مهابت خان امیر بداؤن که از خدایگان مغفور خضر خان طاب ثراه هراس گرفته بود [3] بشرف پای بوس مشرّف شده و بمراحم خسروانه و عواطف بادشاهانه مخصوص [4] گشت - از آنجا آب گنگ عبره کرده در ولایت راتهوران تاخته بیشتر کفار نگونسار علفِ تیغ شدند - چند روز کنارهٔ آب گنگ مقام فرمود - و در حصار کنبل ملک مبارز و زیرک خان و کمال خان با لشکر برای قلع و قمع [5] فسدهٔ راتهوران نصب گردانیده - هم چنان پسر رای سبیر که در حضرت اعلی [6] پیوسته و برابر رکابِ رایات [7] اعلی بود بسببی خوف گرفته تحاشی [8] نمود - در تعاقب او ملک الشرق ملک خیر الدین خانی با لشکرهای قاهره نامزد شد - لشکر منصور رسیدن نتوانست - فامّا ولایت او را نهب و تاراج و یغما [9] کرده نیز در اتاوه فرود آمد - خداوند عالم نیز به کوچ [10] متواتر عقب لشکر در اتاوه رفت - کفار نگون سار درون حصار محصّر گشتند - آخر الامر عاجز شده پسر رای سبیر [11] پای بوس کرده [12] مال و خدمتی که می داد ادا [13] نمود - خداوند عالم با لشکر اسلام مظفر و منصور باز گشت - در ماه جمادی الاول [14] سنه ست

1 M. مصمم کرده
2 M. کمتیهر
3 M. گرفته بشرف
4 M. بمراحم مخصوص گشت
5 M. برای دفع فسده
6 M. حضرت پیوسته
7 B. رکاب اعلی
8 B. and M. نجاشی نموده تخاشی
9 M. ولایت او نهب کرده
10 M. نیز کوچ کرده متواتر
11 Elliot, vol. IV., p. 59 Rāī Sarwar.
12 B. پای بوس کرد
13 B. ادا نمودند
14 M. جمادی الآخر

و عشرین و ثمانمائه بطالعِ سعد و اخترِ میمون در شهر دارالملک دهلی در آمد - هم چنان ملک محمود حسن از اقطاع جالندهر با جمعیتی کثیر در حضرت اعلی[1] پیوست - و بمراحمِ فراوان مخصوص گشت - و عهدهٔ عارض ممالک از ملک خیر الدین خانی تحویل کرده بحوالهٔ ملک الشرق محمود حسن گردانید - چون آن نیک بخت بهمه باب آراستهٔ حق[2] بود و هوا خواه و حلال خوارِ[3] خداوند عالم پناه بود و در کارهای عالم قرب یافته روز بروز مرتبه‌اش تضاعف می پذیرفت[4] - بتاریخِ ماه جمادی الاول[5] سنهٔ المذکور میان جسرتهه شیخا و رای بهیلم[6] جنگ شده - رای بهیلم کشته گشت[7] - بیشتر اسپ و آسلحهٔ او بر دستِ جسرتهه آمد - از کشتنِ رای بهیلم - جسرتهه مذکور را خبر شد - چیزی لشکرِ[8] مغل با خویش یار کرده در حدِّ دیبالپور و لوهور تاخت - ملک سکندر مستعد شده می خواست تعاقب او کند - جسرتهه باز گشت - از آب جانهاو گذارا شد - هم درین ایام خبر وفاتِ ملک[9] علاؤ الملک امیر ملتان رسید - و آوازهٔ شیخ علی نایب امیر زاده پسر[10] رغتمش شد که با لشکر انبوه از کابل برای نهبِ اقطاع بهکهر[11] و سیوستان[12] می آید - خداوند عالم بجهتِ دفع فسدهٔ مغل و دفع فتنهٔ ملاعین و ضبطِ ولایت - عرصهٔ ملتان و بهکهر و سیوستان را بحوالهٔ ملک

1 M. حضرت پیوست 2 B. آراستهٔ حق سبحانه و تعالی و هواه خواه

3 M. omits حلال خوار

4 B. می پذیرد 5 B مذکور

6 All three MSS بهیلم. Elliot, vol. IV., p. 59 Bhim.

7 M. گشته شد

8 B. چیزی مغل 9 B. ملک علاء الدین که علاء الملک

10 M. and I. پسر سرغتمش. Elliot, vol. IV., p. 59 n. 1. says that Shaikh ‘Alī was one of the nobles of Mīrzā Shāh Rukh, who was established at Kābul.

11 All three MSS بهکهر. Elliot, vol. IV., p. 59 Bhakkar.

12 B. سوستان می آمد

الشرق ملک محمود حسن گردانیده با لشکرهای [1] انبوه با خیل و تبع در اقطاعِ ملتان روان [2] کرد - چون در ملتان رسید عامۀ خلایق ملتان را استقامت داد - و هر یکی را انعام و ادرار و مواجب تعیّن فرمود - خلق ملتان آسوده حال و مرفّه گشتند - مردم شهر و ولایت را امنی پیدا آمد - و حصارِ ملتان که در حادثۀ مغل خلل [3] گرفته بود مرمت کنانید - و لشکری کثیر گرد خود جمع کرد - هم چنان خبر سواری الپ خان امیر دهار بقصد رای گوالیر بسمعِ مبارک خداوند عالم رسانیدند - با لشکرهای قاهره سمتِ گوالیر عزیمت فرمود - چون نزدیک خطۀ بیانه رسید پسر اوحد خان امیر بیانه مبارکخان اودرِ خود را بغدر کشته بود - از رایات اعلی بغي ورزیده حصار بیانه خراب کرده بالای کوه بر آمد - رایات اعلی در دامن کوهِ مذکور نزول فرمود - بعد مدتي پسر اوحد خان مذکور [4] عاجز شد - و مبلغی مال و خدمتی داده سر در ربقۀ اطاعت در آورد - رایات اعلی بدولت و سعادت [5] از آنجا سمتِ گوالیر بقصد الپ خان نهضت کرد - الپخان کنارۀ آب چنبل [6] گذرها گرفته فرود آمده بود - رایات اعلی یکایک در گذری دیگر - آب مذکور را عبره کرد - و ملک محمود حسن و بعضي امرای دیگر چنانچه میوان و نصرت خان که مقدّمۀ لشکر منصور بودند و سوارانِ یکّه تاز بنگاهِ الپخان را غارت کردند - و بعضي سوار و پیادۀ او را اسیر و دستگیر گردانیدند و در حضرت آوردند - رایات اعلی سبب آنکه جانبین اسلام بود جان بخشي کرد - و هر یکي را مخلّص گردانید - روز دیگر الپ خان مذکور رسولان در حضرت [7] فرستاد و مذاکرۀ صلح درمیان

---

[1] M. لشکر انبوه
[2] B. دوان کرد
[3] B. omits خلل
[4] M. omits مذکور
[5] M. omits و سعادت
[6] M. آب جیتل
[7] I. در حضرت آورد و مذاکرۀ صلح درمیان نهاد

اورد - خداوند عالم چون غایت عجز و اضطرار او معاینه کرد و قصد کردن بر اسلام مستنکر پنداشت [1] برین شرط صلح کرد که الپخان خدمتي در حضرت فرستد و خود از ولایت گوالیر باز گردد - روز دیگر الپ خان اجناس خدمتی در حضرت اعلی فرستاد - و خود بکوچ متواتر بر سمت دهار باز گشت - خداوند عالم پناه مدتي کنارهٔ آب چنبل مقام [2] کرد - و مال و محصول از کفار آن دیار بر قانون قدیم ستده سالماً و غانماً [3] مظفر و منصور طرف شهر مراجعت فرمود - در ماه رجب سنه سبع و عشرین و ثمانمائه در دار الملک دهلی در آمد - و در پرداخت کارهای ملکي مشغول گشت - در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه اتفاق سواری سمت کتهیر [4] مصمّم کرد - چون در کنارهٔ آب گنگ رسید رای هرسنگهه در حضرت پیوست - و [5] بمراحم فراوان مخصوص گشت - فامّا سبب انکه سه سال محصول باقي داشته بود او را موقوف [6] کرده مدتي داشتند - الغرض لشکر منصور لب آب گنگ [7] عبره کرد و فسدهٔ آن دیار را گوشمال داده طرف کوهپایهٔ کمایون رفت - چندگاه آنجا بود - چون هوا گرم شد کنارهٔ آب رهب گرفته مراجعت فرمود - آب گنگ را باز نزدیک قصبهٔ کنبل [8] عبره کرده می خواست سمت قنوج عزیمت [9] فرماید - در شهرهای هندوستان قحط مهلک بود پیشتر نرفت - همچنان [10] خبر تمرّد

---

[1] M. پنداشته

[2] M. آب جینل مقام و مال

[3] M. سالم و غانم

[4] M. and I. کتهیهر مصمم کرده

[5] M. پیوسته بمراحم

[6] Ṭabaḳāt Akbarī, p. 275 says :—

نرسنگه رای کیتهر در کنار آب گنگ آمده ملازمت نمود - بواسطهٔ بقایای سه ساله چند روز در قید افتاد - آخر مال ادا نموده خلاص شد *

[7] M. لب اب گنگ را عبره

[8] M. قصبهٔ گنگ

[9] M. عزیمت فرمایند

[10] M. omits همچنان

میوان رسید - بکوچ متواتر در ولایت میوات در آمد - ولایت ایشان را نهب و تاراج کرد [1] - میوان مذکور کل ولایت [2] را خراب کرده درون کوه [3] جهره که محکم ترین جایگاه ایشانست در آمدند - چون کوه مذکور از غایتِ استحکام قابل فتح نبود و تنگچهٔ غله و علف شد خداوند عالم پناه با لشکر منصور سالماً و غانماً سمت شهر مراجعت فرمود - بطالع سعد و اخترِ میمون در ماه رجب رُجّبَ قَدْرُهٗ سنة المذکور در کوشکِ دولت خانه نزول کرد - امرا و ملوک اطراف را وداع داده خود در عیش و عشرت [4] مشغول شد - سال دیگر سنه تسع و عشرین و ثمانمائه باز سمت میوات سواری فرمود - جلّو [5] و قدّو نبیسگان بهادر ناهر و بعضی میوان که با ایشان پیوسته بودند مقامات خویش را خراب کرده در کوه اندور حصاری گشتند - چند روز محصّر شده - چون لشکر منصور زور آورده حصار اندور خالی کرده در کوه الور رفتند - روز دیگر خداوند عالم حصار اندور [6] خراب گردانیده بقصد الور روان شد - چون نزدیک رفت [7] جلّو و قدّو آنجا نیز حصاری شدند - لشکر منصور متواتر دهوره کرد - آخر الامر عاجز آمدند زینهاری گشتند [8] و امان خواستند - خداوند عالم امان داد - بعده قدّو بشرف پای بوس مشرّف گشت - فامّا می [9] خواست که باز گریخته در کوه درآید - سبب آن اورا دست آورده مقید کردند - و خدایگان گیتی مدار ولایت و قریات میوات را بیشتری نهب و تاراج گردانیده و چند گاهی

---

1 I. تاراج گردانید

2 M. کل خلق را خراب

3 M. درون جهره

4 M. عیش و طرب

5 M. خلق و قدو بنکان بهادر

6 M. اندور را خراب

7 M. omits رفت

8 M. گشته و امان

9 M. omits from بکوچ متواتر در قصبهٔ اترولي رفت در up to فاما می خواست ابتدای آن . See p. 207.

در کوهپایه مقام کرد - بعده بسبب تنگچهٔ غله و علف از آن دیار سمت دارالملک دهلي مراجعت فرمود - و در ماه شعبان سنة المذکور بطالعِ سعد و اخترِ میمون در کوشکِ دولتخانه نزول کرد - سال دیگر در ماه محرم سنه ثلاثین و ثمانمائه سمت بیانه عزم سواري مصمّم گردانیده میان ولایت میوات شده شر و فسدهٔ ایشان را مالش داده در خطهٔ بیانه رفت - محمد خان پسر اوحد خان امیر بیانه حصاری شده خلق بیانه را خراب کرده در حصاری که بالای کوه ساخته است بدوید [1] - و شانزده روز بقوتِ کوه با لشکرِ منصور محاربه میکرد - دوم ماه ربیع الآخر سنة المذکور لشکر منصور مقابل محمد خان دهووه کرد - خداوند عالم با لشکر جرّار و مردان [2] نامدار از پس پشت دروزاهٔ [3] کوه بالا بر آمد - چون پسر اوحد خان خبر یافت طاقت نتوانست آورد منهزم شده درون حصار در آمد - چون بیشتر پیوستند محمد خان اوحدی مذکور در جمعِ خود تزلزلي و در قلعهٔ [4] خود تخلّلي دید - دست و پای گم کرده بضرورت دستار در گلو انداخته و پای از سر ساخته از درون بیرون آمد - و بشرفِ خاک بوس مشرّف گشت - خدایگان گیتی مدار و بادشاه نوشیروان شِعار جان اورا اماني و تنش را از سر جاني ارزاني [5] فرمود - آنچه از جنسِ نقود و نفایس و اسپ [6] و اسلحه و رخت و کالا درون قلعه داشت - بوجه نعل بهای اسپانِ لشکر منصور پیش‌کش [7] گردانید - بندگي رایات اعلیٰ چند روز در خطهٔ مذکور مقام ساخت - خیل و تبارِ او از قلعهٔ مذکور بیرون کشید و بحضرت فرستاد و برای سکونت ایشان کوشک جهان [8] پناه تعین کرد - و اقطاعِ شق بیانه بحوالهٔ

---

[1] I. برد
[2] B. مرکبان نامدار
[3] I. پشت در راه کوه
[4] I. قلعه خللي دید
[5] B. جاني فرمود
[6] I. اسباب واسلحه
[7] I. پیش گذرانید
[8] I. کوشک جهان نمای

ملک مقبل خاني بندهٔ خویش گردانیده نیابت شق مذکور و پرگنهٔ سیکری ملک خیر الدین تحفه را داد - و خود بدولت [1] سعادت و کامرانی سمت گوالیر عزیمت مصمّم گردانید - چون آنجا رسید رای گوالیر و تهنکیر و چندوار اطاعت کردند - و مال و محصول و خدمتي بر قانون قدیم ادا نمودند - بعده سالماً و غانماً بکام دوستان سمت شهر مراجعت فرمود - و در ماه جمادی الآخر سنة المذکور بطالع سعد و اختر میمون در کوشک دولتخانه در آمد - و اقطاع از ملک الشرق ملک محمود حسن تحویل شد - اقطاع حصار فیروزه یافت - و ملک الشرق رجب نادره را اقطاع ملتان مفوّض [2] گشت - بعد چند روز محمد خان مذکور از حضرت با زن و بچه تحاشي نموده میان میوات رفت - بعضی مردم که خیل او جابجا متفرق بودند جمع شدند - هم چنان شنید که ملک مقبل با کل لشکر سمت مهر مهاون [3] سواری کرده است - و ملک خیر الدین تحفه را در [4] قلعه گذاشته - خطّهٔ بیانه خالي است - بر اعتماد سکّان خطه و مقدّمان ولایت با جمعی معدود یکایک در بیانه رفت - خلق خطه و ولایت بیشتری اورا پیوستند - بعد چند روز قلعه را نیز قابض گشت - و لشکری که در بیانه نامزدی مانده بود باز گشته در شهر آمد - خداوند عالم اقطاع بیانه از ملک مقبل تحویل کرده بحوالهٔ ملک مبارز گردانید - و اورا با عساکر قاهره [5] برای دفع شر او فرستاد - چون لشکر منصور نزدیک رسید محمد خان مذکور در قلعه حصاری شد - ملک مبارز خطهٔ [6] بیانه را با کل ولایت در قبض خویش آورد - محمد خان مذکور جمعیتی که داشت بتمام در قلعهٔ مذکور گذاشته خود بشرقي رفت - هم چنان ملک مبارز را نیز برای مصلحت در

---

[1] I. خود بدولت کامرانی

[2] I. مفوض گردانید

[3] Ṭabakāt, p. 277 بجانب مهاون

[4] I. omits در

[5] I. omits قاهرهٔ

[6] B. خطه را

حضرت طلب شد - بکوچ متواتر باز گشت - در حضرت آمد - در ماه محرم
سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه خداوند عالم می‌خواست که طرف
بیانه سواری فرماید - اثنای آن رسولان قادر خان امیر کالپي در حضرت رسیدند
و کیفیت آمدن شرقي عرضه داشتند - خدایگان گیتي مدار عزم سواری
بیانه فسخ کرده مقابل شرقي روان شد - هم چنان خبر رسانیدند [1] که شرقي
قصبهٔ بهوکا نور [2] را تاخته فرود آمده است - مي خواهد طرف بداؤن [3] رود -
حضرت اعلی در گذر نوه پتل [4] آب جون را عبره کرده موضع [5] چرتولي
را تاخته و از آنجا بکوچ متواتر در قصبهٔ اترولي رفت - در اثنای آن بسمع
بندگي رایات اعلی خبر مختص خان برادر شرقي رسید که با لشکر بی شمار
و پیلان بسیار در حدود اتاوه آمده [6] است - بمجرد استماع این خبر
بندگي رایات اعلی - ملک الشرق محمود حسن را با ده هزار سوار که هر
یکی بهادران جنگ آزموده بودند بر مختص خان نامزد فرمود - ملک
الشرق ملک محمود حسن با جمع لشکر کشش کرده در محلي که لشکر
شرقي نزول کرده بود رسید - ازین حال مختص خان را خبر شد - پیش
از رسیدن لشکر منصور عطف کرده بر شرقي پیوست - ملک محمود
حسن چند روز هم دران حوالي مقام ساخت مي خواست [7] تا بر سر لشکر
شرقي [8] شبخون کند - سبب آنکه ایشان خبر دار بودند ممکن نشد - باز
گشته در لشکر خویش پیوست - شرقي نیز طرف لشکر منصور کنارهٔ آب بیاه

---

1 I. خبر رسید

2 I. قصبهٔ بهیون کانون. Elliot vol. IV., p. 63. n. 1:—"Badāūnī has Bhūnāknūn".

3 I. بدانون   4 B. نوه و پتل   5 B. خرتولی

6 M. رسیده است and I. رسیده که بمجرد

7 I. می خواست تا بر لشکر خود پیوسته بر شرقی شبخون

8 M. تا بر لشکر شرقي

گرفته [1] در اقطاع اتاوه نزدیک قصبهٔ برهان آباد آمد - خداوند عالم پناه نیز مقابل او از اترولي کوچ کرده در قصبهٔ بایں‌کوته [2] نزول کرد - میان هر دو لشکر مسافت اندک مانده بود - چون شرقي را شوکت و دلاوری حضرت اعلی و قوت و انبوهی لشکرِ منصور معاینه شد در ماه جمادی الاول سنة المذکور از مقابل لشکر منصور عطف کرده سمت قصبهٔ راپری رفت - و در گذرنگ لب آب جون را عبره کرده از آنجا سمت [3] بیانه کنارهٔ آب کنبهیر مقام ساخت [4] - خداوندِ عالم گیتي [5] مدار نیز بکوچ متواتر دنبال او در چندوار آب جون را گذارا شد - و چهار کُروهی از لشکر او نزول فرمود - هر روز [6] یزک و افواج لشکر منصور گرد بر گرد لشکر شرقي مي تاختند - و برده و مواشي و اسپان لشکرِ [7] ایشان بدین نمط مي آوردند - موازنهٔ بیست و دو [8] روز هر دو لشکر برین نمط قریب یکدیگر بودند - بتاریخ هفتم ماه جمادی الآخر سنة المذکور شرقي با کل حشم از سوار و پیاده و پیل مستعد جنگ شد - بندگي رایات اعلی خود سلامتي و ملک الشرق [9] سرور الملک وزیر و سید السادات سید [10] سالم و بیشتر امرای کبار هم در برده مانده - بعضی امرا چنانچه ملک الشرق ملک محمود حسن و خان اعظم فتح خان بن سلطان مظفر و مجلس عالي زیرکخان و ملک الشرق ملک [11] سلطانشه بخطاب اسلام

---

1 M. and I. کنارهٔ اب سیاه گرفته

2 B. باس کوته   Ṭabaḳāt Akbarī, p. 277 قصبهٔ مالی‌کوته

3 M. ازآنجا سمت کنارهٔ آب کنتهر مقام and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 278 کنار کیتهر

4 B. ساخته

5 B. omits گیتي

6 M. and I. عردو یزک

7 M. لشکر برین نمط ایشان می آوردند

8 M. بیست روز

9 B. ملک سرور الملک

10 B. سید عالم سالم

11 M. omits ملک

خان مشرّف گشته بود و ملک چمن [1] نبیسهٔ خان جهان مرحوم و ملک [2] کالو خاني شحنه پیل و ملک احمد تحفه و ملک مقبل خاني را مستعد کرده مقابل شرقي فرستاد - میان یکدیگر مقاتله و محاربه از نیم روز تا وقت شام رفت - هم در عین قتال بودند که سلطانِ سپهر از ناحیتِ نیم روز در حدودِ شام تاخت - و بمنزلِ عینِ حمئه عزم نزول کرد [3] - جهان روشن در چشمهای شان تاریک نمود - ازین سبب افواج عساکرِ هر دو شاه از حرب‌گاه باز گشته در پردهٔ خویش فرود آمدند - چون هیچ یکی رو [4] از دیگری نگردانید آن وقت بر بساطِ مقاومت بازی قایم ماند - فامّا لشکر شرقي بیشتر زخمي بود - و دستِ چمگِ لشکر منصور دیده روز دیگر عطف کرده سمت آب جون رفت - بتاریخ هفدهم ماه جمادي الآخر از گدرنگ [5] گذارا گشته طرف رابری شد - از آنجا بکوچ متواتر در ولایت خویش در آمد - بندگي رایات اعلي تعاقب او تا گدرنگ کرد - لیکن بسبب آنکه جانبین اسلام بود تمامي امرا و ملوک بوجهِ شفاعت التماس کردند [6] - خداوند عالم گیتي [7] مدار را از تعاقب او باز داشتند - مظفر و منصور طرف هتهیکانت [8] شده مال و محصول و خدمتي از رای گوالیر و رایان دیگر بر قانونِ قدیم ستده مراجعت فرمود - کنارهٔ آب چنبل [9] گرفته در خطهٔ بیانه آمد - محمد خان اوحدی سبب آنکه با شرقي پیوسته بود در خاطر هراس داشت [10] - بالای قلعه [11] محصّر شد - بندگی رایات اعلی قلعهٔ مذکور را گرد گرفته

[1] M. ملک حیمن

[2] M. omits ملک

[3] M. نزول بپرداخت and B. کرد و بپرداخت

[4] M. یکي رخ از

[5] B and M. گدرنگه

[6] M. کرد خداوند

[7] B. omits گیتی

[8] M. هتهکانت شد, I. هتهکانون and Ṭabaḳāt Akbari, p. 278 هستکانت

[9] M. آب جیتل

[10] M. داشته

[11] I. قلعهٔ کوه

نزول فرمود - قلعهٔ مذکور [1] اگرچه از غایت ارتفاع سر بآسمان می سود و از نهایتِ استحکام قابل فتح نبود - فامّا از اقبالِ خدایگانِ گیتی مدار آبِ [2] آن طایفهٔ نگون سار [3] خاکسار نقصان پذیرفت و بادِ غرور ایشان از آتشِ قهرِ لشکرِ منصور فرو نشست - نه قوتِ دست آویز ماند نه مجال پای گریز - برین نمط مدت هفت روز درون قلعه محصّر بودند - آخر الامر بضرورت زینهاری شده امان خواست - بندگي رایات اعلی أَعْلَاهُ اللهُ تَعَالی از فرطِ عاطفتِ خسروانی و شفقت مهرِ مسلمانی از سرِ جرایم [4] او در گذشت - و به [5] تشریفِ امانی مشرّف گردانید - لشکر را فرمان داد تا از گردِ قلعهٔ مذکور دور شوند - همچنان کردند - بتاریخ بیست و ششم ماه رجب رُجّب قُدِّرَهُ محمد خان مذکور [6] از درون قلعه با خلق خویش بیرون آمده سمت میوات رفت - بندگي رایات اعلی چند روز برای استمالت آن شهرِ خراب همانجا مقام ساخت - چون برای ضبطِ اقطاعِ بیانه و محافظتِ [7] قلعه اهتمام تمام داشت ملک الشرق ملک محمود حسن را که در کارهای جهانداری و نگاه داشتن سرحدها دلاوری و هوا خواهی معاینه کرده بود و بسی کارهای بزرگ از دست او بر آمده - چنانچه در مبدأ حال جلوس با جسرته شیخا کهوکهر [8] محاربه کرده - و تهانهٔ لوهور داشته با شیخ زاده نایبِ شاهزادهٔ خراسان مقاومت نموده - و در اقطاع ملتان در آمدن نداده - برای محافظت قلعهٔ مذکور و ضبطِ اقطاعِ بیانه نامزد کرد - و اقطاع بیانه با مضافات و نواحی آن بتمام بحوالهٔ او گردانیده خود بکامِ دوستان [9] کنارهٔ آب جون

---

1 M. مذکور را اگرچه

2 B. لب آن طایف

3 M. omits نگون سار

4 M. سر جرات او گذشت

5 B and M. omits به

6 M. مذکور دادمرون قلعه

7 I. محافظت اهتمام داشت

8 M. omits کهوکهر

9 B. بکام دولت

گرفته [1] سمت شهر مراجعت فرمود - پانزدهم ماه شعبان سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه بطالع سعد درون شهر در آمد - و در کوشک سیری نزول کرد - امرا و ملوکِ اقطاعاتِ ممالک را وداع داده خود در عیش و طرب [2] مشغول گشت - از درگاه سلطانِ [3] ازل و بادشاه لَمْ یَزَلْ جَلَّتْ قُدْرَتُه و عَلَتْ کَلِمَتُه [4] در خواست آمد که این شاه سلیمان جاه را تا انقراضِ عالم و بقای بنی آدم بر تختِ سلطنت و سریرِ مملکت باقي و پاینده دارد - آمین یا رَبَّ العَالَمِین - این دعا گوی میخواست که برسمِ اصحابِ انشاء و اربابِ املاء سخنی چند در اختتام این کتاب گوید - و ختم هم در دعای شاه عالم پناه کند - فامّا چون هنوز از بستانِ سلطاني و گلستانِ جواني او یک گل از هزار نشگفته است - و از قصهٔ رزم و افسانهٔ بزم او هزار [5] دستانِ طبعم از هزار داستان یک داستان نگفته بضرورت نا تمام بگذاشت - و بر خود التزام نمود که فتوحاتِ شوکتِ آینده - و قصهٔ اراداتِ دولتِ پاینده اگر داعی را حیات وفا کند هر سال بایفای [6] رساند - و درین صحیفه ثبت گرداند - اِنْشَاءَ اللّهُ تَعَالی وَ هُوَ المُوَفِّقُ لِلْاِتْمام وَ المُیَسِّرُ لِلْاِخْتِتَام - در ماه شوال سنة المذکور ملک قدّو میوا [7] بوسمت آنکه با سلطان ابراهیم [8] یار شده است تحفه و عرایض ارسال میکند گرفته درون خانه سیاست کردند - و ملک سرور الملک با لشکرها طرف میوات برای فرو نشاندنِ فتنه و ضبطِ ولایت نامزد شد - بعضي قصبات و قریات ایشان که در صحرا آبادان بود بتمام

1 B. گرفتند

2 B. در عیش و در طرب

3 M. از درگاه سلطان از پادشاه لم یزل

4 I. علت مرمته

5 M. omits هزار دستان طبعم

6 M. بابقا رساند

7 M. المذکور قدو و میورا and I. المذکور ملک قدو و ماو and Elliot, vol. IV., p. 66 Kaddū the Mewattī.

8 M. سلطان یار شده

خراب گشته درون کوه در آمده - جلال خان برادر ملک قدّو مذکور و سران دیگر چنانچه احمد خان و ملک فخر الدین و ملک علی [1] و اقارب ایشان بتمام با جمعیت سوار و پیادهٔ خویش در قلعهٔ اندور [2] جمع گشتند - چون ملک سرور الملک نزدیک قلعهٔ مذکور نزول کرد طاقت نتوانستند [3] آورد - ذکرِ اصلاح درمیان آوردند بدین نمط [4] که مال بر طریق گروگان در حضرت فرستند - هم برین قرار مال و محصول و گروگان ستده ملک سرور الملک با لشکرها طرف شهر مراجعت کرد - همچنان خبر رسانیدند در ماه [5] ذی القعده سنة المذکور که جسرتهه کهوکهر قصبهٔ کلانور محصّر کرده - ملک الشرق ملک [6] سکندر تحفه امیر لوهور برای یاری دهي طرف کلا نور برفت [7] - جسرتهه مذکور حصار کلانور را گذاشته چند گروهی پیش آمد - میان او و ملک سکندر محاربه شد - بتقدیر الله تعالی جسرتهه غالب آمد - لشکر ملک سکندر را انهزام افتاد - ملک سکندر با لشکرِ خویش باز گشته در لوهور رفت - جسرتهه مذکور باز میان کلانور شده در حدّ جالندهر آب بیاه را عبره کرده تاخت - حصار جالندهر محکم بود آفتی [8] رسانیدن نتوانست - مردم حوالی را اسیر و دستگیر کرده باز سمت کلانور شد - باستماع این خبر بندگي رایات اعلی بجانبِ مجلس عالي زیرکخان امیر سامانه و اسلام خان امیر [9] سرهند فرمان فرستاد تا لشکرهای خویش ساخته کرده [10] یاری دهی ملک الشرق ملک سکندر [11] کنند - پیش از آنکه لشکرهای ایشان سراپرده [12] طرف شهرِ میمون

---

1 M. و ملک اقارب ایشان

2 All three MSS. has اندور . Elliot, vol. IV., p. 66, says fort of Alwar.

3 M. نتوانست آورد

4 M. برین شرط

5 M. omits ماه

6 B. ملک الشرق سکندر

7 M. کلانور مي رفت

8 M. and B. اکفتی

9 B. and M. سیهرند

10 B. ساخته یاری

11 B. omits ملک

12 M. سر برده

لوهور زند [1] ملک الشرق ملک سکندر در قصبهٔ کلانور آمد - رای غالب کلانوری جمعیت سوار و پیاده برابر کرده مقابل جسرتهه در نواحی کانکره برلبِ آب بیاه پیش رفت - جسرتهه مذکور نیز مستعد شده برای محاربه ایستاده - یک‌دیگر بجنگ پیوستند - بعنایت الله تعالی چون لشکر اسلام را فتح روی نمود در جمع او کسری افتاد - غنایم که از طرف [2] جالندهر آورده بود بتمامِ گذاشته پریشان و منهزم گشته باز طرف تیکهر [3] رفت - و هزیمت را غنیمت شمرد - ملک الشرق ملک سکندر مظفر و منصور طرف شهر میمون لوهور مراجعت فرمود - در ماه محرم سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمائه ملک الشرق ملک محمود حسن فسدهٔ کفارِ ولایت بیانه که با محمد خانِ اوحدی جمع شده بنیاد (فساد) نهاده بودند فرو نشانده - و از خطهٔ بیانه برای پای‌بوس حضرت همایون اعلی در شهر آمد - و بشرف پای‌بوس مشرّف گشت - و بمراحمِ فراوان مخصوص گشت [4] - و اقطاع حصار فیروزه یافت - بعده [5] بندگی رایات اعلی عزیمت سواری بجانب کوهپایهٔ میوات مصمّم کرده بارگاه بالای حوض خاص نصب گردانید [6] - امرا و ملوک اطرافِ ممالک بحضرت پیوستند - از آنجا کوچ کرده در کوشک مهندواری [7] نزول فرمود - مدتی آنجا مقام ساخته - جلال خانِ میو و میوان دیگر عاجز شده مال و محصول و خدمتی بر قانون قدیم ادا نمودند - و بعضی بشرف پای‌بوس مشرّف گشتند - در ماه شوال سنهٔ المذکور بندگی رایات اعلی سالماً و غانماً طرف شهر مراجعت فرمود - دربن سال هیچ طرف [8] مهمی نکرد - هم در این [9] ایام خبرِ وفات

---

[1] M. لوهور رسد
[2] B. غنایم که طرف
[3] M. تیلهر
[4] M. omits گشت
[5] M. omits بعده بندگی
[6] M. گردانیده
[7] M. هندواری
[8] M. هیچ طرفی
[9] M. هم در آن ایام

ملک رجب نادره امیر ملتان رسید - اقطاع ملتان باز بحوالهٔ ملک الشرق [1] ملک محمود حسن گردانید - و عماد الملک خطاب کرده با عساکر قاهره در ملتان فرستادند - در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائه بندگی رایات اعلی سمت گوالیر لشکر کشید - و بکوچ متواتر میان ولایت بیانه شده در حوالی گوالیر رفت - فسدهٔ آن ولایت را گوشمال داده بجانب هتهیکانت [2] شد - رای هتهیکانت منهزم شده در کوه‌پایهٔ جالبهار [3] در آمد - ولایت اورا نهب و تاراج ساخت - و بیشتر کفار آن دیار اسیر و دستگیر گشت - [4] از آنجا طرف رابری امد - اقطاع رابری از پسر حسن خان تحویل کرده بحوالهٔ پسر ملک حمزه [5] گردانید - و خود بکوچ متواتر سالماً و غانماً در ماه رجب رُجّب قُدره سنة المذکور مراجعت فرمود - در اثنای راه سید سالم را زحمتی حادث گشت - و هم‌دران زحمت برحمت حق پیوست - اورا بتختهٔ تابوت انداخته هرچه تعجیل‌تر در تخت گاه دهلی آوردند - و آنجا دفن کردند - القصه سید سالم مرحوم [6] در مدت سی سال در خدمت خان مرحوم مغفور خضر خان طَابَ ثَرَاهُ بود - اقطاعات و پرگنات خارج قلعهٔ تبرهنده درمیان دو آب بسیار داشت - و رایات اعلی ماورای [7] آن خطهٔ سرستی و اقطاع امروهه نیز مفوّض کرده - سید مرحوم در جمع کردن مال بغایت حریص بود - چنانچه در مدتی اندک [8] مبلغی مال و غله واقمشهٔ بیشمار در قلعهٔ تبرهنده جمع آمده - بعد وفات سید مرحوم اقطاعات و پرگنات بتمام بر پسران او تفویض کرد [9] - پسر بزرگ او را سید خان و پسر دیگر را

---

1 B. omits ملک الشرق

2 M. هتهکانت and I. هتهکانون

3 Elliot, vol. IV., p. 68, Jalhār.

4 M. and I. لشکر از آنجا

5 M. بحوالهٔ ملک حمزه

6 M. سالم مرحوم مغفور خضر خان

7 M. رایات اعلی و ما سرای آن خطهٔ

8 M. omits اندک

9 M. تفویض کرده شد

شجاع الملک خطاب گردانید - در ماه شوال سال مذکور پولاد [1] ترک
بچه غلام سید سالم مذکور باشتعال [2] پسران در حصار تبرهندہ در آمد و بغی
ورزید و بنیاد بغی نهاد - و رایات اعلی پسران سید مذکور را مقید کرد - و
ملک یوسف سروپ و رای هینو [3] بهتی را برای ترغیب پولاد مذکور و
دست آوردن مال سید مذکور فرستاد - چون [4] قریب حصار تبرهندہ
رسیدند اولِ روز پولاد مذکور مذاکرۂ ملاقات کرد - و سخنِ اصلاح درمیان
آورد - برای ایشان علوفه و گوشتي فرستاده [5] بیغم گردانید - و دوم روز یکایک
با جمعیتِ خویش از حصار بیرون آمده بر لشکر ایشان شبخون زد - چون
ملک یوسف و رای هینو از غدر و مکر او خبر داشتند مستعد جنگ پیش
رفتند - بتقدیر الله تعالی اگرچه لشکر بتمام در آهن غرق بود پیش پولاد
بدگهر مانند از زیر شکست - و هم بیک کوفتن قطره قطره گشت - تا فرسنگی
تعاقب ایشان کرد - لشکر مذکور منهزم گشته در خطۂ سرستي رفت -
هرچه در بنگاه از جنسِ خیمه و رخت و جنس جامه و نقد بود بر دست
او آمد - بندگي رایات اعلی باستماع این خبر متامل شد - سراپردۂ خاص
بجانب تبرهندہ زد - و بکوچ متواتر در خطۂ سرستي رسید - امرا و ملوک
آن طرف در لشکر منصور بندگی [6] رایات اعلی پیوستند - پولاد مذکور
استعداد و اسباب [7] حصار گیری بسیار داشت - بدان [8] مستحکمي و تقویت
در حصار تبرهندہ محصّر گشت - و مجلس عالي زیرکخان [9] و ملک کالو

---

1 B. بولاد
2 B. باشتغال
3 Elliot, vol. IV., p. 68, Rāī Hansū Bhattī.
4 M چون ایشان قریب
5 M. فرستاد و بیغم
6 M. منصور بلندگي رایات
7 M. استعداد و حصار گیری
8 M. برای مستحکمی
9 B. زیرک خان و ملک و ملک کالو

شحنه [1] و اسلام خان و کمال خان حصار تبرهنده محصّر کرده فرود آمدند - ملک الشرق عماد الملک امیر ملتان برای [2] تدبیر فرو نشاندن آتش فتنهٔ پولاد مذکور از ملتان طلب شد - عماد الملک در ماه ذی الحجه سنة المذکور لشکرهای خویش هم در ملتان گذاشته [3] جریده با جمعیتِ معدوده در خطهٔ سرستي آمد - بشرف پایبوس مشرّف گشت - و پیش ازین پولاد مذکور مي گفت که مرا بر قول دوست راست [4] ملک عماد الملک اعتماد است - اگر مرا دست گرفته پیش برد من سر در ربقهٔ اطاعت در آرم - و بشرفِ خاک‌بوس اعلی مشرّف شوم - رایات اعلی عماد الملک را برای ترغیب او در تبرهنده فرستاد - پولاد از حصار بیرون آمده ملک [5] عماد الملک و ملک کالورا پیش دروازه ملاقات کرد - و میان یکدیگر معاهده شد که فردا [6] از حصار بیرون آمده پاي بوس بندگي رایات اعلی بکند - آخر هم از میان لشکر کسی [7] او را بترسانیده که بر تو غدر است - بدین سبب باز محصّر شده بنیاد جنگ [8] و جدال نهاد - ملک الشرق ملک [9] عماد الملک باز گشته در حضرت رایات اعلی رفت - در ماه صفر سنه اربع و ثلاثین و ثمانمائه بندگي رایات اعلی - ملک الشرق ملک عماد الملک را وداع داده سمت ملتان فرستاد - و خود بسلامتي طرف شهر مراجعت فرمود - خان اعظم اسلام خان و کمال خان و رای فیروز کمال مین را فرمان داده تا حصار

---

1 M. شحنهٔ پیل

2 All three MSS. امیر ملتان را تدبیر

3 All three MSS. جرارهٔ, see Elliot, vol. IV., p. 69, n. 1.

4 M. قول و دست راس ملک

5 M. آمده عماد الملک و ملک کالو

6 M. omits from آمده از حصار بیرون up to هر روز افواج لشکر او مواشي و غلهٔ خلق حوالی خطه see p. 219

7 I. میان لشکر ترسانیده

8 I. بنیاد جنگ پیش نهاد

9 B. omits ملک

تبرهنده را محصّر کرده فرود آیند - ملک الشرق عماد الملک باز گشته میان تبرهنده[1] آمد - امرا و ملوک مذکور را قواعد و قوانینِ گرد کردنِ حصار نمود - و چنان محاصره کرده فرود آورده که هیچ کسی را مجال بیرون آمدن از درون نبود - چون قضیهٔ[2] محاصره استحکام پذیرفت خود بکوچ متواتر در ملتان رفت - بدین نمط قریب شش ماه پولاد مذکور محصّر شده جنگ می کرد - پیش ازین نفران خویش را بر شیخ علی[3] مغل در کابل فرستاده و مبلغی مال[4] خدمتی قبول کرد - بطمع آن شیخ علی با لشکرهای بسیار از کابل برای یاری دهی پولاد در ماه جمادی الآخر سنهٔ المذکور در آب جیلم نزدیک تلوارهٔ عین الدین کهوکهر آمده - امیر مظفر و خاجیکا برادر زادگان او از سیور و سلونت با جمعیت کثیر برو پیوستند - از آنجا حشرِ ولایت سیور و مردم کهوکهر برابر کرده بقصد سمت تبرهنده روان شد - در اثنای آن[5] راه ملک ابو الخیر کهوکهر نیز ملاقات کرد - عین الملک و ملک ابو الخیر کهوکهر را پیشوا ساخته در کرانهٔ لب آب بیاه آمد - و بکوچ متواتر میان قصبهٔ قصور شده نزدیک گذر بوهی لب آب بیاه را عبره کرده ولایت رای فیروز را تاخته - رای فیروز از گرد حصار تبرهنده سبب گرد آوردنِ خیل و تبع بغیر اجازت امرای دیگر کوچ کرده رفت - شیخ علی مذکور خیره تر گشت - چون ده کروهی از تبرهنده رسید اسلام خان و کمال خان و امرای دیگر هر یکی از گرد حصار خاسته در اوطان خود رفتند - شیخ علی مذکور چون نزدیک تبرهنده آمد پولاد مذکور از حصار بیرون آمده باو ملاقات کرد - و مبلغ دو لکه تنکه که قبول کرده

---

1 I. میان بتهنده
2 I. قصبه محاصره
3 Shaikh ʻAlī, Mughal Governor of Kabul on the part of Shāh Rukh Mīrzā—Badāūnī and Firishta.
4 I. مال بوجه خدمتی
5 I. اثنای راه

بود ادا نمود - شیخ علي مذکور [1] زن و بچهٔ پولاد مذکور را برابر ستده از تبرهنده مراجعت نمود - وقت باز گشت بیشتر ولایت رای فیروز را نهب و تاراج کرد - نزدیک قصبهٔ ترهانه لب آب ستلدر [2] را عبره کرد - مردم ولایتِ جالندهر تا جارب [3] و منجهور اسیر و دستگیر گردانیده باز در کرانهٔ لبِ آب بیاه رفت - در ماه رجب رُجِّبَ قَدْرُهُ سنة المذکور آب بیاه عبره کرده سمت لوهور شده - ملک الشرق ملک سکندر امیر لوهور خدمتی که هر سال مي داد - او را داده باز گردانید - و از آنجا میان قصور شده مقابل شهر مشهور دیبالپور در تلواره [4] نزول کرد - و زراعتِ آن دیار را تا بیست روز مقام کرده خراب ساخت - چون خبر باز گشت و خبرِ خراب کردن ولایتِ رای فیروز و اقطاع جالندهر بسمع ملک الشرق عماد الملک رسید با لشکرهای قاهره تا چهل کروه پیش رفت - و در قصبهٔ طلنبه [5] لشکرگاه ساخت و نزول فرمود - شیخ علي از خوفِ ملک الشرق عماد الملک از طرفِ لب آب راوي شده نزدیک قصبهٔ طلبنهه رفته آنجا نیز قرار گرفتن نتوانست - طرف خوطپور [6] شده - همچنان توقیع رایاتِ اعلی بر ملک الشرق عماد الملک رسیده که از طلبنهه باز گشته در ملتان رود و با شیخ علي مقابل شود - بتاریخ بیست و چهارم ماه شعبان سنة المذکور ملک الشرق عماد الملک کوچ کرده در طرف ملتان شد - شیخ علي مذکور از عطف کردن بعضی امرا و ملوک از گرد تبرهنده و نهب کردن ولایت بغایت مغرور و پر باد شده بود - و از آتش قهر و فریب فلک غدّار نمي ترسید -

---

1 B. omits مذکور

2 I. آب ستلج

3 I. جازن

4 B. تلواره شهو لوهبر

5 I. قصبه تلبن and Ṭabķāt Akbari, p. 281 طلنبه, Elliot, vol. IV., p. 70, Tulamba.

6 Ṭabaķāt Akbari, p. 281 خطیب پور

آب راوي را نزديک خوطپور باز عبره كرده طرف ملتان شد - بيشتر ولايت ملتان بسبب خشكي راوي خراب بود - هرچه در كرانهٔ آب جيلم آباداني مانده بود آن نيز خراب كرده ده كُروهي از خطهٔ ملتان فرود آمد - ملک سليمان [1] شه لودي را ملک الشرق عماد الملک بر سبيل طلايه پيش فرستاده بود - شيخ علي مغل با تمام لشكرِ خويش كوچ كرده مي آمد - ميان يكديگر مقابله شد - از جانبين بحرب پيوستند - آخر الامر ملک سليمان شه لودي را نيز قضائي رسيد - شهادت يافت - لشكر ديگر بعضي كشته شد بعضي باز گشته [2] در ملتان رفت - بتاريخ سيوم ماه مبارک رمضان سنة المذكور شيخ علي كوچ كرده از آنجا در موضع خسروآباد آمد - و آنجا مقام كرد - چهارم ماه مبارک مذكور با كل جمعيت خويش [3] مستعد جنگ شده نزديک نماز گاهِ خطهٔ ملتان آمد - ملک الشرق عماد الملک نيز مستعد [4] جنگ در حصار ايستاده - بعضي پيادگان براى جنگ پيش رفتند [5] لشكر او را در ميانِ باغات [6] داشته تا حصار آمدن ندادند [7] - بضرورت باز گشته باز در خسروآباد رفته - هر روز افواجِ لشكر او مواشي و غلهٔ خلق حوالي خطه و كنارهٔ آب جيلم تاخته مي بردند - بتاريخ بست و پنجم [8] ماه مبارک رمضان مذكور [9] شيخ علي مذكور با كل حشم و خدم خويش مستعد جنگ

---

1 I. ملک سلطانشه لودی

2 I. omits باز گشته

3 I. جمعيت خويش مستعد كرده بجنگ نزديک نماز گاه خطهٔ ملتان آمده

4 I. مستعد شده جنگ در حصار

5 B. مي رفتند

6 B. داشتند تا حصار

7 I. امدن نتوانستند

8 Ṭabaḳāt Akbari, p. 282, places this event on the 4th of the month, and the following on the "27th".

9 I. omits مذكور

پیش دروازهٔ خطهٔ ملتان آمد - لشکر ملک الشرق عماد الملک و خلق سکنهٔ شهر نیز [1] بیرون آمده در باغات جنگ داده - هرچه از جنس گاو سپر [2] و نردبان [3] آورده بودند پیِ سپرِ پیادگان ملتان گشت - منهزم و مقهور شده باز طرف دایرهٔ خویش رفت - روز جمعه بست و هفتم ماه مبارک [4] رمضان مذکور کرّتِ دیگر باستعدادِ تمام باز در خطهٔ ملتان آمد - سواران را پیاده کرده تا در دروازه چفسیده - ملک الشرق عماد الملک با سوار و پیاده بر ایشان حمله آورد - ایشان تحمّل کردن نتوانستند - جمله روی بهزیمت آوردند - بعضی کشته و بعضی گریخته در فوج خویش پیوستند - آن روز نیز مقهور شده باز گشته بار دیگر گرد حصار گشتن نتوانست - القصّه چون کیفیتِ مذکور بسمع مبارک حضرت رایات اعلی رسید مجلس عالي [5] خان اعظم فتح خان بن سلطان مظفر گجراتي و مجلس عالي زیرکخان و ملک کالو شحنه پیل و خان اعظم [6] اسلام خان و ملک یوسف سرور الملک و خان اعظم کمال خان و رای هینو ذوالجي [7] بهتّی را با لشکرهای قاهره [8] برای یاری‌دهي ملک الشرق ملک عماد الملک فرستاد - امرای لشکر مذکور بکوچ متواتر بتاریخ بیست و ششم ماه شوال سنهٔ [9] المذکور در خطهٔ ملتان رسیدند - چند روز آنجا مقام ساختند - بتاریخ سیوم ماه ذی القعده روز جمعه سنهٔ المذکور نزدیک نمازگاه لشکرِ منصور کوچ کرده مي خواست که در کوتلهٔ علاؤ الملک فرود آید - شیخ علي را خبر شد -

---

1 M. شهر بیرون آمد

2 B. گاوسر and I. گاو سیر

3 M. نردنان

4 M. omits مبارک

5 B. مجلس عالي خان خان اعظم

6 B. خان اعظم اسلام اسلام خان

7 M. هنبو جلجین بهتّی - I. هنبو جلجین, Elliot, vol. IV., p. 71, Rāī Hansū Khūl Chain Bhattī and Ṭabaḳāt Akbarī, p. 282 رای هنو بهتّي

8 M. با لشکر قاهرة

9 B. سال مذکور

با کل سوار و پیادهٔ خویش صفها آراسته مقابل آمد - لشکر منصور مستعد ایستاده بود - ملک الشرق عماد الملک [1] از قلب و مجلس عالي فتح خان و ملک یوسف و رای هینو [2] از میمنه - و مجلس عالي زیرک خان و ملک کالو و خان اعظم اسلام خان و خان اعظم کمال خان از میسره مقابل [3] او روان کردند - چون افواجِ لشکر منصور معاینه کرد [4] هم از دور روی به انهزام داد - مبارزانِ لشکر منصور به یکبارگی حمله کردند - تعبیهٔ او بشکست و منهزم گشت - و چنان پشت داده [5] که باز پس ندید - بعضی سران لشکر [6] او در اثنای فرار کُشته گشتند - و خود با تمام لشکر درونِ حصار که گِرد بنگاه خویش بر آورده بود درآمد - چون لشکر منصور نزدیک حصار رفت و زور آورد طاقت حمله آوردن نتوانستند - جمله در آب جیلم [7] درآمدند - و بیشتری بفرمان آلهي بلشکرِ فرعون رسیدند - و باقي ماندگان بعضی کشته و بعضی اسیر و دستگیر گشتند - حاجیکار [8] زخمي بود در زمرهٔ غرق شدگان درآمد - شیخ علي و امیر مظفر سلامت از آب عبره کرده با سوار معدود در قصبهٔ سیور [9] رفتند - هرچه اسپ و اسلحه و رخت و کالای ایشان بود - بتمام بردستِ مردم لشکرِ منصور آمد - این چنین حادثهٔ صعب و واقعهٔ تعب در ایام سالفه و عهود ماضیه بر هیچ لشکری نگذشته بود که بر ایشان گذشت - ازان روی [10] هرکه روي به آب آورد غرق شد - و هرکه پشت بمعرکه نهاد سر برباد [11] داد - بحدّی که کسی را مجال پای گریز و قوت دست آویز

---

1 M. عماد الملک را از قلب

2 B. and I. رای هنبو – Elliot, vol. IV. p. 71, Rāī Hansū.

3 M. and I. از میسرهٔ او روان شدند

4 B. معاینه کرده

5 B. omits که بازپس ندید

6 B. بعضی سر لشکر

7 I. آب جیلم غرق شدند

8 B. حاجبکار

9 B. سور, Ṭabaḳāt Akbarī, p. 282 شور

10 B. ازان روز

11 M. سر داد

نماند - چنانچه تو گوئی [1] که مگر هر همه در سوراخ اجل به یکبارگی در رفتند - اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن * همگنان را بعلم یقین و تجربهٔ متین روشن است که چرخِ سر انداز و زمانهٔ شعبده باز گونه گونه [2] بازیها از زیرِ چادر دو رنگ و پردهٔ نیرنگ بیرون می آورد - و آن در نظر مردمِ دراز امل [3] کوتاه اندیش بازی می نماید * بیت *

مکروه طلعتی [4] است جهانِ فریب ناک [5]

هر بامداد کرده بشـــوخی تجمّلـــی [6]

فی الجمله دیدهٔ بصیرت هر شاه باز که باز است بر روی پوشیده نیست که از غفلت جوانی بر بازی دادن این زالِ چهارده باز فریفته نباید بود - و بر لابهٔ و فریب این مکارهٔ مردم کش اعتماد نشاید کرد - و از کارهای این [7] قحبهٔ دلاله [8] اعتبار باید [9] گرفت - نه بینی که کدام شهسوارانِ میدانِ مملکت و بادشاهانِ سریرِ سلطنت را از تختهٔ [10] تخت بتختهٔ چوب تابوت تخته بند موبّد کرده - و خندهای نوبرانِ باغِ ظرافت [11] و نو عروسان راغِ لطافت [12] را از آوانِ بهارِ جوانی بلطمهٔ تند باد خزانی اسیر خاکِ فنا گردانید - * بیت *

هر آن ذرّه که اندر گرد بینی سلیمانـــانِ باد آورد بینی

باز ایم بر [13] قصهٔ - ملک الشرق [14] عماد الملک یعنی ملک محمود حسن

---

1 B. چنانچه کولوهی که مکر

2 M. هر گونه بازیها

3 B. دراز آمد

4 B. طلعتس

5 I. قریب زنگ

6 B. تعملی

7 M. ان قحبه

8 B. قحبه ولا اعتبار اعتبار and M. قحبهٔ لا اعتبار باید گرفت

9 I. اعتبار نباید گرفت

10 M. از تختگاه تخت بخت and I. تخت بخت بتختهٔ تابوت بتخشد موبد بتختهٔ تابوت

11 M. باغ لطافت .I - چند نوبران

12 M. نو عروسان لطافت را

13 M. بر سر قصه

14 M. ملک الشرق ملک عماد الملک

و امرای نامزدی چهارم ماه ذی القعدة سنة المذکور در تعاقب شیخ علي تا قصبهٔ سیور رفتند - امیر مظفر [1] در حصارِ سیور [2] استعداد محصّری مهیا داشت - بدان تقویت محصّر شده و به محاربه پیش آمد - شیخ علي مذکور با جمعی معدود منهزم و مقهور [3] شده طرف کابل رفت - در اثنای آن توقیعِ همایونِ اعلی رسید - کل نامزدی از گرد [4] حصار سیور برخاسته سمت شهر آمدند - بدین [5] سبب اقطاع ملتان از ملک الشرق تحویل کرده بحوالهٔ ملک خیر الدین خاني گردانید - ازین سبب که این تحویل بیفکر و اندیشه کرد چندان فتنه در ولایت خطهٔ ملتان شد که کیفیت بسیاق [6] اوراق مشرّح در قلم آید - در ماه ربیع الاول سنة خمس و ثلاثین و ثمانمائه بسمع مبارکِ رایات اعلی رسانیدند که ماناک ملک سکندر تحفه سمت جالندهر سواري کرده بود - جسرته شیخا کهوکهر با جمعیتی کثیر از کوه تیکهر [7] آب جیلم و راوي و بیاه را عبره کرده نزدیک جالندهر کنارهٔ آب بیئی آمد - ملک سکندر غافل بود با لشکرِ اندک مقابل او شده - و هم بحملهٔ اول منهزم گشت - چون قضای آسماني و تقدیر ربّاني بران رفته بود [8] پای اسپ او در وحل افتاد - زنده بر دست جسرته مذکور گرفتار شد - مردم لشکری بعضی هم در معرکه کشته شدند و بعضی گریخته سمت جالندهر رفتند - جسرته مذکور سکندر مذکور را و بعضی سران گروهِ لشکر که با او گرفتار شده بودند برابر کرده سمت لوهور مقهور شد - حصار لوهور را محصّر کرده فرود آمد - سید نجم الدین نایب

---

[1] Ṭabkāt Akbari, p. 282 امیر مظفر برادر زادهٔ شیخ علي

[2] B. صور

[3] B. and M. omits شده

[4] M. از حصار سیور

[5] M. سبب آن اقطاع

[6] M. کیفیت سباق و در آخر سباق اوراق مشرح در قلم

[7] M. تیلهر

[8] M. بران رفته پای او

سکندر و ملک خوشخبر غلام او در حصار بودند - هم [1] بجنگ پیش آمدند - میان یکدیگر هر روز مقاتله میشد و جنگي میرفت - هم در اثنای آن شیخ علی نیز طایفۀ ملاعین را جمع کرده در حد ملتان تاخت - خلق خوطپور و بیشتری قریات کنارۂ آب جیلم اسیر و دستگیر کرده فرود آمد - بتاریخ هفدهم ماه ربیع الاول سنة المذکور در قصبۀ طلبنهه رفت - مردم قصبه را مذاکرۂ صلح در میان آورده دست آورد - و بعضی از ایشان که سران گروه بودند همه را مقیّد گردانیده - لشکر ملاعین را اجازت داده تا حصار را قابض شوند - روز دیگر به تمام مسلمانان اسیرِ [2] کافرانِ ناپاک و بی دینانِ بی باک گشتند - اگرچه بیشترِ نیکان قصبه از ایمه و سادات و قُضات بودند آن ملعون [3] بی مهر و شوم [4] چهره را هیچ دردِ دینِ مسلمانی و خوفِ قهرِ یزدانی مانع نشد - هرچه از جنس عَورات جوان و پسرگان خورد بودند هر همه را در خانه کشید - و از جنس مردان بعضی را علف تیغ بیدریغ گردانید - و بعضی را خلاص بخشید - حصار طلبنهه را که حصنِ حصین و قلعۀ متین بر روی زمین [5] کفار تیار بود خشت خشت کرد [6] - از درگاه باری عَزَّ اِسْمُهٗ مسألت می افتد تا بنیادِ ملاعین که اساس کفر اند بر صفت وَ جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا از بیخ برکند - و بادشاهِ مسلمانان و دین اسلام را تا انقراضِ عالم باقي و پاینده دارد - هم در آن ایام پولاد ترک بچه از تبرهنده با جمعیت خویش در ولایت رای فیروز تاخت - رای فیروز را خبر شد - با لشکرِ سوار و پیاده مقابل رفت - میان یکدیگر مقابله و مقاتله شد - بتقدیر الله تعالی نیز قضا رای مذکور را رسید وفات یافت - سر او را

---

[1] M. بودند بجنگ
[2] B. اسیر گشتند
[3] B. آن ... بی مهر
[4] M. شوم چهر را
[5] M. بر روی کفار
[6] B. خشت خشت کرد و هم دران ایام

بریده [1] در تبرهنده برد - بیشتر اسپان و غله از ولایت بر دست پولاد مذکور آمد - باستماع این خبر [2] بندگي حضرت رایات اعلی در ماه جمادی الاول سنة المذکور سراپردهٔ خاص طرف لوهور و ملتان زد - [3] و ملک سروپ [4] بر سبیل مقدمه با لشکرهای قاهره برای دفع فتنهٔ مذکور نامزد شد - چون لشکر منصور در حدود سامانه رسید جسرتهه حرام خوار از گرد حصار طرف کوهپایهٔ [5] تیکهر رفت - ملک سکندر را برابر خویش برد - و شیخ علی نیز از خوف لشکر منصور عطف کرده طرف بار توت [6] شد - اقطاع لوهور از ملک الشرق شمس الملک تحویل کرده بحوالهٔ خان اعظم نصرت خان گرگ انداز گردانید - خیلخانهٔ شمس الملک را ملک سروپ [7] از حصار لوهور بیرون آورده در شهر دار الملک فرستاد - حصار لوهور و اقطاع جالندهر را نصرت خان قابض شد - در ماه ذی الحجة سنة المذکور جسرتهه کهوکهر از کوه با جمعیتی انبوه در لوهور آمد - میان او و نصرت خان جنگ قایم ماند - آخر جسرتهه مذکور عاجز شده باز گشت [8] - بندگي حضرت رایات اعلی کنارهٔ لب آب جون نزدیک خطهٔ پاني پتهه [9] لشکرگاه ساخته مدتی مقام کرد - از آنجا ملک الشرق عماد الملک را با عساکرِ قاهره در ماه مبارک رمضان سنة المذکور طرف بیانه و کالپور [10] برای گوشمالِ فسدهٔ آن دیار و فرقهٔ کفار نامزدی روان کردن فرمود - و خود سلامتی بطالع سعد و اختر میمون طرف شهر مراجعت فرمود - سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه

---

1 B. سر او را بریده بردند در تبرهنده بیشتر
2 M. این اخبار بندگي رایات
3 M. omits زد
4 B. omits سروپ
5 M. تیلهر
6 B. بار بوت
7 M. ملک سروت
8 B. باز گشته
9 B. پاني پنتهه
10 I. بیانه و گوالیر

در ماه محرم [1] بادشاه عالم پناه را اتفاق افتاد که سمتِ سامانه لشکر کشد [2] - و فسدهٔ آن دیار را گوشمال دهد - با عساکرِ قاهره بکوچ متواتر در خطه پانی پتهه رفت - در اثنای آن خبر آوردند که مخدومهٔ جهان مادرِ رایات اعلیٰ مبارک شاه زحمت دارد - بمجرد شنیدنِ این خبر با سوار معدود سمت شهر نهضت فرمود - لشکر و بنگاه تمام با کل امرا و ملوک در خطهٔ مذکور گذاشته - بعد چند روز مخدومهٔ جهان [3] از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود - رایات اعلیٰ بعد بجا آوردنِ شرط عزا ده روز دیگر در شهر مقام کرد - عنقریب الایام از شهر باز گشته در لشکر رفت - ملک سروپ را فرمان داد تا با لشکر نامزدی در قلعهٔ تبرهنده رود - پولاد ترک بچه استعداد حصار گیری بیشتر از [4] اول داشت - بر سر آن اسباب و غلهٔ ولایت رای فیروز نیز جمع کرده در حصار انداخته بود - با لشکر منصور محصّر شده بجنگ پیش آمد [5] - ملک سروپ [6] سرور الملک - مجلس عالی زیرکخان و اسلام خان و ملک کهوراج را چون کار استحکام پذیرفت گذاشته خود با لشکر معدود بر رایات اعلیٰ در خطهٔ پانی پتهه پیوست - بادشاه جهان پناه [7] عزیمت سواری آن طرف فسخ کرد [8] - اقطاع لوهور و جالندهر از نصرت خان تحویل کرده بحوالهٔ ملک آلهداد [9] کاکا لودی گردانید - چون ملک آلهداد در ولایت جالندهر در آمد جسرتهه ساخته و مستعد بود لب آب بیاه عبره کرده در حد باجواره آمد - میان او و میان آلهداد جنگ شد -

---

1 B. در ماه محرم سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه

2 M. کشید

3 M. مخدومهٔ جهان وفات یافت

4 B. بیشتر اول

5 B. پیش آمده

6 M. and I omits سروپ

7 M. and I. جهان پناه را

8 M. فسخ شد

M. ملک آلهداد جنگ شد خدای تعالی جسرتهه را

خدای تعالی جسرتهه را فتح بخشید - ملک اله داد [1] منهزم شده سمت کوهپایهٔ کوتهی رفت - در ماه ربیع الاول سنة المذکور سلطان سراپرده طرف کوهپایهٔ میوات زد - بکوچ متواتر نزدیک قصبهٔ تاورو [2] رسید - چون جلال خان میو را ازین حال خبر کردند با جمعی کثیر و لشکری خطیر در حصار اندور [3] که محکم ترین قلعهای ایشان است محصّر شده - روز دیگر بادشاه مستعد و ساخته برای قلع آن قلعه سواری فرمود - هنوز مقدمهٔ [4] لشکر منصور نرسیده بود که جلال خان درون حصار آتش داده بیرون شد - و سمت کوتله رفت - بیشتر رخت و اسباب و غله که برای استعدادِ محصّری جمع کرده بود بر دست لشکر منصور آمد - رایات اعلی از آنجا کوچ کرده در قصبهٔ تجاره نزول فرمود - بیشتر ولایات میوات را خراب کرد [5] - چون جلال خان عاجز و مضطر گشته سر در ربقهٔ اطاعت آورده مال و محصول بر قانون قدیم ادا نمود [6] - خداوند عالم از سر جرأت ایشان باز آمد - و بمراحم [7] خسروانه و عواطفِ بادشاهانه مخصوص گردانید - هم در قصبهٔ تجاره ملک عماد الملک از اقطاع بیانه با جمعیت بسیار از سوار [8] و پیادهٔ بی شمار بحضرت اعلی پیوست - رایات اعلی أَعْلَاهُ اللّٰهُ تَعَالَی [9] ملک کمال الملک را [10] با کل امرا و ملوک از منزل قصبهٔ [11] تجاره برای ضبط کفار ولایت گوالیر و اتاوه نامزد کرده خود با سوار معدود سمت شهر مراجعت فرمود - در ماه جمادی الاول سنة المذکور بطالع سعد در دار الملک آمد - و چند

---

1 B, اللّٰه داد

2 Tabaḳāt Akbarī, p. 284 قصبه تاور

3 M. and I. اندرو Ṭabaḳāt Akbarī, p. 284 اندرون

4 M. omits مقدمه

5 M. خراب کرده

6 M. ادا نمود از حرارهٔ ایشان باز آمد

7 M. بمراحم مخصوص

8 M. از پیاده و سوار بحضرت پیوست

9 M. omits اعلاه اللّٰه تعالی

10 M. omits را

11 M. omits قصبه

روز انجا مقام ساخته - همچنان آوازهٔ شیخ علي شد که با لشکرِ بسیار و جمعیتِ بیشمار بقصد بعضی امرا ازین سبب که در قلعهٔ تبرهندہ نامزد بودند مي آید - رایات اعلی متفکر شدند - بنابران شاید که امرای مذکور چنانچه کرّت اول از خوف او از گرد حصار تبرهندہ عطف کردہ دوم کرّت نیز کنند - ملک الشرق [1] عماد الملک برای تقویت ایشان نامزد شد - چون ملک الشرق [2] عماد الملک در تبرهندہ رفت امرای مذکور را قراری و تقویتی پیدا آمد - الغرض شیخ علي مذکور از سیور دویدہ ولایت کنارهٔ لب [3] آب بیاہ تاخت [4] - بیشتر مردم ساهنيوال و قریات دیگر اسیر کردہ طرف شهر میمون لوهور رفت - ملک یوسف سروپ [5] و ملک اسماعیل برادر زادهٔ مجلس عالی زیرک خان [6] و ملک راجا پسر بهار خان برای محافظت حصار لوهور نامزد بودند درون حصار محصّر شدہ با او جنگ مي کردند - ماناک خلق سکنهٔ لوهور در پاس و چوکي تقصیر نمودند - ازان سبب ملک یوسف و ملک اسماعیل یکپاس شب گذشته بود که [7] از درون حصار بیرون آمدہ روی بانهزام آوردند - شیخ علي [8] مقهور را خبر شد - لشکر تعاقب ایشان فرستاد - بعضی سواران بر دستِ طایفهٔ ملاعین شهید شدند و بعضی برابر ایشان رفتند - و ملک راجا مذکور نیز اسیر گشت - روز دیگر آن ملعون مقهور یعني شیخ علي مذکور همه مسلمانان شهر را از زن و مرد اسیر و دستگیر کرد - آن [9] ملعون بی دین جز خراب گردانیدن دار اسلام و اسیر کردن مسلمانان

---

[1] M. ملک برای تقویت

[2] M. ملک عماد الملک

[3] M. omits لب

[4] M. آب بیاہ تا بیشتر

[5] M. ملک یوسف سروت

[6] M. زیرک خان پسر بهار خان

[7] M. که درون

[8] B. omits علي

[9] M. omits آن

کاری دیگر و شعاری بهتر نمي داشت[1] - اَللّٰهُمَّ انْصُرْ مَنْ نَصَرَ دِیْنَ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِیْنَ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است شرّ آن ملعون را بکفایت رسانیده - الغرض بعد اسیر کردن مردم لوهور چند روز آنجا مقام ساخت - حصار لوهور که جا بجا خلل آورده بود[2] باز از سر عمارت کرده موازنهٔ دو هزار مرد مبارز از سوار و پیاده درون حصار گذاشته و استعداد محصّری ایشان را داده خود سمت دیپالپور شده - ملک یوسف سرور الملک مي خواست چنانچه حصار لوهور را خالي کرده منهزم شده بود حصار دیپالپور نیز خالي کرده برود - ملک الشرق عماد الملک در تبرهنده[3] ازین حال خبر یافت - ملک الامراء ملک احمد برادر خود را با جمعیت برای محافظتِ حصار دیبال پور فرستاد - شیخ علي مذکور از پیش ملک الشرق بهزار حیله جان خویش سلامت برده و آن خوف هنوز در خاطر او باقي بود نتوانست که طرفِ دیپالپور رود - در ماه جمادی الآخر سنة المذکور خبر بی هنجاری آن مقهور بسمع مبارک شاه رسید - آن شرزهٔ میدانِ[4] شجاعت بغیر اندیشه با جمعیت موجود و لشکر[5] معدود بکوچ متواتر کشش کرده در خطهٔ سامانه رفت - آنجا سبب ملک الشرق کمال الملک چند روز مقام کرد - چون ملک الشرق با کل لشکر نامزدي بشرف پای بوس مشرّف گشت از سامانه میان خطهٔ سنام[6] شده در حوالیِ تلوندي رای فیروز مین[7] نزول[8] فرمود - ملک الشرق عماد الملک و اسلام خان لودي که نامزدي در تبرهنده بودند - در رکاب

---

[1] I and B. بهتر نمي دانست

[2] B. آورده است

[3] I. بتهنده

[4] M. میلان شجاعت

[5] I. جمعیت معدود

[6] M. خطه سامانه

[7] I. فیروز میین

[8] B. فرموده

رایات اعلی آمده پیوستند - امرای دیگر را فرمان داد تا از گرد حصار دور نشوند - خود بر سبیل تعجیل در گذر بوهي رفت - چون آن [1] مقهور را ازین حال خبر شد بیحال گشته از دور روی بانهزام آورده - چون لشکر منصور در نواحي دیبالپور رسید و لب آب بیاه را عبره کرد [2] در کرانهٔ راوي نزول فرمود - آن ملعون از آب جیلم نیز گذارا شد - ملک الشرق سکندر تحفه را شمس الملک خطاب شد - و اقطاعِ دیبالپور و جالندهر یافت [3] - و با عساکر قاهره بر طایفهٔ مقهور که در حصار لوهور محصر بودند نامزد کرده خود بسلامتی طرفِ حصار سیور که در قبض آن مقهور بود روان شد - لب آب راوي نزدیک قصبهٔ طلقبه عبره کرد - ملک الشرق را در تعاقب شیخ علي فرستاد - آن مقهور از خوف چنان گریخته رفت که باز پس ندید - بیشتر اسپ و رخت و اسباب او که در کشتیهای او [4] بود بر دست لشکر اسلام آمد - در حصارِ سیور امیر مظفر برادر زادهٔ شیخ علي مذکور بود - بقوت حصار محصّر شده با بادشاه قریب یک ماه جنگ کرد - آخر الامر عاجز گشته مذاکرهٔ اصلاح درمیان آورده - در ماه رمضان عمّت برکاتهٗ سنة المذکور دختر خویش برای پسر بادشاه و مبلغی مال بوجه خدمتی داده صلح کرده - و در ماه شوال سنة المذکور طایفهٔ ملاعین که در حصار لوهور محصّر بودند از ملک الشرق شمس الملک امان خواسته حصار خالي کردند - حصار مذکور را ملک الشرق [5] شمس الملک مذکور قابض گشت - چون بادشاه عالم پناه از مهم سیور [6] و فتح لوهور فارغ شده

---

1 M. omits آن

2 M. عبره کرده

3 M. جالندهر یافت محصر بودند

4 M. در کشتیها بود

5 M. ملک شمس الملک

6 M. سیور فتح لوهور

خواست تا سمت دهلي مراجعت فرمايد - در ماه شوال سنة المذكور مظفر و منصور با سوار جرّار [1] برای زيارت مشايخ كبار جانب ملتان سواری فرمود - پيل و پايگاه و حشم و بنگاه برابر ملك الشرق كمال الملك در شهر مشهور ديبالپور گذاشته - بعد فراغ زيارت مشايخ كبار - و پرداخت كارهای آن ديار - ميان روزهای معدود - هرچه بشتاب و زود - مرفّه الحال و مسرور - در شهر ديبالپور آمد - آنجا چند روز مقام ساخته [2] از انديشهٔ شيخ علي مقهور حصار لوهور و ديبالپور خواست تا بمبارزي ستوده - و بهادري جنگ آزموده - كه بر قانون جهانداري - و قاعدهٔ حلالخواري - ميان همگنان عَلَم - و در صف [3] هيجا ثابت قدم - و راسخ دم [4] باشد بحواله او گردانيده باز گردد - و چون ملك الشرق عماد الملك بهمه كارها سر آمده - و بيشتر مهمات از دست او بر آمده بود [5] اقطاع لوهور و ديبالپور و جالندهر را از ملك شمس الملك تحويل كرده بحوالهٔ [6] ملك الشرق عماد الملك گردانيد - اقطاع بيانه از ملك عماد الملك بحوالهٔ شمس الملك كرد - و پيل و پايگاه و حشم و حاشيه و بنگاه و خدم بتمام برابر ملك الشرق كمال الملك گذاشته خود بر سبيل تعجيل - بقطع فرسنگ و ميل - راه دراز و بعيد - روز عيد در دارالملك دهلي رسيد - امرا و ملوكِ شهردار و مردم حشم و بازار بخاك بوسِ بادشاهِ عالم پناه مشرّف گشتند - با دولت و سعادت [7] و كوكبهٔ روز افزون بوقتِ سعد و طالعِ ميمون درون در آمد - در اول ماه ذي الحجّه سنة المذكور [8] ملك الشرق كمال الملك نيز بسلامت و سعادت از راه دور

---

1 B. جراره

2 M. ساخت

3 M. صفو هيجا

4 M. omits راسخ دم

5 M. بر آمده اقطاع

6 M. تحويل كرده ملك الشرق

7 M. omits سعادت

8 M. omits سنة المذكور

با لشکر منصور در حضرت اعلی [1] پیوست - کارهای دیوانِ وزارت از سرور الملک متمشّی نمی شد - کارِ اشراف تحویل کرده - چون ملک الشرق کمال الملک در همه کارها معتمد و شایسته و هوا خواه و بایسته بود کار اشراف بحوالهٔ او گردانید - و وزارت بر سرور الملک مستقیم بود - کمال الملک دیوان [2] اشراف یافته هر دو کار ملک به یک اتفاق میکردند - فامّا بنفاق می کردند - اصحابِ مناصب و دواوینِ دیوان وزارت در همه کارها رجوع آوردند - ازین اندیشهٔ سرور الملک بخون بدل گشت - اگرچه پیش ازین سبب تحویلِ اقطاعِ دیبالپور خار خار میداشت - در چمنِ دولت بی دولتیِ او گلی دیگر بشگفت - و از قلب بی تدبیر درین [3] تدبیر شد که بنوعی انقلاب ملک کند - بعضی حرام خواران کافر چنانچه پسران کانکو و کچوکهتری که از آبا و اجداد پرورده و بر آوردهٔ این خاندان - و نهال گردانیدهٔ این دودمان [4] بودند و هر یکی از ایشان صاحب خدم و حشمِ بیشمار و ولایت و دستگاه بسیار گشته و بعضی مسلمانان کافر نعمت میران صدر نایب عرض ممالک و قاضی عبد الصمد خاص حاجب و مردم دیگر را با خویش یار کرده درین خوض بود و استدعا می نمود - فامّا فرصت نمی یافت - هیچ ترسِ خدا و شرمِ خلق مانعش [5] نیامد - که ازین اندیشهٔ خام و کام نا فرجام [6] بازماند - القصه بادشاه عالم پناه را اتفاق شد که شهری نو در [7] کرانهٔ لب آب جون بنا کند - هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه شهری در خراب آباد دنیا بنیاد نهاد - و آن شهر شوم را مبارک

1 M. omits اعلی

2 B. omits اشراف

3 M. قلب بی تدبیر شد

4 M. این خاندان بودند که هریکی

5 M. خلق با نفس نیامد

6 M. کار نا فرجام

7 M. شهری در کرانهٔ از لب آب جون

آباد [1] نام نهاد - نمي دانست [2] که بنیادِ عمرش سخت سست گشته - و مي خواهد که روی بانهزام آرد [3] - زمان زمان برای اتمامِ عمارت آن اهتمام مي نمود - در ماه مذکور فتح قلعهٔ تبرهنده بسمع مبارک شاه رسانیدند - و هم در اثنای آن امرای نامزدي برای قلع [4] پولاد بد گهر نامزد بودند سر او را بریده بر دست میران صدر در حضرت فرستادند - دوم روز بر رسم سواری بشکار - برای آرام و قرار این [5] دیار نهضت فرمود - بکوچ متواتر در قلعهٔ تبرهنده رفت - عنقریب الایام - با خوشدلی و فرجام - از آنجا باز گشته در شهر مبارک آباد آمد - آیندگانِ طرفِ هندوستان خبر مقابله و مقاتله که درمیان [6] سلطان ابراهیم و البغان بسبب کالپي بود [7] آوردند - پیش ازان عزم داشت [8] که همدران سمت لشکر کشد - بشنیدن این خبر آن عزم جزم شد - فرمانها در اطراف فرستاد تا امرای شهر دار [9] و ملوک هر دیار با عساکر جرّاره [10] بر سبیل تعجیل مستعد و ساخته در حضرت بیایند - چون جمعِ خطیر - و لشکرِ کثیر - گرد بادشاه - چو ستاره [11] جمع بر گرد ماه - جمع آمده - ماه جمادی الآخر سنة المذکور باتفاقِ اکابر و جمهور سراپردهٔ دولت - و اعلامِ نصرت - بکام [12] دوستان - سمت هندوستان بیرون آورده - و در چبوترهٔ [13] شیرگاه نزول فرمود و چند روز مقام کرد -

---

1 B. مبارکباد نهاد

2 B. نهاد نمي توانست و نمی دانست

3 B. بانهزام آرد میان زمان زمان

4 B. نامزدي برای قلعه

5 M. آن دیار

6 M. مقاتله که میان

7 M. کالپي بوده

8 B. پیش ازان عزم داشت جزم شد که ممر دران لشکر کشد بشنیدن آن خبر آن عزم جزم فرمانها در اطراف *

9 M. شهر دارالملک و ملوک

10 M. جرار

11 M. سیاره بر گرد ماه

12 M. به کامهٔ دوستان

13 M. در چبوترهٔ سیرگاه and B. در جوترهٔ شیرگاه

* بیت *

او درین تدبیر آگه نی که [1] تقدیرِ فلک
صفحهٔ تدبیر را خطِّ مشیّت در کشید

از آنجا بادشاه عالم پناه گاه بیگاه بجهت جهدِ عمارتِ شهر مبارک آباد با جمعی معدود بی تکلف میرفت - سرور الملک نا بکار که برای این [2] کار فرصت می جست کفار بد کردار - و میران صدر حرامخوار را بدین آورده پیش ازان که این کار نهان آشکارا گردد - وقت خلوت این اندیشهٔ بی اندیشه باتمام باید رسانید - روز جمعه نهم ماه رجب رَجَبَ قَدْرَه سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائهٔ بادشاه از لشکر منصور با لشکر اندک در شهر مبارک آباد رفته بود - و استعداد نماز جمعه میکرد که میران صدر به مکر و غدر امرائی که نوبت و پلس و توغاک ایشان بود باز گردانید - روباه صفت آن خوکان مردار - و شگالان خونخوار - یعنی کفرهٔ بی فلاح - مستعد باسپ و سلاح - به بهانهٔ وداع درون در آمدند - سدهارون [3] کانکو با جمعیت خویش هم بر در [4] در مانده - تا هیچ کسی از یاریدهی از راهِ در در نیاید - چون آن شرزهٔ شیر شکار - یعنی بادشاه جهاندار بر ایشان اعتماد تمام داشت هیچ ملتفت نشد - بلکه [5] از سر رحمت و لطف و شفقت بر دشمنان خدای تعالی و دشمنان خویش مرحمتِ فراوان - و عاطفت [6] و شفقت بی پایان کرد - ناگاه از کمین گاه سدهپال [7] بد بخت [8] نبیسهٔ کجو لعین [9] تیغ بیدریغ بدان سرو کیانی - و گلدستهٔ جوانی - چنان انداخت که خونِ آب حیات او بر خاک

---

1 B. نی ز تقدیر
2 B. آن کار
3 B. سدهارن
4 B. خویش صمر بر در مانده
5 M. نشد بلکه از سر زحمت بر دشمنان
6 M. omits و عاطفت
7 M. and I. سدهیپال
8 M. omits بد بخت
9 M. omits لعین

موت [1] ریخت - رانو سیه و اعوان و انصار او که دیو سیه از دیدارِ کریه شان متنفر - وزبانهٔ دوزخ برای شان منتظر - هریکی یکایک ازان دیوان بی دین لعین [2] - بزخم تیغ و زوبین - آن شاه راستین را شهید کردند - اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ - همه را به علم یقین معلوم بلکه بعین یقین معاینه است که که سپهرِ بی مهر از عقدِ مصادقت میگردد [3] - و روزگار نا ساز وار از عهدِ موافقت میگذرد - اول چون مستان بی استحقاق و آنکه بی [4] موجب باشد مي بخشد - آخر چون طفلان بی رنجش و بی آنکه شرمي حایل گردد باز مي ستاند - هر سری را که از سروری و عزت [5] سر آمده بیند خواهد که در پای گرد مذلت اندازد - و هر سروری را که از سری و حرمت برآمده یابد چون خاک ناپاک محقت یکی سازد - * بیت *

[6] صحبتِ گیتي که تمنا کند | با که وفا کرد که با ما کند

غرض از تقریر این عبارت - و تحریر این استعارت آنست که اصحابِ دولت - و اربابِ حشمت بر مکرِ ولایتِ دنیای لا اعتبار مغرور نگردند - و بر لطف و فریب [7] چرخِ غدّار فریفته نشوند - بهمه وجوه [8] اعتبار گیرند قَوْلُهُ تَعَالیٰ فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِي الْاَبْصَارِ - * ابیات *

اینک در شهنامها آورده اند | رستمِ روئینِ تن و اسفندیار
تا بدانند این خداوندانِ ملک | کز بسی خلق است دنیا یادگار

مدتِ ملک مبارک شاه مرحوم سعید شهید سیزده سال و سه ماه و شانزده روز بود وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب *

---

1 M. خاک ممات

2 M. omits لعین

3 B. مصادقت مي کرد اول چون

4 M. و بی انکه موجب

5 B. عمرت سر آمده

6 I. دولت گیتي

7 M. قربت

8 B. وجوه کمتر اعتبار

ذکر سلطان العهد و الزمان محمد شاه خَلَّدَ اللهُ مُلْکَه وَسَلْطَنَتَهُ وَاَعْلَی اَمْرَهُ وَشَانَهُ

محمد شاه بن فرید شاه بن خضر شاه بادشاهی حلیم و کریم همه [1] اوصاف حمیده در ذات ستوده صفات او موجود - و همه خصایل نا محمود از طبع گزیدۀ او مفقود - آثارِ بادشاهي و جهانداري [2] در ناصیۀ مبارک او ظاهر - و انوارِ فضلِ الٰهي و اسرار نا متناهي [3] از طلعتِ میمونِ او باهر - چون سلطان سعید شهید مبارکشاه طَابَ ثَرَاهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ [4] بشرفِ شهادت مشرّف گشت - کفرۀ بد کردار - و میوانِ صدرِ نا بکار - همان زمان بر سرور الملک آمده و [5] خبر واقعۀ شهادت باز نمودند - سرور الملک [6] و اعوان او را در خاطر سروری - و در سر غروری پیدا آمد - بعده به اتفاق امرا و ملوک و ایمه و سادات - و جمهور خلایق و علما و قضات بطالع میمون - و اخترِ همایون - بحکم استحقاق - و بیاري خلّاق [7] - هم در آن روز بعد نماز جمعه نهم ماه رجب رَجَبُ قُدِّرَهُ سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه بر تخت سلطنت - و سریر مملکت [8] - جلوس فرمود - فامّا سرور الملک اگرچه با بادشاه بیعت کرده بود خود [9] را درمیان دید - خود رائي کردن گرفت بحدّي که همه خزاین و دفاین و اسپان

---

1 B. کریم به همه

2 M. پادشاهي در ناصیه

3 M. omits و اسرار نا متناهي

4 M. omits و جعل الجنة مثواه

5 B. سرور الملک خبر واقعه

6 B. سرور و اعوان

7 M. خلایق

8 M. omits سریر مملکت

9 Elliot, vol. IV, p. 80 translates:—
"Sarwaru-l Mulk, although he gives his adhesion to the new sovereign, was still intent upon his own designs."

و پیلان و سلاح خانه در قبض و تصرّف [1] خویش آورد - سرور الملک را خانجهان و میران صدر را معین الملک خطاب شد - کفرهٔ بد کردار هر یکی بخود رائي و خود نمائي گشتند [2] - هرچه کردند برای خویش کردند - عاقبت [3] الامر دیدند آنچه دیدند - و یافتند آنچه یافتند - القصه ملک الشرق کمال الملک که درخورِ خاني و سزاوارِ جهانباني است با کل امرا و ملوک و حشم و پیل و پایگاه و خَدم بیرون شهر بود درون آمد - و با بادشاه بعیت کرد - فامّا در بند آن بود که بنوعي انتقامِ خونِ مبارک[4] شاه [4] والي نعمت خود از کفرهٔ گمراه و اهل بطلان و سرور نابکار - و میران صدر [5] حرامخوار - و اعوان و انصار ایشان بکشد[6] فرصت نمي یافت - آخر الامر این کارِ عظیم - بتوفیقِ خداوند کریم - از دست آن آصف ثاني - برگزیدهٔ حضرت ربّاني - شهسوارِ میدانِ شجاعت - سرو روان گلزار [7] براعت چنان بر آمده که در هیچ قصه [8] مذکور - و در هیچ تاریخی مسطور نیست که بدین زودی کاری و بدین آساني - دشواری بر آید [9] - اگرچه رستمِ دستان از انتقامِ خون سیاوش خانهٔ افراسیاب را خراب کرد و لیکن آن هم بمدتی مدید - و عهدی بعید - بکوشش بسیار - و جهدی بیشمار توانست کشید - بیشتر کیفیتِ سباق - در سیاقِ اوراق - علی سبیل الاطلاق مشرّح و مکیّف باز نموده آید - باز آمدیم بر سر حرف - دوم روز سرور الملک بعضی بندگان مبارکشاهي که هریک صاحب مراتب و ماهي بودند به بهانهٔ بیعت طلبیده همه را دست

---

1 M. قبض خویش — 2 M. خود نمائي گشت

3 M. آخر الامر — 4 M. مبارک خان از کفرهٔ

5 M. میران حرام خوار — 6 M. بکشند

7 M. سردار و زندگان نزاعت .I سردار و روزگان نزاعت and B. سردار و زندگاني بداعت

8 B. که در قصهٔ مذکور — 9 M. دشواری آید

آورد - ملک سورا امیر کوه را [1] در میدانِ سیاست گردن زدن فرمود - ملک کرم چند و ملک مقبل و ملک فتوح و ملک بیرا را در بند انداخت - و در بر انداختنِ خاندانِ مبارکشاه آن حرام [2] نمک بی راه بحدِّ وسع و امکان - و کوشش از دل و جان تقصیر نکرد - اقطاعات و پرگنات ممالک بعضی خود ستید - و بعضی چنانچه اقطاع بیانه و امروهه [3] و نار نول و کهرام و چند پرگنات میان دو آب بحوالهٔ سدهپال و سدهارن و اقارب ایشان گردانید - رانو سیه غلام سدهپال با جمع [4] کثیر و طایفهٔ شریر با کل خیل خانه برای ضبط شق بیانه [5] روان شد - در ماه شعبان سنة المذکور [6] نزدیک خطهٔ بیانه رسید - بتاریخ دوازدهم ماه درون خطه در آمد - و شب آنجا مقام کرد - و می خواست که قلعهٔ سلطان گیر را آن [7] بی تدبیر قابض شود - روز دیگر با کل [8] حشم و خدم مستعد با اسپ و سلاح - آن کافر بی فلاح سوار شد - یوسف خان اوحدی را از آمدن او خبر کردند - از قصبهٔ هندوت [9] کشش و کوشش کرد - و بیدرنگ مستعد جنگ با جمعیت بسیار و سوار و پیاده بیشمار پیش آمد - نزدیک حظیرهٔ شاهزاده هر[10] دو جانب صفها کشیده بحرب پیوستند - چون طاقتِ استقامت نتوانست آورد هم به حملهٔ اول [11] گرد از نهادِ آن کافرِ حرام خوار - و شریر نابکار بر آوردند - رانو سیه لعین و بیشتر لشکر او[12] علفِ تیغ بیدریغ گشتند -

---

1 M. امیر کوه در میدان سیاست گردن فرمود

2 M. کندهٔ نمک and B. کند نمک

3 M. امروهٔ

4 B. جمیع کثیر

5 M. شق بیاه

6 M. سال مذکور

7 M. سلطان گیر را اب بی تدبیر قابض

8 M. دیگر کل حشم

9 M. قصبهٔ هندوان

10 M. از هر دو جانب

11 M. هم در حمله

12 B. لشکر کفار او

سر پلید آن شوم را بریده در دروازهٔ آویختند [1] - و کل خیل‌خانه او از زن و بچه بر دست لشکر اسلام اسیر گشته - خدای تعالی که ناصر دین اسلام است یوسف خان را فتحی بخشید - و توفیق آن داد که انتقام خون مبارک شاه ازان پلید گمراه کشید - الغرض چون آوازهٔ بی هنجاری سرور الملک مذکور - و بد کرداری کافران مقهور در همه دیار شایع گشت بیشتر امرا و ملوک که پروردهٔ و بر آوردهٔ [2] رایات اعلی خضر خان مرحوم بودند ازین سبب سر از اطاعت باز کشیدند - سرور الملک بی تدبیر در تدبیر ایشان بود - که اختلاف [3] ملک اَلّه داد کاکا [4] لودی امیر سنبهل واهار و میان جیمن [5] مقطع خطهٔ بداؤن نبیسهٔ خانجهان مرحوم و امیر علی گجراتی و امیر کیک ترکبچه بسمع او رسانیدند - ملک الشرق کمال الملک و خان اعظم سید خان پسر سید سالم برای دفع فتنهٔ مذکور تعین شدند - ملک یوسف پسر سرور الملک و سدهارن کذکو [6] برابر او نامزد گشتند - در ماه مبارک رمضان عَمَّتْ بَرَکَاتُهٗ با ترتیبی تمام مستعد و ساخته سراپرده بالای حوض رانی [7] نصب [8] کرده - بعد چند روز معدود - و مدت معهود ازان جا کوچ کرده در کرانهٔ لب آب جون نزول فرمود - در گذر کیچهه [9] گذارا شده بکوچ متواتر بی خطرهٔ خاطر در خطهٔ برن رفت - و دران مقام در تدبیر کشیدن انتقام

---

1 M. آویخته

2 M. که بر آوردهٔ و پروردهٔ

3 M. اختلاف و اختلال ملک اللّٰه داد

4 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 288, ککا لودی

5 Ṭabaḳāt Akbarī, p. 288 ملک چمن

6 M. کیکو Ṭabaḳāt Akbarī, p. 288 کانکو

7 M. حوض راپی and I. راپری

8 B. نصب کرده در کرانهٔ لب آب جون بعد چند روز معدود و مدت معهود ازانجا کوچ کرده نزول فرمود

9 M. گذر کیحیه

مقام [1] کرد - چون ملک آله [2] داد خبر آمدنِ لشکر منصور شنید خواست تا لب آب گنگ بغیر جنگ عبره کرده جائی رود - فامّا چون اورا روشن بود که ملک الشرق کمال الملک برای کشیدن انتقام اهتمام تمام دارد بدین تقویت در قصبهٔ اهار مقام ساخت - سرور الملک ازین حال واقف گشت - ملک هشیار غلام خود را به بهانهٔ یاری دهی بر ملک الشرق کمال الملک فرستاد - از خطهٔ بداوُن ملک جیمن نیز بر سبیل اهتمام عنقریب الایام کوشش [3] کرده در قصبهٔ اهار بر ملک آله داد پیوست - ملک یوسف و هوشیار و سدهارن از کمال الملک خایف بودند - زیاده تر [4] خایف گشتند - میدان مقاومت تنگ دیدند - چون گوی سرگشته بی قرار [5] بودند - چوگان شجاعت از دست انداخته - و از خوف لشکر منصور تاخته در شهر رفتند - سلخ ماه مبارک رمضان مذکور - ملک آله داد و میان جیمن و امرای دیگر که با ایشان یار بودند بر ملک الشرق کمال الملک پیوستند - چون جمعی انبوه و لشکری با شکوه گرد او شد بکوچ متواتر دوم ماه شوال در گذر کیچهه آمد - سرور الملک را ازین حال خبر شد - اگرچه بیحال شده بود به همه حال استعدادِ حصار گیری بنیاد نهاد - روز دیگر که خسروِ سپهر - خنجرِ مهر از غلافِ [6] بیخلاف بموافقت ایشان کشیده بر آمد [7] ملک الشرق کمال الملک که آفتابِ فلکِ مُلک است تیغ انتقام از نیام بیرون آورده مقابل خصم در آمده - و در صحرای [8] باغات خود نزول فرموده - کفار نگونسار - و هشیار بد کردار با جمیع اعوان

---

1 M. omits مقام

2 I. آله داد الله

3 M. کشش کرده

4 B. زیادت تر

5 B. بی قرار نمودند

6 M. غلاف پیخلاف

7 M. بر آمده

8 M. و صحرات باغات

انصار از درون محوطۀ[1] حصار بیرون شده با لشکر منصور بحرب پیوستند - چون یکدیگر رو[2] با روی شدند - روی به انهزام آوردند - پشت تقویت ایشان و جمعِ پریشان از بد کیشان چنان شکست خورد[3] که آشفته حال - و شکسته بال باز درون خزیدند - کسانی که از کوتاه اندیشی تیغ[4] زبانِ لاف دراز کرده و گزاف می گفتند سپر در آب[5] افگندند - و بی سپر ستورانِ لشکر منصور گشتند - و بعضی کشته گشته و بعضی زنده اسیر و دستگیر شدند - روز دیگر از باغات خود کوچ کرده نزدیک حصار سیری نزول کرده بیشتر امرا و ملوک اطراف بر ملک کمال الملک پیوستند - در ماه شوال سنة المذکور حصار سیری چنان محصّر کردند که هیچ کسی را مجال بیرون شدن از درون نبود - فامّا سبب استحکام حصار اگرچه هر روز مبارزان لشکر منصور در حصار جفسیدند - و بیشتر محل[6] رخنه انداختند - تا مدت سه ماه قایم ماند - در ماه ذی الحجه سنة المذکور زیرک خان امیر سامانه وفات یافت - اقطاعات او بر پسر بزرگ محمد خان مفوّض شد - القصه خداوند عالم با آنکه درون حصار ظاهر با ایشان یار بود - می خواست بنوعی انتقام خونِ خان شهید مبارک شاه از ایشان بکشد - و لیکن دست نمی یافت - ایشان نیز از خوف الخایف دربن بند بودند که بادشاه بوقت فرصت و هنگام خلوت غدری کند - هر یکی میان یکدیگر هشیار می بودند - بتاریخ هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه سرورالملک حرام خوار و پسران میران صدر مکّار با خاطر پر مکر - باندیشۀ غدر یکایک

---

1 M. محفظه

2 M. روی با روی

3 M. شکسته خرد خرد گشتند آشفته

4 B. omits تیغ زبان

5 M. سپر دران افگندند

6 B. omits from و بیشتر محل رخنه انداختند up to در ماه ربیع الآخر سنة المذکور سرا پردۀ دولت و اعلام نصرت see p. 243.

درون سرا پردهٔ بادشاه در آمدند - بادشاه عالم پناه هم مستعد و ساخت می بود - چون کار از حدِّ غایت - و از فرطِ نهایت گذشت خواست تا آن تیغ سیاست در حلق آن خاکساران ریزد - و باد شان را [1] به آتشِ قهر فرونشاند - سرور الملک حرامخوار را بزخم تیغ و کتاره همان جا کشتند - و پسران میران‌صدر را گرفته پیش دربار سیاست کردند - چون کفرهٔ بد کردار را خبر شد - درون خانهٔ خویش محصّر شده بجنگ پیش آمدند - خداوند عالم ازین حال ملک الشرق کمال الملک را خبر کرد تا مستعد با جمعیت خویش درون شهر در آید ملک الشرق از دروازهٔ بغداد و امرا و ملوک دیگر در آمدند - آخر الامر سدهیپال [2] لعین در خانهٔ خویش آتش داده زن و فرزند خود را هیزم دوزخ گردانید - و خود را از خانه بیرون کرده بجنگ پیوست و علف تیغ گشت - سدهارن کانکو و طایفهٔ کتهریان که زنده گرفتار شدند - هر همه را نزدیک حظیرهٔ خان شهید مبارک شاه برده سیاست کردند - ملک هشیار و مبارک کوتوال را گرفته پیش دروازهٔ لعل گردن زدند - الغرض [3] روز دیگر ملک الشرق کمال الملک و کل امرا و ملوک که بیرون بودند با بادشاه عالم پناه بیعت از سر تازه کردند - و به اتفاق یکدیگر و عامهٔ خلایق بر تخت سلطنت اجلاس دادند - ملک الشرق کمال الملک عهدهٔ وزارت یافت - و کمال خان خطاب شده - و ملک جیمن را غازی الملک خطاب کردند - اقطاع امروهه و بداؤن چنانچه بود مفوّض کردند - ملک آله داد لودی هیچ خطاب خانی التزام ننمود - برادر خود را دریا خان خطاب کنانید - ملک کهون راج مبارکخانی را اقبال خان خطاب و اقطاع حصار

---

[1] M. و بادشاهان را

[2] M. اخر الامر هیبال

[3] M. omits الغرض

فیروزه چنانچه داشت مقرر و مستقیم گردانید - کل امرا بتشریفاتِ فاخر- و انعاماتِ وافر مشرّف گشتند - هر کسی از عهده و اقطاع و دیه و نان و مواجب چنانچه داشت برو مستقیم گشت - ماورای آن زیادتِ خاصهٔ خویش تعین کردن فرمودند - پسر بزرگ سید سالم [1] را مجلس عالي سید خان و پسر خرد را شجاع الملک خطاب شده - ملک مده [2] عالم خواهر زادهٔ علاء الملک و ملک رکن الدین خواهر زاده نصیر الملک مخاطب [3] گشتند - نیز [4] بند زر و مراتب و دمامه و اقطاعات یافتند - ملک الشرق حاجي شدني شحنهٔ شهری دار الملک یافت - چون کار مملکت انتظام پذیرفت - پادشاه را اتفاق سواری سمت ملتان مصمّم شد - در ماه ربیع الآخر سنهٔ المذکور سرا پردهٔ دولت و اعلامِ نصرت در چبوترهٔ مبارکپور نصب کردند - و امرا و ملوک را فرمان دادند تا مستعد و ساخته با لشکرها متوجه حضرت شوند - ملک الشرق به پای بوس مشرّف گشت - انعاماتِ وافر و تشریفاتِ فاخر یافت - و بمراحمِ خسروانه و عواطفِ پادشاهانه [5] مخصوص شد - بیشتر امرا و ملوک که در آمدن توقف میکردند [6] - بآمدن ملک الشرق عماد الملک متوجه حضرت شدند - چنانچه مجلس عالی اسلام خان و محمد خان بن زیرک خان و خان اعظم اسد خان و کمال خان [7] و محمد خان پسر نصرت خان و یوسف خان اوحدي و احمد خان نبیسهٔ بهادر خان میو و اقبال

---

[1] M. سید سال

[2] I. ملک بده

[3] M. مخا گشتند

[4] M. نیزها و بند زر

[5] M. بمراسم فراوان مخصوص

[6] MS. M. ends here.

[7] B. کمال خان نبیسهٔ بهادر خان میو واقبال

خان امیر حصار فیروزه و امیر علي گجراتي هر همه بمراحمِ خسروانه و عواطفِ پادشاهانه مشرّف گشتند ٭

وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَاب

تَمَّ [1] الکتابُ مبارکشاهی بِعَوْنِ المَلِکِ الٓهی

هشتم ماه رجب رُجِّبَ قَدْرُهٗ سنة سبع و خمسین و تسعمائة (مِن) الهجرة النبویة

---

[1] B. تمت

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست اسماء سلاطين

۱ محمد سام غوري ۴
۲ قطب الدين ايبک المعزّي ۱۳
۳ شمس الدين التمش ... ۱۶
۴ ركن الدين فيروز شاه ... ۲۱
۵ سلطان رضيه ۲۴
۶ معز الدين ۲۸
۷ علاء الدين مسعود شاه ... ۳۳
۸ ناصر الدين محمود شاه ... ۳۴
۹ غياث الدين بلبن ... ۳۹
۱۰ معز الدين كيقباد ... ۵۲
۱۱ شمس الدين كيكاؤس ... ۶۰
۱۲ جلال الدين فيروز شاه ... ۶۱
۱۳ علاء الدين محمد شاه ... ۷۱
۱۴ قطب الدين مبارک شاه ... ۸۳
۱۵ ناصر الدين خسرو خان ... ۸۶
۱۶ غياث الدين تغلق شاه ... ۹۲
۱۷ محمد شاه پسر غياث الدين تغلق شاه ۹۷
۱۸ فيروز شاه ۱۱۸
۱۹ تغلق شاه پسر فتح خان پسر فيروز شاه ۱۴۱
۲۰ ابو بكر شاه ۱۴۴
۲۱ محمد شاه پسر فيروز شاه ... ۱۴۵
۲۲ علاء الدين سكندر شاه ... ۱۵۵
۲۳ محمود ناصر الدين شاه ... ۱۵۶
۲۴ رايات اعلى خضر خان ... ۱۸۱
۲۵ مبارک شاه ۱۹۳
۲۶ محمد شاه پسر فريد شاه ... ۲۳۶

فهرست اسماء الرجال

آدم ۱، ۲، ۳، ۱۹۳، ۲۱۱
آدم اسمعیل ۱۴۹
آرام شاه ۱۶، ۱۷، ۸۴
اباجي (ملک) ۶۲
ابتکین موسي ۴۱
ابراهیم ۹۱، ۷۱، [illegible]، ۱۸۰، ۲۱۱، ۲۳۳
ابراهیم بنگي ۱۱۰
ابراهیم خریطه دار ۱۰۶
ابراهیم شاه رجوع کن به رکن الدین ابراهیم شاه
ابوبکر بن ابو الربیع سلیمان ۱۲۶
ابو بکر شه ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
ابو بکر صدیق رض ۱
ابو حنیفه کوفي رض ۱۳
ابو الخیر کهوکهر ۲۱۷
ابو مسلم (ملک) ۱۲۲
ابهیچند ۱۵۳
اتاجي ۶۲
اجو (ملک) ۱۳۸
احمد اباز ۱۲۳
احمد تحفه ۲۰۹
احمد چپ ۵۶، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۲
احمد خان ۱۲۹، ۲۱۲، ۲۴۳
احمد (سلطان) ۱۸۶
احمد عیاض ۹۸
احمد فخر ۵۳
احمد لاجین ۱۱۱
احمد (ملک) ۲۲۹
اختیار ترکي ۵۳
اختیار خان ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۹
اختیار الدین ۶۰، ۶۱، ۶۲
اختیار الدین ایتکین ۲۸
اختیار الدین سنبل ۸۱، ۸۸
اختیار الدین نایب وکیلدر ۶۹
اختیار الدین نیک ترس ۴۲
ادریس (ملک) ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
ادهون ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۳
آدی سنگه ۱۲۴
ارسلان خان ۷۱، ۷۲
ارکلي خان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲
ارن مهادیو ۹۳
اریز خان ۵۵
ازبر خان ۵۳، ۵۵، ۵۶
ازکلي خان ۶۲
اسبلار شه ۱۴۳

اسپدار رجب ۱۱۸
اسپدار شه ۱۴۳
اسپلار رجب ۱۱۸
اسد خان (لودي) ۱۷۶، ۲۴۳
اسد الدين ۶۲، ۸۴، ۹۳
اسفنديار ۲۳۵
اسلام خان ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۳
اسمعيل ۲۲۸
اسمعيل مخ ۱۱۱، ۱۱۲
اصبح ۸۳
اعظم خان ۱۴۷
اعظم ملک ۹۸
افراسياب ۲۳۷
اقبال خان ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۲، ۲۴۴
اقبال مندة ۷۴
اقتال مندة ۷۴
اقلام خان (بهادر ناهر) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱
اقليم خان (بهادر ناهر) ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱
البغان ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۹۸، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۳
البغان سنجر ۸۰
البغازي ۶۳، ۶۴
الپ ارسلان ۱۴۴
التوسه (ملک) ۲۷، ۲۹
التون بهادر ۱۱۷
التونيه (ملک) ۲۷، ۲۹
الغ خان ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
الغو ۶۵، ۷۲
الماس بيگ ۶۴، ۷۱
الماس (ملک) ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷
الهداد کاکا لودی ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲
الياس حاجي ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۲۶
الياس خان ۱۸۶
اماجي (ملک) ۶۲، ۷۱
امير حسن (شاعر) ۴۳
امير خسرو رجوع کن به خسرو امير
امير علي ۵۸، ۶۳
امير علي گجراتي ۲۳۹، ۲۴۴
امير کيدی ترکبچه ۲۳۹
امير هندو ۶۶
امين خان ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۷۱
اوحد خان امير بيانه ۲۰۲، ۲۰۵
اياز احمد ۹۸
ايتکين ۲۹، ۴۱
ايتم ۵۵، ۵۷
ايتمر ۵۵، ۵۷
ايتمر سرخه ۶۰، ۶۱
ايتمر کجهن ۵۵، ۵۶، ۵۷

ب

بابک ۹۶
بتهور رای ۸
بحری (ملک) ۱۴۹
بدر الدین بوتهاري ۱۲۰
بدر الدین سنقر ۲۹، ۳۰
بده (ملک) ۱۹۳، ۲۴۳
براهیم نیکي ۱۱۰
بوسنگه ۱۵۲، ۱۷۱
برمه شیورین ۱۱۸
برهان الدین بلارامي ۱۱۲
بشیر ۸۱، ۱۱۹
بشیر معزّی ۸۳
بغرا خان ۴۳، ۵۲، ۵۴، ۷۱
بغرا کندالي یا کنداني ۶۵
بغرا گیلاني ۷۰
بغوش خان ۷۱
بغرش خلجي ۶۱
بغوشی خان ۷۱
بکرماجیت ۲۰
بکرمادیت ۲۰
بکنت (ملک) ۶۰، ۶۲
بلبن ۳۵
بلي افغان (ملک) ۱۳۴
بوبکر خان ۸۷
بهادر خان ۲۴۳
بهادر سیلیق ۶۳
بهادر شاه ۹۶
بهادر گرشاسب یا گرشتاسب ۹۹
بهادر ناهر ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۴
بهار خان ۸۷، ۲۲۸
بهاء الدین ۹۳
بهاء الدین تمیکره ۱۲۰
بهاء الدین جکي یا جنکي ۱۴۹، ۱۸۹
بهاء الدین سام ۵
بهاء الملک حسین الشعری ۲۳
بهرام ۵۳
بهرام آینه یا آیبه ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰
بهرام چوبین ۱۸۹
بهرام خان ۹۲، ۱۰۴، ۱۷۳، ۱۷۴
بهرام سراج ۸۹
بهرام غزنین ۱۱۹
بهرن ۱۰۸
بهروز یا بهرور سلطاني ۱۳۳
بهزاد فتح خان ۱۳۷
بهوره ۱۰۶
بهیرن ۱۰۸
بهیلم (رای) ۱۴، ۶۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱
بهیم دیو ۱۴، ۶۴
بیرا ۲۳۸
بیر افغان ۱۳۳
بیر بهان ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳
بیرم خان ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶
بیرم دیو ۱۷۱، ۱۷۲

بیسل مالک ۱۹
بیگ روز منی ۸۳
بیگ سارق ۵۳
بیگی ۷۹، ۹۸
بیل سارق ۵۳
بیل ملک دیو ۱۹

(پ)

پتهورا ۸
پتهور رای ۸، ۹، ۱۰، ۱۱
پندار خلجی ۹۸، ۱۰۴
پولاد (ترک بچه) ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳
پیر محمد ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵
پیرم دیو کوتله ۶۳

(ت)

تاتار خان ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۶
تاتار ملک ۱۲۴
تاج الدین ۸۳، ۱۶۲، ۱۸۲
تاج الدین ترک ۱۳۴
تاج الدین طالقانی ۹۴
تاج الدین علی موسی ۲۹، ۳۰
تاج الدین کوجی ۶۳، ۶۴، ۷۱
تاج الدین مولانا ۷۱
تاج الدین نقبه یا بیته ۱۲۷
تاج الدین یلدز ۱۵، ۱۷
تاج الملک ۲۲، ۶۲، ۹۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲
تبکه ۷۶
تتار خرد ۱۰۶
تتار (ملک) ۶۵
تحفه ۱۷۸، ۱۸۳
ترعی ۶۵، ۶۶، ۶۹
ترک ۲۴
ترکی (ملک) ۵۳، ۵۴، ۵۶
ترمتی ۴۱، ۴۲
ترمتی طشتدار ۶۹
ترمد ۱۲۱
ترمه شیرین مغل ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۸
تغلق ۷۲، ۷۳، ۷۴
تغلق شاه ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵
تکین یا تکنی ۸۵، ۹۴
تلبغه بغده یا بعوة ۸۵
تلبغهٔ ناگوری ۸۵
تماچی ۵۴

تمر ۴۳، ۴۵، ۵۴
تمر (ملک) ۸۵
تمربغه ۷۶
تمرتغه ۷۶
تمر خان سنجر ۳۹، ۴۱
تمغاج خان ۷۱
تمغان ۷۶
تیمور امیر ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷

ج

جاجر ۱۵۳
جاجن ۱۵۳
جاجو ۱۵۳
جام ۱۳۱
جام بابنهنیه ۱۳۱
جان جهان ۵۴
جاني (ملک)۲۵، ۲۶
جاورجي (ملک) ۵۳
جسرتهه ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶
جلال خان ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۱۳
لال خان میو ۲۲۷
جلال الدین ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۶۲، ۷۰
جلال الدین بخاري ۱۷۳، ۱۸۴
جلال الدین (فیروز شاه) ۶۱، ۶۳
جلال الدین قاضي ۶۶
جلال الدین کاشاني یا کلیساني ۶۵
جلال الدین کرمتي ۱۲۱، ۱۲۲
جلجبین ۱۵۷، ۱۶۵
جلو ۲۰۴
جمال الدین ابو المعالی ۲۷، ۶۹
جمال الدین قندزي یا قندري ۴۱
جمال الدین یاقوت حبشي ۲۶، ۲۷
جودة ۴۰
جونانشه ۱۳۱
جوهر (ملک) ۱۱۲
جمجو (ملک) ۵۴، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳
جیت سینگه راتهور ۱۵۳
جی چند ۱۱
جي خپلار ۱۱
جیمن (ملک) ۲۴۰، ۲۴۲

چ

چاهر دیو لعین ۳۶
چمن (ملک) ۲۰۹
چنگیز خان ۱۸، ۴۳
چمجو ۵۸، ۶۲

ح

حاتم خان ۴۱، ۸۸
حاجیکار ۲۲۱
حاجي (ملک) ۸۵
حاکم بامر الله ۱۲۶
حام ۱۳۱
حبیب الملک ۱۶۸
حجا حسین ۵۶
حسام الدین ۵۸، ۶۰، ۸۷، ۹۴، ۱۰۴، ۱۳۴
حسام الدین ادهک ۱۲۰، ۱۲۳
حسام الدین (اعظم ملک) ۱۲۰
حسام الدین مقوادهک ۱۲۰
حسام الدین نوا ۱۳۳، ۱۴۶
حسام نوا ۱۴۶
حسن (۴) ۲
حسن (شاعر) رجوع کن به امیر حسن
حسن بصري ۵۲
حسن بیگ ۸۳
حسن خان ۱۸۴، ۲۱۴
حسن سر برهنه ۱۱۹
حسن کانکو ۱۱۲
حسن کیتهلي ۱۰۶
حسن (ملک) ۱۲۰
حسین ۵۸، ۶۴، ۲۲۴
حسین (۴) ۲
حسین احمد اقبال ۱۴۰
حسین خرمیل ۶
حسین زنجاني ۱۹۸
حسین الشعوي ۲۲
حمزة (ملک) ۱۸۴، ۲۱۴
حمید کوملي ۹۸
حمید لویکي ۹۸
حوده ۴۰
حورم ۵۴
حیدر ۹۰
حیمن (ملک) ۲۰۹

خ

خاجیکا ۲۱۷
خان اعظم اسد خان رجوع کن به اسد خان
خان اعظم اسلام خان رجوع کن به اسلام خان
خان اعظم سید خان رجوع کن به سید خان
خان اعظم فتح خان رجوع کن به فتح خان
خان اعظم کمال خان رجوع کن به کمال خان
خان اعظم نصرت خان رجوع کن به نصرت خان
خان جهان ۵۴، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۰۹
خان خانان ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۴۹
خان شهید ۵۱

خان غازي ۱۴۶
خسرو امیر ۴۳، ۵۵، ۶۲، ۹۵
خسرو پاسبان ۸۴
خسرو خان ۵۱، ۵۴، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷
خسرو ملک ۵، ۶، ۷
خضر خان ۳، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۳۹
خطاب افغان (ملک) ۱۲۳، ۱۳۵
خطیر الدین (خواجه) ۵۳، ۶۲
خلجین بهتي راي ۱۴۶
خلجین (ملک) ۱۲۰
خلیل خان باربک ۱۴۹
خموش (ملک) ۵۶، ۶۲، ۷۱، ۸۴
خواجه جهان ۹۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹
خواجه حاجي شب نویس ۸۳
خواجه خطیر الدین رجوع کن به خطیرالدین
خواجه رشید الدین مالکاني رجوع کن به رشید الدین مالکاني
خواجه علي مازنداراني یا ماریذراني یا ماریداراني رجوع کن به علي مازنداراني
خواص خان ۱۴۷، ۱۵۶
خواص الملک ۱۴۶، ۱۴۷
خورم کهجوري وکیلدر جلالي ۸۴
خورم (ملک) ۵۴، ۶۳، ۶۹، ۹۸
خوشخبر (ملک) ۲۲۴
خیر الدین تحفه ۲۰۶
خیر الدین خاني ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۳

د

داود ۱۲۱، ۱۲۲
داود کمال مین ۱۵۷، ۱۷۳
داود (ملک) ۱۸۳، ۱۸۶
داور ملک ۹۸
دریا خان ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۴۲
دلاور خان ۱۶۹، ۱۷۶
دلکي ۳۵
دنوح ۴۲
دولت خان ۱۵۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۹
دولت خواه ۱۸۱
دولتشه (ملک) ۵۵
دولت یار کنبله ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۷۵
دهیلان ۱۲۰
دیدان (ملک) ۱۲۰
دیلان (ملک) ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
دینار (ملک) ۸۳
دیو بسیل ۱۹

ذ

ذو الجي بهتي ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۵

ر

راجا علي ۶۷
راجا (ملک) ۲۲۸
راجو (ملک) ۱۳۶، ۱۵۸
رانو سیه ۲۳۵، ۲۳۸
رجب نادرة (ملک) ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۴
رجیني پایک ۵۸
رستم ۲۳۵، ۲۳۷
رسولدار (سید) ۱۲۰، ۱۲۸
رشید الدین (مالکاني) ۲۲
رضي الملک ۹۸
رضیه سلطان ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۹۱
رغتمش ۲۰۱
رکن جنده ۱۴۳، ۱۴۴
رکن الدین ابراهیم شاه ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۴۳، ۲۴۳
ریحان ۹۸

ز

زهراء بتول علیها السلام ۲
زیرک خان ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۳

س

سادهن ۱۲۹
سارپن ۱۲۹
سارنگخان ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۹۱
سارنگ دروغي ۱۸۹، ۱۹۰
سالار شه ۱۴۳
سالم ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۴۳
سام ۱۳
سبلق (ملک) ۶۳
سبیر ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۰
ستیدانو ۱۲۵
سدهارون کانکو ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲
سدهپال (ملک) ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۲
سدهو نادرة (ملک) ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
سدهو ناهر ۱۸۵
سرتیز ۹۸

سرداد هون ۱۵۴
سوغتمش ۲۰۱
سروپ يا سروت (ملک) ۱۸۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸
سرور (راي) ۱۷۲
سرور (ملک) ۱۴۶، ۱۴۷
سرور الملک (ملک) ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
سعادت خان ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
سعد منطقي ۶۷
سکندر ۴۶
سکندر بادشاه ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰
سکندر خان ۱۳۸
سلطان شه لودي ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۹
سلطان علي ۱۹۴
سلطان غازي ۶
سليمان ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۹
سليمان شه لودي ۷۱، ۲۱۹
سليمه ۱۳۰
سماء الدين ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
سماء عمر ۱۳۸
سنجر حربون ۷۱
سنجر خسرو پوزه ۷۱
سورا (ملک) ۲۳۸
سونج يا سونج (ملک) ۷۱
سهديو ۱۲۵
سياوش ۲۳۷
سيد خان ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۴۳
سيدي موله ۶۵، ۶۷
سيو خان ۴۰
سيف خان ۱۴۷
سيف الدين ۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۴۷
سيف الدين کوچي ۲۲
سيف الملک ۱۲۴
سيليق (ملک) ۶۳

ش

شادي بغه ۷۶
شادي خان ۸۱
شاه ترکان ۲۱
شاهک ۵۳
شاهو لودي افغان ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷
شاهين بک (ملک) ۱۲۲
شاهين عماد الملک ۱۴۸، ۱۴۹
شايست خان ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱
شجاع الملک ۲۱۵، ۲۴۳
شدني حاجي ۲۴۳
شرف الملک ۱۲۰، ۱۲۴

شرقي ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
شعبان سبليق يا سيلق ۵۴
شكر خاتون ۱۲۹
شكر خان ۱۲۹
شمس خان ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۵
شمس خان اوحدی ۱۸۶
شمس دامغانی ۱۳۲، ۱۳۳
شمس الدين ابو رجا رجوع كن به ضياء الملک
شمس الدين (التمش) ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۰
شمس الدين باخرزي يا باخرزی ۱۲۱
شمس الدين بزبان يا بوبان ۱۳۷
شمس الدين بهرايچي ۳۷
شمس الدين سليمان ۱۳۳
شمس الدين كيكاوس ۶۰، ۶۱
شمس الملک ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱
شمسي خان ۱۷۴
شهاب تاج ملتاني رجوع كن به عين الملک شهاب ملتانی
شهاب خان ۱۶۰، ۱۹۷، ۱۹۸
شهاب الدين ۶۱، ۸۱، ۸۴، ۹۸، ۱۰۸
شهاب الدين خلجي ۷۱
شهاب الدين سام ۵
شهاب سلطاني ۹۸، ۱۰۸
شهاب ناهر ۱۶۰
شهر الله ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
شيخا كهوكر ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۶
شيخ زاده بسطامي ۱۲۷
شيخ زاده جامي ۱۱۶
شير خان ۸۳

ص

صدر جهان ۹۸
صدر الدين شيخ زاده ۱۲۴
صدر الملک رجوع كن به تاج الدين علی موسوی
صدر الملک نجم الدين ابو بكر رجوع كن به نجم الدين ابوبكر
صفدر خان سلطاني ۱۴۹
صفدر الملک ۹۸
صلاح الدين ۵۵
صوفي خان ۸۷، ۹۰، ۹۱

ض

ضياء الدين تولكي ۹
ضياء الدين مشرف ۶۸
ضياء الملک (ابورجا) ۳۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۴۷
ضياء الملک ملک شمس الدين ابورجا رجوع كن به ضياء الملک

ط

طغرل ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳

طغي خان ۱۷۰

طغي (ملک) ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲

طوغان (رئيس) ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴

ظ

ظفر خان ۷۱، ۷۲، ۹۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۷۲، ۱۷۶

ظفر خان علائي ۱۰۸

ظفر خان محمد کر فارسي ۱۲۶

ظفر خان وجيه الملک ۱۶۸

ظهير الدين لوهوری ۱۳۹

ع

عادل خان ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷

عالم خان ۱۲۸

عالم ملک ۹۸، ۱۱۱

عبد اللّٰه ۶۴

عبد الرحيم ۱۸۳

عبد الرشيد سلطاني ۱۵۶

عبد الصمد ۲۳۲

عبيد شاعر ۹۴، ۹۵

عثمان بن عفان رض ۲

عزّ الدين ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۵۶، ۶۲

عزّ الدين بغانخان ۶۵

عز الدين بلبن ۳۳، ۳۶

عز الدين يحيى (اعظم ملک) ۹۸، ۱۰۴

عزيز (ملک) ۱۱۱

علاء الدين جاني با حاني ۱۹

علاء الدين جهان سوز ۵

علاء الدين دهاروال ۱۵۸

علاء الدين رسولدار ۱۱۹، ۱۳۵

علاء الدين سکندر شاه رجوع کن به علاء الدين

علاء الدين (سلطان) ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۰۱

علاء الدين محمد شاه ۷۱

علاء الدين مسعود شاه ۳۳

علاء الملک ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۲۰

علم خان ۸۷
علم الدین ۱۷۳
علی اسماعیل ۱۶
علی بک ۶۳
علي بن ابي طالب (ع) ۲
علي بیگ ۷۳، ۷۴
علیخان ۸۷، ۱۴۰
علی خطاطي ۹۹، ۱۰۰
علي سرجاندار ۱۱۱
علي (سلطان) ۱۹۴
علي شاه ۵۴، ۱۰۸، ۱۰۹
علي (شبنم) ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
علي شیر جاندار ۱۱۱
علي غوري ۱۱۹
علي کرماخ یا کرناخ ۶، ۷
علي گجراتي ۲۳۹، ۲۴۴
علي مازندراني یا ماربغراني یا ماریداراني ۱۹۰
علي مبارک ۱۰۵
علي مغل ۲۱۷، ۲۱۹
علي ملک ۱۶۲
علي موسی ۳۹
عماد ۱۱۹
عماد الدوله ۱۳۷
عماد الدین سرتیز ۱۱۲
عماد الملک ۶۸، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۵۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۳
عماد الملک سرتیز ۱۰۷
عماد الملک شبرم ۱۱۲
عمر الخطاب (رض) ۱
عمر (ملک) ۱۳۶
عوض (ملک) ۶۲، ۶۹
عین الدین کهوکهو ۲۱۷
عین الملک ۸۷، ۸۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۲۱۷
عین الملک شهاب ملتاني ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۹۰
عین الملک مشرف ممالک ۱۲۴

غ

غازي ملک ۵۳، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱
غالب خان ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰
غالب کلانوري (راي) ۲۱۳
غُز ۵
غیاث الدین بلبن ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۲
غیاث الدین ترمدي یا ترمذي ۱۴۲
غیاث الدین تغلق شاه ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۱۸، ۱۴۱
غیاث الدین عوض خلجي ۱۸
غیاث الدین محمود ۵، ۱۴، ۲۱، ۲۰

ف

فتح خان ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۱
فتوح (ملک) ۲۳۸
فخر الدین بهراد ۱۰۶
فخر الدین تاله ۱۳۲
فخر الدین جونا ۸۳، ۸۸
فخر الدین عبد العزیز کوفي (امام) ۱۳
فخر الدین کوتوال ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۹
فخر الدین کوجي ۶۲، ۶۹، ۷۱
فخر الدین مبارکشاهي (فرخي) ۳۲
فخر الدین (ملک) ۲۲، ۲۳
۷۳، ۹۱، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۱۲
فدائي یا فلائي یا خلائي ۱۲
فرعون ۲۲۱
فرید خان ۸۷
فریدون ۱۳
فضل الله بلخي ۱۶۰
فیروز ۱۳۴، ۱۶۸
فیروز بغرش خلجي ۵۶
فیروز خان ۱۰۴، ۱۴۱، ۱۵۹
فیروز (راي) ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹
فیروز شاه ۴، ۶۹، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۸۲
فیروز علي ۱۴۲
فیروز کمال مین رجوع کن به فیروز راي
فیروز ملک ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۴۳

ق

قآن ملک غازي ۴۵
قادر خان ۱۸۰، ۲۰۷
قاضي بها ۷۴
قاضي عالم ۵۸
قبران ۶۳
قبول حلیفتي ۱۱۳
قبول قرآن خوان ۹۸، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۵
قتبغه ۱۲۰
قتلبغه ۱۲۰
قتلعبه ۷۶
قتلغبغه ۷۶
قتلغ خان ۳۷، ۳۸، ۶۳، ۷۱، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۶۰
قتلغ خان نصرة ۶۳
قتلغ خواجه ۷۲، ۱۰۱
قدر خان ۶۲، ۶۸، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵
قدو میوا ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲
قراقش (ملک) ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳
قوبیگ ۶۲

قطب الدین (ایبک) ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۷۰، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۲۹
قطب الدین بختیار اوشي ۳۲
قطب الدین حسن یا حسین ۲۶، ۳۱، ۳۳
قطب الدین شیخ الاسلام ۳۱، ۳۷
قطب الدین فرامرز ۱۳۶
قطب الدین مبارکشاه رجوع کن به مبارکشاه
قطب الدین محمد شاه رجوع کن به محمد شاه
قطب العالم ۱۰۰، ۱۰۱
قطب حسن ۲۹
قمر الدین ۱۱۹
قوام خان ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۹
قوام الدین (خداوند زاده) ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴
قوام الدین (مولانا) ۹۸
قوام الملک مقبول رجوع کن به مقبول ملک
قیران ۹۸
قیصر ۸۳
قیصر خان ۸۳
قیّم ۶۲

ک

کالو خاني (ملک) ۲۰۹
کالو (ملک) ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱
کانکو ۲۳۲
کبکي ۵۴
کبیر خان ۴۵
کبیر (ملک) ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۹
کتبغه ۱۲۲
کتمر دیو ۷۸
کجرو ۴۱، ۵۲
کجو کمتوي ۲۳۲، ۲۳۴
کدو (ملک) ۱۴۶
کرشباشب (ملک) ۹۳
کرلل خان سنجر ۳۹
کرم چند (ملک) ۲۳۸
کرن راي ۷۶
کرن مواديو ۹۳
کریم الدین ۵۳
کریم الدین زاهد ۲۲
کریم الملک ۱۸۵
کزلل خان سنجر ۳۹
کستمر دیو ۷۸
کسري ۷۶
کسلو خان ۳۷، ۳۸
کلچند روز ۱۰۶
کمال خان ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۲، ۲۴۳
کمال الدولة و الدین رجوع کن به کمال الدین
کمال الدین ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۲

کمال الدین بدهن ۱۸۷
کمال الدین صدر جهان ۱۱۶
کمال الدین صوفی ۸۸
کمال الدین کافوری ۹۲
کمال الدین کوک ۷۸، ۸۰
کمال الدین (ملک) ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
کمال الدین میین ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۴
کمال دمو ۱۳۸
کمال الملک (ملک) ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
کندهرا ۸، ۱۰
کندهو ۱۵۸
کوجی یا کوچی یا کوحی ۲۵، ۲۶
کوکا چوهان ۷۸، ۱۳۷، ۱۳۸
کهاندی رای ۸
کهرکو ۱۳۴، ۱۳۵
کهوکنیر ۱۹۶
کهون راج مبارکخانی ۲۲۶، ۲۴۲
کیخسرو ۵۲
کیقباد ۵۲
کیکاوٴس ۵۸
کیک ترک بچه ۷۴، ۲۳۹

گ

گرشاسب (ملک) ۹۳
گلچندر ۱۰۶
گوبند رای ۸، ۱۰، ۱۱

ل

لاتونیه (ملک) ۲۹
لدر مهادیو ۹۵
لنکی (ملک) ۶۵
لوای ۱۰۰
لونا ۱۸۱

م

مبارز خان ۱۷۹، ۱۸۰
مبارز (ملک) ۲۰۰، ۲۰۶
مبارک خان ۸۲، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۳۷

مبارک خان بهادر ناهر ١٦٩
مبارک خان هلاجون ١٤٧، ١٥٦
مبارکشاه ٣، ٨٤، ١٧٠، ١٧١، ١٩٣، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٣، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٢
مبارک قرنفل ١٦٩
مبارک کبیر یا کبیری ١٢٣
مبارک کوتوال ٢٤٢
مبارک (ملک) ٦٤، ٦٥، ١٨٥
مبشر ٨١
مبشر جب سلطاني ١٤٩، ١٥٠
مجلس عالی اسلام خان رجوع کن به اسلام خان
مجلس عالی زیرک خان رجوع کن به زیرکخان
مجلس عالی سید خان رجوع کن به سید خان
مجلس عالی فتح خان رجوع کن به فتح خان
مجیر الدین ابورجا ١٠١
محمد صلعم ١، ٢٢٩
محمد البخان ٩٨
محمد بلبن ٦٤
محمد تونق ٧٣، ٧٤
محمد خان ١٢٣، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٢، ١٤٥، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٠، ٢٤١، ٢٤٣
محمد خان اوحدی ٢٠٩، ٢١٣
محمد خطاب ٦٨
محمد دبیر ٢٢
محمد سالاري ٢٥، ٢٩
محمد سام غوري ٤، ١٣
محمد (سلطان) ٩٧، ٩٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٤٧، ١٤٨
محمد سلطان ٤٣
محمد (سید) ١٣٤
محمد شاه ٢١، ٧٦، ٨٨، ٨٩، ٩٧، ١٣٧، ١٤٠، ١٤٥، ١٥٥، ١٥٦، ١٧٢، ٢٣٦
محمد عماد ١١٩
محمد مظفر ١٦٠
محمد مولی ٨٣
محمود ١٦٠، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٦، ١٧٠، ١٧١، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٣، ١٨٤
محمود بک ١١٩، ١٢٠، ١٢٢
محمود حسن (ملک الشرق) ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١٣، ٢١٤، ٢٢٢
محمود خان ٩٣، ١٦٨، ١٨٠
محمود سالم ٦٩
محمود غازي ٥
محمود محمد مولی ٨٣
محمود ملک ترمتي ١٧٥
محمود ناصر الدین شاه ١٥٦
محي الدین ابو رجا ١٠١
مختص خان ٢٠٧
مخدومة جهان ٩٩، ٢٢٦
مخلص ١٠٥
مخلص الملک ٩٨
مدة عالم (ملک) ٢٤٣
مر افغان ١٣٣

مرحبا ۱۷۶
مردان تهي يا مهي ۱۶۱
مردان دولت ۱۳۳، ۱۸۲
مسعود ۶۴
مسنّ ملتاني ۱۲۰، ۱۲۳
مشرف ممالک ۲۲، ۲۹
مصالح ۱۳۷
مصري ۸۴
مصطفی صلعم ۱۸۲
مصلح مکسوان ۱۳۷
مظفر (امیر) ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۰
مظفر (ملک) ۱۱۲
معتری ۸۳
معز الدين ۴، ۵، ۱۲، ۱۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۱، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰
معز الدين درخشی ۳۷
معز الدين کیقباد ۵۲
معين الملک ۱۳۸
مغل ۳۳، ۳۸، ۴۷
مغلتي ۵۳، ۶۴، ۸۸، ۸۹
مغلطی ۸۹
مفرح سلطاني (ملک) ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۲
مقبل ۱۱۱
مقبل خاني (ملک) ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۳۸
مقبول فراز خان ۱۴۰
مقبول (ملک) ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۰
مقرب خان ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴
مقرب الملک ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
ملحق ۷۶
ملک عالي ۲۱۲
مُلّ (ملک) ۸۵
ملو ۱۵۸، ۱۶۰
مليح ۱۱۹
منتجب بلخی ۱۲۰
منتهو ۱۲۳
منکوبه ۳۳
منگوته ۳۳
مهابت خان ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰
مها کال دیو ۴۰
مهذب الدين ۲۸، ۳۳
ميان چيمن ۲۳۹
ميران صدر ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲
مير خان ۸۳
ميلک ديو ۱۹
ميوا ۲۱۱
ميوان ۲۰۲
ميورا ۲۱۱

ن

ناصر الدين ۱۸، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۱۱۴، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸
ناصر الدين خسرو خان ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۴
ناصر الدين قباچه ۱۶، ۱۷

ناصر الدین محمد شاه، رجوع کن به محمد شاه
ناصر الدین محمود ۱۹، ۳۴
ناصر الدین نصرت شاه رجوع کن به نصرت شاه
ناصري (شاعر) ۲۴
نایب (ملک) ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۱
نتهو (خاص حاجب) ۱۲۰
نجم الدین ۲۲۳
نجم الدین ابوبکر ۳۳
نجم الدین رازی ۱۲۱، ۱۲۲
نرسنگه (رای کیتهر) ۱۵۲، ۲۰۳
نرمه شیرین ۱۱۳
نزعي ۷۳
نصرت خان ۷۱، ۹۳، ۱۰۴، ۱۵۹، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۳
نصرت خان گرگ انداز ۱۷۶
نصرت شاه ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۸
نصرت (ملک) ۶۳، ۷۱
نصیر الحق و الشرع و الدین ۱۲۱
نصیر الدین بلارامي یا بدارامی ۲۴
نصیر الدین تابسي ۲۵
نصیر الدین (قاضي) ۲۸
نصیر الدین کهرامي ۶۲، ۹۹
نصیر الدین (ملک) ۵۸، ۶۲
نصیر الملک ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۴۳
نظام الدین ۲۶، ۲۹، ۵۳، ۱۶۳،
نظام الدین کمال سرخ یا سرح ۹۸
نظام الدین مولانا ۹۸
نظام الدین نوا ۱۳۴
نظام الملک ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۳، ۱۳۱
نظام الملک جنیدي ۲۲، ۲۵
نظام الملک مشرقاني ۲۲
نکش خان ۷۱
نوا (ملک) ۱۰۶، ۱۱۹
نوده بادشاه لکهنوتي ۹۶
نو روز کرکز ۱۱۸
نو روز کوکین ۱۱۸
نو روز کوگن ۱۱۸
نوشیروان ۱۴۰، ۲۰۵
نوعي ۶۵
نیک ترس ۴۲، ۴۳

و

وجیه الملک ۱۶۸

ه

هتميا پايک ۶۵، ۶۶
هوسنگهه ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۰۳
هرتمار ملک ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۲
هربوی ۱۷۱
هشيار ملک ۲۴۰، ۲۴۲
هلاچون ۱۰۶
همايون خان ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۴
همير ديو ۷۷
هدبو ۱۲۱
هندو ملک ۶۵
هنود جلجبين ۱۷۴
هود ۱۰۱
هوشنگ ۵۵، ۱۰۶
هيبت اللّه قصوری ۹۶
هيندو نوال جي بهتي ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱

ی

يحيى بن احمد السيهرندی ۲
يعقوب سكندر خان ۱۳۸
يعقوب محمد حاجي آخور بک ۱۳۶، ۱۳۸
يک لكهي ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰
يلجق ۷۶
يوسف ۷۱، ۸۱، ۱۰۵
يوسف خان ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳
يوسف سروپ ۲۱۵
يوسف سرور الملک ۲۲۰، ۲۲۹
يوسف صوفي ۸۷
يوسف ملک ۲۲۱، ۲۳۹

فهرست اسماء الاماكن و البحور

آب بدهي جون ۱۲۶
آب بياه ۳۱، ۳۳، ۷۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰
آب بيني ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۳
آب پنجاب ۱۷
آب پيسی ۱۹۴، ۱۹۵
آب چانهاؤ ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱
آب جون ۲۵، ۵۹، ۷۰، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۹
آب جيلم ۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰
آب چنبل ۲۰۲، ۲۰۳
آب چيتل ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹
آب دهنده ۱۷۰
آب دهندهی ۴۵
آب راوي ۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۰
آب روای ۶
آب رهب ۳۷، ۶۳، ۷۳، ۱۸۸، ۲۰۳
آب ستلج ۱۹۵، ۲۱۸
آب ستلدر ۱۲۵، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۸
آب سراو ۴۲
آب سرستي ۱۳۰
آب سرو ۴۳، ۵۴، ۵۵
آب سرور ۵۴
آب سنده ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۳
آب سوتبه ۱۷
آب سوده ۳۵
آب سياه ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۰۸
آب كنبهير ۲۰۸
آب كنتير ۲۰۸
آب كنكي ۱۲۵
آب كنگ ۴۰، ۶۳، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۴۰
آب لاهور ۴۳، ۴۵، ۴۷
آب لهاؤر ۴۷
آب مهاندری ۱۲۹
آب وهب ۹۳
ابسري كسينهور ۹۴
ابهوهر ۷۲، ۱۷۰
اتاوه ۱۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۷
اترولی ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸
اج ۵
اجمير ۱۰، ۱۹

اجودهن ١٥٧، ١٦٥، ١٧٠، ١٧٤
اجّين ٢٠
آچه ٥، ٦، ٩، ١٦، ١٧، ٣٣، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٧٢، ١٩٢
اراسن ١٢٦
ارنكل ٩٣، ٩٥، ٩٦
اروبر ١٤٢، ١٧٣، ١٨٩، ١٩٠، ١٩٤، ١٩٦
ازوبر ١٤٢، ١٨٩
اساول ١٧٢
اسوهر ١٧٠
افغانپور ٩٦، ٩٧
اَكَچَكْ ١٣٤
اكحل ١٣٤
اكداله ١٢٥، ١٢٨
اكركوك ٦٣
الور ٢٠٤
امروهه ٦٣، ٧٣، ٨٠، ١٥١، ٢١٤، ٢٣٨، ٢٤٢
انباله ١٣٤
اندبنتهه ٩١
اندبهتهه ٩١
اندري ١٠١، ١٥٦، ١٧٨
اندور ٢٠٤، ٢١٢، ٢٢٧
انوله ١٨٤، ١٨٧
انهرى كيتهور ٩٤
اوده ٢١، ٢٥، ٣٧، ٤١، ٤٢، ٥٤، ٥٥، ٩٣، ٩٤، ١٠٨، ١٠٩، ١٣٣، ١٣٤، ١٤٦، ١٥٧، ١٦٩
اهار ١٨٤، ٢٣٩، ٢٤٠

ب

بابل ٢٦، ١٨٧، ١٩١
باين كوته ٢٠٨
باجوارة ١٨٩، ٢٢٦
بار توت يا باربوت ٢٢٥
بارهم ١٨٤
بانارسي ١٢٩
بانكه گنج ١١١
باني پتمه ١٧٩
بايد ١٨٧
باين كوته ٢٠٨
بتل ١٦٩
بتهندة ٢١٧، ٢٢٩
بتيالى ٤٠، ١٦٩
بجلانه ١٨٨
بحر سرو ٤٢
بحلانه ٦٣، ١٨٨
بحور ٣٩
بداؤن ١١، ١٦، ١٧، ٢٢، ٣٠، ٣٧، ٦٣، ٦٥، ٩٣، ١٠١، ١٣٥، ١٤٨، ١٨٠، ١٨٤، ١٨٨، ١٨٩، ٢٠٠، ٢٠٧، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٢
بدر ١٠٨، ١١٢
بدماوتي ١٢٩
بدهور ١٧٣
براليسن ١٢٦
بردار ٣٦، ١٣٠

بوداز ۳۶
بولد ۱۲۸
بومتلاوکي ۱۲۹
بومتلاولي ۱۲۹
برن ۵۶، ۷۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۳۹
بروار ۱۳۰
بوودرة ۱۱۱، ۱۱۲
بوودة ۱۱۱، ۱۱۲
بروودة ۱۱۱
بوهارة ۱۵۷
بوهان آباد ۲۰۸
بسينه ۱۴۸
بسيه ۱۴۸
بغداد ۲۴۲
بکناري ۱۴۲
بکنايتي ۱۴۲
بکهلی ۱۸
بلا رام ۱۵۲
بلسندة ۳۵
بنارس ۱۲۹
بندنه ۳۵
بنکرمو ۹۳
بنگاله ۵۴، ۱۳۳
بنيان ۳۰، ۳۵
بوهي ۲۱۷، ۲۳۰
بهار ۴۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹
بهتنير ۱۶۵
بهدوئی ۱۵۷
بهرايچ ۳۴، ۷۲، ۱۵۷، ۱۶۹
بهروچ ۱۷۲
بهکهر ۱۶، ۲۰۱
بهلستان ۳۰
بهندويت ۱۵۷
بهنکو ۱۱
بهنکير ۱۱
بهذو گانو ۱۵۳
بهوچ پور ۴۰
بهوکانور ۲۰۷
بهوکل پهاڑي ۵۷
بهووة ۱۹۷
بهوة ۱۹۹
بهوهر ۱۹۷
بهيلسان ۳۰
بهيون کانون ۲۰۷
بيانه ۱۱۰، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۸
بياة ۲۰۷، ۲۳۸
بيجنور ۳۶
بيحور ۳۶
بيلکوس ۹۱
بيلکوش ۹۱
بيوای ۱۳۵

پ

پارهم ۱۸۴
پاني پته ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۹، ۲۲۵، ۲۲۶
پاني پتهه رجوع کن به پاني پته
پاني پنتهه رجوع کن به پاني پته
پایل ۲۶، ۱۸۷
پغلاهي ۱۳۴
پنبالی ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۸
پهلانه ۹۳
پنجور ۳۶
پندوه ۱۲۸

ت

تابسي ۵۵
تاؤرو یا ناور ۲۲۷
تبرهنده ۷، ۹، ۲۷، ۲۸، ۵۹، ۶۵، ۱۲۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳
تتار ۴۷، ۵۴
تجاره ۱۷۹، ۲۲۷
ترائی ۸
ترائین ۸، ۹
ترکستان ۱۲، ۱۳، ۳۸، ۷۲
ترمتمه ۱۶۲
ترهاره ۱۵۷
ترهانه ۲۱۸
ترهت ۱۵۷
تغلق آباد ۹۶، ۹۷، ۱۰۳
تکناباد یا تکیناباد ۵
تلبن ۲۱۸
تلنکی ۱۸
تلنگ ۷۸، ۸۴، ۹۳، ۹۵، ۱۰۶، ۱۲۹
تلوارة ۲۱۷، ۲۱۸
تلوندی ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۲۹
توده ۱۸۶
توسائین ۱۲۶
تونک ۱۸۶
تهته ۶، ۴۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۹۴
تهکیر ۱۱، ۱۴
تهنکر ۱۱، ۱۴
تهنکیر ۲۰۶
تیکهر ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵
تیلهر ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵

ٹ

ٹهه ۱۱۷

ج

جاجگو ۹۶،
جاجنگر ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۷
جارب ۲۱۸
جازن ۲۱۸
جالبهار ۱۷۲، ۲۱۴
جالندهر ۱۴۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱
جالور ۷۶، ۷۸
جانیسر ۱۸۴
جتیر ۱۵۴
جتیرا ۱۴۸
جتیرة ۱۵۰
جتیسر ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۹
ججبز ۱۲۵
جلیسر ۱۸۴
جمون ۱۹۷، ۱۹۹
جناتي ۴۳
جوباد ۹۳
جود (کوة) ۱۲، ۱۷، ۳۵
جول ۱۹۴
جون ۷۰، ۱۶۶، ۱۹۴
جونپور ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶
جهابن ۱۱، ۷۷، ۱۸۶
جهاین ۷۷
جهت ۱۹۰
جهتة رجوع کن به جهت
جهجر یا جهجهر ۱۲۵، ۱۶۰
جهرة ۲۰۴
جیتر ۱۴۶، ۱۴۷
جیسر ۱۴۶

چ

چتور ۷۷
چرتولی ۲۰۷
چنبل ۲۰۹
چندوار ۱۱، ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۰۸
چندوال ۱۱
چندیری ۳۶، ۹۳
چهت ۱۹۰
چین ۱۰۳

ح

حصار نو ۴۰
حود ۱۷
حوض راپری ۲۳۹
حوض راني ۲۳۹

خ

خام ۱۹۸

خراسان ۳۴، ۳۸، ۶۴، ۷۴، ۷۳، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۲، ۲۱۰

خرنولی ۲۰۷

خسرو آباد ۲۱۹

خضر آباد ۷۷

خطا ۱۲

خطیب پور ۲۱۸

خوارزم ۱۲

خود (کوه) ۳۵

خوطپور ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴

د

دسهوئی ۱۱۱

دلمو ۹۳، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۹

دلموة ۱۳۳، ۱۶۹

دموة ۱۳۳

دمیک ۱۲

دوآب ۳۵، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۱۴، ۲۳۸

دولت آباد ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶

دوهالی ۱۵۷

دها ترتهه ۱۷۷، ۱۷۸

دها ترهت ۱۷۷، ۱۷۸

دهار ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۰۳

دهاراگر ۱۱۲

دهاراگیر ۱۱۲

دهارگو ۱۱۲

دهلی ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۳۱

دهند ۱۵۱
دهنده ۱۷۴
دهولپور ۱۷۲
دیبالپور ۴۳، ۵۹، ۷۲، ۷۳، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲
دیدهن ۱۰۶
دیوگیر ۶۸، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸
دیهلي ۱۹۱
دیموئی ۱۱۱، ۱۱۲

ر

راپري ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴
راوی ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۰
رتنپور ۳۶
رنتبمور ۱۸، ۳۶
رنتپور ۱۸
رنتنبور ۶۷
رنتهبور ۱۲۹
رنتهتبور ۷۷
رنتهنپور ۷۷
رنتهور ۱۸، ۳۶، ۷۷
روپر ۱۷۳
رهپ ۱۸۴، ۱۸۸
رهتک ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱

ز

زنهنور ۶۷
زینتمور ۱۲۹

س

سار ۱۳۳
سامانه ۳۸، ۴۳، ۵۴، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۱

سامونهله ۱۵۷
سانتور ۱۳۴
ساهنی وال ۲۲۸
سبجاني ۵۸، ۶۰
ستگانو ۹۸، ۱۰۴
ستلج ۱۸۶
ستلدر ۱۳۰، ۱۹۴
سرستي ۸، ۱۰، ۹۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰،
۱۶۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶
سرسي ۱۰
سرف ۴۲
سرکداوري ۱۰۹
سرگداوري ۱۰۹
سر گدوار ۱۸۴
سرمور ۳۷، ۷۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۸،
۱۳۹، ۱۴۲
سرو (بحر) ۴۲، ۹۴
سرهته ۱۷۹
سرهند ۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۲
سرهندة ۷
سرِ کدواري ۱۰۹
سکومو ۹۳
سکهت ۱۴۲
سکهیت ۱۴۲
سکیتهه ۱۴۲، ۱۸۴،
سکینه ۱۸۴
سکیه ۱۸۴
سلونت ۲۱۷
سمرقند ۱۶۷
سنارگانو ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۶،
سنام ۶۴، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰،
۱۴۵، ۱۷۷، ۲۲۹
سنبل ۱۶۰
سنبهل ۱۳۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۳۹
سنتور ۳۷، ۴۰
سند ۲، ۱۶، ۱۸، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۶۵،
۱۶۸
سندیله ۱۳۳، ۱۶۹
سندیه ۱۵۷
سنکرة ۱۲۹
سوز ۲۲۳
سوستان ۱۶، ۸۸، ۲۰۱
سوالک ۱۰
سومنات ۷۶
سون پت ۱۶۰
سهارنپور ۱۸۳
سهرند ۱۳۰
سیالپور ۵۹
سیالکوت ۶، ۷
سیپنتهه ۱۶۰
سیجاني ۵۸، ۶۰
سیری ۷۰، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱،
۱۸۳، ۲۱۱
سیکری ۲۰۶
سیکهرة ۱۲۹
سیوانه ۷۸
سیور ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۰

سیوری ۱۸۴
سیوستان ۱۸، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۱۹، ۲۰۱
سیهرند ۱۳۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۲

ش

شاه آباد ۱۳۴
شمس آباد ۱۸۴
شیرگاه ۲۳۳

ط

طوسری ۱۹۰
طلنبه ۱۹۵، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۰

ظ

ظفرآباد ۱۲۷، ۱۳۳

ع

عرب ۱، ۲
عجم ۲

غ

غزنین ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۰۹، ۱۲۷
غور ۵
غیاث پور ۵۶

ف

فتح آباد ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۷۸
فتح پور ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳
فراجل ۱۰۳، ۱۱۴
فرشور ۶
فرغن ۱۱۷

فروز کوہ ۵
فیروز آباد ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۳
فیروز پور ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۵
فیروز کوہ ۵، ۵۷
فیروزہ ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۴۳، ۲۴۴
فیروزہ کوہ ۵۷

ق

قبول پور ۱۹۶
قراجل ۱۰۳، ۱۱۴
قراحل ۰۳
قرضن ۱۱۷
قرضن ۱۱۷
قصور ۲۱۷، ۲۱۸
قنرج ۱۱، ۳۵، ۵۷، ۱۱۰، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۳؛
قیمار ۱۴۲

ک

کابر ۹۳
کابل ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۲۳
کالبور ۹۷
کالپور ۱۱، ۹۷، ۷۲، ۲۲۵
کالپی ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۳۳
کالیوان ۱۱
کالیور ۱۱، ۱۹، ۲۴، ۳۶، ۸۱
کانکرہ ۲۱۳
کایتھر ۱۹۱
کتھر ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸
کتھوار ۱۳۱
کتھیر ۳۷، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۳
کتھیھر ۱۶۹، ۲۰۳
کتیر ۳۷
کچ ۱۸
کدارا ۵۸
کرتولی ۲۰
کردیر ۵
کردیز ۵
کرک ۹۳
کرمان ۱۵
کرنال ۱۵۶
کرہ ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۸۷

کشمیر ۱۸، ۱۹۴
کلاپور ۱۰۱
کلانور ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۹۸، ۱۶۹، ۲۱۲، ۲۱۳
کمایون ۱۳۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۳
کنبل ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۰۳
کنبله ۱۸۴
کنپل ۱۸۴، ۱۸۵
کنتهور ۱۳۱
کندلی ۱۴۷
کندهو ۱۵۸
کوتله ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۹۲، ۲۲۷
کوتوالی ۲۰، ۷۷
کول ۱۱، ۶۳، ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۸۸، ۱۹۱
کوه بردار ۲۶
کوه جمون ۵۴، ۱۵۸
کوه جود ۱۲، ۴۰
کوه جون ۱۵۸
کوه جهر ۱۵۴
کوه خود ۴۰
کوه سرمور ۲۶
کوهله ۱۶۱، ۱۹۵
کوهور ۱۵۸
کویلدگیر ۴۰
کهتر ۱۳۴
کهتیره ۱۶۹
کهتیهر ۲۰۰
کهجه ۱۷۶
کهرام ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۴۲، ۷۲، ۲۳۸
کهرول ۱۷۹
کهکر ۱۲۶
کهکهر ۱۲۶
کهندی ۱۵۱
کهور ۱۵۶، ۱۸۴
کهوره ۱۸۴
کهوره کنپل ۱۵۶
کهوکهر ۷، ۱۹۹، ۲۱۷
کیتهر ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۰، ۲۰۸
کیتهل ۲۹، ۱۰۷
کیجه ۱۷۶
کیچهه ۲۳۹، ۲۴۰
کیزک ۶۳
کیلو کهری ۲۳، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۵
کیلی ۷۲
کیهره ۱۷۹
کیهر ۱۷۹

گ

گجرات ۶، ۱۴، ۷۶، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۶
گدرنگ ۲۰۸، ۲۰۹
گدرنگه ۲۰۹
گودیره ۵

گلبرگه ١٠٨
گنگ ١٤٦، ٢٠٣
گوالير ١١، ١٩، ٢٤، ٧٢، ٨١، ١٤٢، ١٥٨، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٩، ١٩٢، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٤، ٢٢٥، ٢٢٧
گورکهپور ١٢٤

ل

لاهور ٦، ٧، ١٢، ١٤، ١٥، ١٧، ١٨، ٢٢، ٢٧، ٣٠، ٣١، ٣٦، ٤٠، ٥٤، ١٠١، ١٠٦، ١٥٤، ١٦٦، ١٦٧، ١٨٤
لدرهانه ١٩١، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦
لدهيانه ١٩١، ١٩٥
لکهنوتي ١٨، ١٩، ٣٢، ٣٤، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٥٢، ٥٥، ٥٨، ٦٨، ٩٦، ٩٨، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٩، ١٢٤، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٤٩، ١٥٧
لونی ١٦٥،
لوهبر ٢١٨
لوهور ٦، ١٤، ٢٦، ٤٣، ٥٤، ١٤٧، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٧، ١٥٨، ١٦٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠١، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٨، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١
لهاورا ٤٥
لهرسري ١٩٠
لهوري ١٩٠

م

مارکيل ٤١
مالوه ٢٠، ٣٦، ٧٧، ٧٨، ٨٦
مالي کوته ٢٠٨
مانک گنج ١١١
مايل ١٩١
مبارک آباد ٢٣٢، ٢٣٤
مبارکپور ٢٤٣
مترک ٩١
متلی ٨٥
معاری ١٣٧، ١٣٨
محمد آباد ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥
مرستی ٨
مصر ١٢٦
معبر ٧٩، ٨٥، ٩٣، ١٠٦
مکوان ١٨

ملتان ۶، ۷، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۴۳

ملکی ۸۵

منجهور ۷۲، ۱۲۴، ۲۱۸

مندتي ۱۲۵

مندل ۱۲۵

مندور ۱۹، ۶۵

منصور پور ۲۲، ۱۳۰، ۱۹۱

مهاندي ۱۲۹

مهر مهاون ۲۰۶

مهندواري ۱۵۱، ۲۱۳

مهوبه ۱۳۳، ۱۶۸

ميرت ۱۱، ۱۴، ۱۵۱، ۱۹۷

ميوات ۳۶، ۳۹، ۱۳۷، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۷

ن

نارکيله ۴۱، ۴۲

نارنول ۱۷۹، ۲۳۸

ناگور ۳۶، ۷۳، ۱۸۶

نبهل ۱۸۸

نراين ۸

نسميئة ۱۴۸

نگوکوٹ ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۵

نمولى ۱۶۵

نمونى ۱۶۵

زندنه ۳۵

نوساري ۹۸

نوة ۱۶۹

نوة پتل ۲۰۷

نسروالة ۱۱، ۱۲

نيّر ۴۳

نيشاپور ۱۳

هـ

هانسي ۱۰، ۲۲، ۷۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۴۷، ۱۷۹، ۱۹۳

هتک ۱۶۰

هتهکانت ۲۱۴

هتهكانون ۲۰۹، ۲۱۴
هتهناپور ۷۹، ۸۰
هتهيكانت ۲۰۹، ۲۱۴
هدوز ۱۷۳
هونی كهيرة ۱۲۶
هرهور ۱۷۳
هستكانت ۲۰۹
هل هور ۱۷۳
هماچل ۱۰۳
هند ۲، ۱۱، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۵۰
هندواري ۲۱۳
هندوت ۲۳۸
هندوستان ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۴، ۳۵، ۴۰، ۴۷، ۵۰، ۵۴، ۶۲، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۳۳